اسلام دین جنگ
و
خشونت

مقدمه:پس از سالها اسارت در دستهای نیرومند مواد مخدروتحمل مشقتهای جسمی و روانی ترک افیون,فراقتی حاصل شد ,که پس از ترک مواد مخدر
,در این محیط جدید که مجبور به زندگی در ان هستم,در راستای روشنگری جوانان کشورم,ازبلای به نام دین که سالهاست بر سرنوشت مردم کشورم
.سایه افکنده پرده بردارم

پس از یک سال زندگی در میان مردم مهربان سوید,بران شدم که شروع به نوشتن این کتاب کنم ولی نداشتن معلومات لازم و ندانستن فن
نگارش,مشکلاتی بود که باید بر ان نایل میشدم,لذا عزم خود راجزم کردم و شبانه روز به مطالعه و تلاش پرداختم ودر این مسیر سخت همواره از
راهنمایی دوستانم که دستی در اتش داشتند بهره گرفتم .و اما هدفم چه بود?سالها بشریت قربانی خرافه گویی وزیاده طلبی وعوام فریبی دینی شده ودین
اسلام با ورودش به جهان ,برای جهان استبداد,فقر,جنگ و خونریزی به ارمغان اورد,و اما کشور من,ایران نیز از این هجوم در امان نماند,جوانان
کشورم با سیاستهای غلط حکومت دیکتاتوری دینی جمهوری اسلامی ایران به فقر و فحشا و مواد مخدر هدایت شدند,تاَ هرگز نتوانند از حقوق خود دفاع
کرده و همیشه در جنجالی به نام حکومت دینی درگیر باشند,امیدوارم با نشر این کتاب در کشورم بتوانم جوانان را از دام دین اسلام و عقاید خشن ان
,که متاسفانه بدون اگاهی کامل و کور کورانه و متعصبانه از ان پیروی میکنند رهایی بخشم,به امید روزی که خنده کودکان ولبخند زنان و مردان
.کشورمان را دوباره شاهد باشیم ودر فضایی پاک به ابادانی کشور عزیزمان ایران بپردازیم

پیمان مرادخانی
سوید ,فروردین1389

فهرست :

تقدیم به :
جوانان سرزمینم، ایران

• آیا باید به عقیده مردم احترام گذاشت؟

بنا به گفته آقای بهرام مشیری: «جمله "به عقیده مردم باید احترام گذاشت" بزرگترین مغلطه امروزی کشورمان است». حتماً شما خواننده گرامی نیز بارها و بارها این سخن را از مردم کوچه و بازار گرفته تا افراد حکومتی ایران شنیده اید. سخن زیباییست و اصلاً یکی از زیربناهای فکری "اصول شهرنشینی" و البته "اصول انسانی" است. ۱۶

اما آیا باید به هر عقیده ای احترام گذاشت؟ آیا هر عقیده ای شایستهء احترام است؟ آیا هر دیدگاه و منشی اصلاً می تواند یک عقیده به حساب بیاید یا نه؟

نگارنده هدف پرداختن به چگونگی مسلمان شدن یا نشدن عرب های عربستان در زمان پیدایش اسلام ندارد اما این دین زمانی که به کشور ما وارد شد، با شمشیر آمد. به زن و مرد و جوان و پیر ایرانی رحم نکرد. به عقیده مردم نه تنها احترام نگذاشت بلکه اصلاً نگاهی انسانی نیز نداشت. عرب با پیاده سازی اصول قرآنی در ایران، فرهنگ ایرانی را تاراج نمود و ایرانی را به فلاکت و بدبختی و بیگانه پرستی واداشت. این دین حتی به اعتقادات زرتشتی مردم نیز هیچ احترامی نگذاشت.

اصلاً ۱٤۰۰ سال است که قضیه، اینگونه پیش می رود.

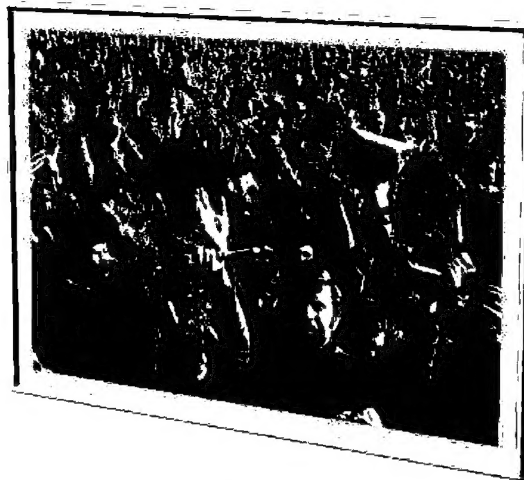
البته روی دیگر سکه نیز دیدنی است!

آیا به عقاید دینی ای که: هر غیرمسلمانی را نجس[4] می داند، می شود احترام گذاشت؟ مگر خود این دین، برای عقاید دیگران احترام قائل شده است؟ نتیجه گیری آسان است؛ نزدیک به یک سوم مردم دنیا نجس هستند بویژه کشورهایی مانند سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، هند، چین و ... . آیا همین نگرش سادهء این دین به بیش از یک سوم مردم دنیا، "بی احترامی به آن مردمان" نیست؟!

مراسم های عزاداری مسلمانان، یکی دیگر از نمونه های توهین به سایر مردم نامسلمان است. آیا همه مردم باید به صدای نتراشیده نخراشیده موذن ها، روزه خوانها و نوحه خوان ها گوش بدهند، تنها چون محرم است؟ عاشوراست؟ روز درگذشت فلان امام است؟ شب قدر است؟ رمضان است؟ وقت نماز است؟ و ... !!! هستند بسیاری از حتی مسلمانان معتقد که در زمان های خاصی حاضر به شنیدن اینگونه صداها از بلندگوها و دسته جات نیستند! آیا اینگونه اعمال، توهین به دیدگاه ایشان نیست؟

---

[4] برخی نجاسات در اسلام عبارتند از: فضولات انسانی، سگ، خون، کافر و ...



فرتور ۱ – شیعیان در حال عزاداری برای حسین

از همه اینها گذشته، درباره دستورات کشتار در قرآن، چه باید گفت؟ «بکشید، چون به محمد ایمان ندارند. بکشید چون به الله ایمان نمی آورند. بکشید چون به روز جزا اعتقاد ندارند. بکشید، چون به دین اسلام نمی گروند و ...». آیا تمام اینچنین سخنانی توهین به اعتقادات دیگران نیست؟

بنابراین، **زمانی می توان به عقیده ای احترام گذاشت، که خودِ آن عقیده، عقیده های دیگر را محترم بشمارد.**

۱۴۰۰ سال پیش، عرب ها دینی را با شمشیر به ایران آوردند، با زور شمشیر ایرانیان را مسلمان کردند. اعتراض های مردم را به خاک و خون کشاندند و هنوز که هنوز است نیز "هر گونه اعتراضی به این دین" جزایی جز به خاک و خون کشیده شدن ندارد. هر زمانی هم که کسی خواسته اعتراض کوچکی بکند، یا ملاها و پیروانشان، آن فرد را له کرده اند یا افراد به اصطلاح روشنفکر با آوردن این مغلطه (به عقیده مردم باید احترام گذاشت)، او را از این کار واداشته اند.

شوربختانه این مدارا کردن ها، یکی از پی آمدهایش همین جمهوری اسلامی بود. حتی محمدرضا شاه نیز بر همین مغلطه باور داشت و مماشات او با دینفروشان، کار را تا آنجا پیش برد که مردم با کمک باصطلاح روشنفکران آن دوره، توده ای ها، مجاهدین، ملی مذهبی ها و البته با دسیسه کشورهایی چون انگلیس و آمریکا و ...، حکومت او که با دیدگاههای تندروانه دین اسلام مدارا می کرد را سرنگون نمودند.

برنامه های رادیویی دوره محمدرضا شاه، تریبون هایی را در اختیار ملاها قرار می دادند که ملاها و ملاپرستان از طریق همین تریبون ها به تبلیغ اندیشه های جاهلی و پوسیده خود پرداختند. برخی از این ملاها، از این تریبون برای توهین به اعتقادات ملی و فرهنگی ایرانیان نیز استفاده کردند؛ نمونه اش مطهری بود که در چند سخنرانی اش "ایرانیان که چهارشنبه سوری را جشن می گیرند را ابله و پدرانشان را «خر» خواند!" در حوزه های علمیه و مسجد ها و حسینه ها نیز، توهین به فرهنگ ایرانی و دفاع از دیدگاههای بیابانی عرب ها و به اصطلاح فرهنگشان نیز کمابیش رواج داشت. در آن زمان بسیاری از مردم، کم سواد و دنباله رو بودند و بیشتر باصطلاح روشنفکران نیز خود فروش و وطن فروش بودند. اگر اندک ایرانیانی هم بودند که در برابر این اراجیف گویی ها ندایی بر می آوردند، یا صدایشان را خفه می کردند یا از آنها می خواستند که به اعتقادات مردم احترام بگذارند. پیامد اینگونه احترام گذاری ها همان شده است که اکنون بسیاری از کشورهای دنیا، پشیزی ارزش برای ایران و ایرانی قائل نیستند و حتی در کشور خودمان نیز، خودمان را به درستی نمی پذیرند. می توانید برای نمونه سری به سفارت خانه های خارجی در ایران بزنید و یا رفتار فروشندگان فروشگاههای خارجی و حتی کارمندان و کارکنان خارجی در ایران را ببینید.

شوربختانه، چندین دهه است (و شاید بتوان گفت بیش از ۱٤۰۰ سال است) که بیشتر دگراندیشان ایران همیشه با ایهام سخن گفته اند، به در گفته اند که دیوار بشنود، همیشه غیرمستقیم سخن گفته اند. امروز نیز رویه تغریباً همان است که بوده و بسیاری از این افراد از پرداختن به اصل موضوع تفره رفته اند. مدعی هستند که احمدی نژاد قانون را رعایت نمی کند و احتمالاً موسوی قرار است قانون را اجرا کند و یا سخن از قانونمندی و قانونمداری می زنند. اما باید پرسید، کدام قانون؟ دین بیابانی که قانون ندارد؟ اصلاً بسیاری از مسلمانان، خود حاضر نیستند مانند امام و پیامبرشان زندگی کنند. چند زن می شناسید که بپذیرند، شوهرشان مانند ائمه یا پیامبر، زنان دیگری نیز اختیار کند. چند مرد را می شناسید که بخواهد زنش، از پشت پرده با نامحرم صحبت کند؟ چند جوان را می شناسید

شوربختانه این مدارا کردن ها، یکی از پی آمدهایش همین جمهوری اسلامی بود. حتی محمدرضا شاه نیز بر همین مغلطه باور داشت و مماشات او با دینفروشان، کار را تا آنجا پیش برد که مردم با کمک باصطلاح روشنفکران آن دوره، توده ای ها، مجاهدین، ملی مذهبی ها و البته با دسیسه کشورهایی چون انگلیس و آمریکا و ...، حکومت او که با دیدگاههای تندروانه دین اسلام مدارا می کرد را سرنگون نمودند.

برنامه های رادیویی دوره محمدرضا شاه، تریبون هایی را در اختیار ملاها قرار می دادند که ملاها و ملاپرستان از طریق همین تریبون ها به تبلیغ اندیشه های جاهلی و پوسیده خود پرداختند. برخی از این ملاها، از این تریبون برای توهین به اعتقادات ملی و فرهنگی ایرانیان نیز استفاده کردند؛ نمونه اش مطهری بود که در چند سخنرانی اش "ایرانیان که چهارشنبه سوری را جشن می گیرند را ابله و پدرانشان را «خر» خواند!" در حوزه های علمیه و مسجد ها و حسینه ها نیز، توهین به فرهنگ ایرانی و دفاع از دیدگاههای بیابانی عرب ها و به اصطلاح فرهنگشان نیز کمابیش رواج داشت. در آن زمان بسیاری از مردم، کم سواد و دنباله رو بودند و بیشتر باصطلاح روشنفکران نیز خود فروش و وطن فروش بودند. اگر اندک ایرانیانی هم بودند که در برابر این اراجیف گویی ها ندایی بر می آوردند، یا صدایشان را خفه می کردند یا از آنها می خواستند که به اعتقادات مردم احترام بگذارند. پیامد اینگونه احترام گذاری ها همان شده است که اکنون بسیاری از کشورهای دنیا، پشیزی ارزش برای ایران و ایرانی قائل نیستند و حتی در کشور خودمان نیز، خودمان را به درستی نمی پذیرند. می توانید برای نمونه سری به سفارت خانه های خارجی در ایران بزنید و یا رفتار فروشندگان فروشگاههای خارجی و حتی کارمندان و کارکنان خارجی در ایران را ببینید.

شوربختانه، چندین دهه است (و شاید بتوان گفت بیش از ۱۴۰۰ سال است) که بیشتر دگراندیشان ایران همیشه با ایهام سخن گفته اند، به در گفته اند که دیوار بشنود، همیشه غیرمستقیم سخن گفته اند. امروز نیز رویه تغریباً همان است که بوده و بسیاری از این افراد از پرداختن به اصل موضوع تفره رفته اند. مدعی هستند که احمدی نژاد قانون را رعایت نمی کند و احتمالاً موسوی قرار است قانون را اجرا کند و یا سخن از قانونمندی و قانونمداری می زنند. اما باید پرسید، کدام قانون؟ دین بیابانی که قانون ندارد؟ اصلاً بسیاری از مسلمانان، خود حاضر نیستند مانند امام و پیامبرشان زندگی کنند. چند زن می شناسید که بپذیرند، شوهرشان مانند ائمه یا پیامبر، زنان دیگری نیز اختیار کند. چند مرد را می شناسید که بخواهد زنش، از پشت پرده با نامحرم صحبت کند؟ چند جوان را می شناسید

• دین را باید نقد کرد

مسلمانان می گویند که دینشان، دینی آسمانی است و دستورات این دین، مستقیماً از جانب خدا آمده است و جبرئیل بعنوان واسطه این کار بوده است. نسک «قرآن و ایران» تمرکز خود را بروی کتاب قرآنی قرار داده است که چه شیعیان و چه سنیان آنرا بعنوان مرجع پایه پذیرفته اند. اگر قرآن بررسی شود و همه چیزش درست، منطقی، علمی، عقلانی و الهی باشد که هیچ! اما اگر بتوان ریشه های انسانی ای در آیات قرآن یافت و یا مبانی ای در قرآن یافت که ریشه آنها به پیش از اسلام یا به مردمانی خارج از سرزمین عرب برگردد، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان ناراستی ای را در قرآن برملا کرد آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان دیگرگونگی ای بین قرآن و علم نشان داد، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان اصولی غیرانسانی یا نابخردانه در قرآن یافت، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است ... .

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیح دلایل شکست اسلام در ایجاد یک جامعه آزاد، عموماً دچار پندارگرایی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک

راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابوبکر و عثمان (به عنوان "عوامل نفوذی و دشمنان درونی نهضت اسلامی"!) پرداخته اند.

«نقد دین» یک ضرورت است. نقد دین ضرورتی برای رهایی انسان از سلطه‌ی سخنگویان دینی و خلع سلاح آن دین به عنوان ابزاری حکومتی است. نقد دین افشای اوضاعی است که انسان، زیر سیطره آن به بندگی در آمده است و نقد دین برای ایجاد شرایطی است که انسان به درک جایگاه فرودست طبقاتی- جنسیتی خود نائل آید و برای دگرگونی آن به پا خیزد و متشکل شود. به بیان دیگر، تنها نقد دین است که منجر به شکست دلالان دین در حوزه‌ی نظری و ایدئولوژیک می‌شود و تنها نقد دین است که اگر بر اندیشه های طبقه‌ی فرودست جامعه چیره شود، شرایط سرنگونی جمهوری اسلامیان در ایران را آماده می‌کند. این نقد دین به عنوان آگاهی وارونه‌ی طبقه‌ی فرودست جامعه است و ... .

در امور سیاسی، هر انسانی حق دارد از دولتی که اداره امور جامعه را بر عهده دارد انتقاد کند، اما در امور مذهبی و بویژه اسلام (بر پایه آیاتی که بیان خواهد شد) انتقاد از مذهب، مخالفت با خدا (الله) تلقی می شود و در بیشتر موارد ریختن خون او واجب می شود.

فردی که دستیابی به جایگاه والای انسانی را بر پیروی از روش های خرافی و بی پایه مردم برتری می دهد و در راه رسیدن به آزاد اندیشی و بهسازی و بهورزی گام در مسیر زندگی می گذارد و از بازتاب های احتمالی و متعصبانه مردم ناآگاهِ خرد خفته، به خود بیمی راه نمی دهد، نه تنها در خود احساس غرور، آرامش و آزادی از بندهای نادانی خواهد کرد بلکه چگونگی اندیشه گری دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد.

ملایان ضمن رواج خرافات مذهبی و تقویت شبکه های دینی، مردم را در منجلاب نادانی، تسلیم، بردگی و غلامی فرو برده اند. بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ایرانی نیز با کم بها دادن به پژوهش ها و مطالعات تاریخی و عدم شناخت مبانی عقیدتی اسلام (و گاهی وقت ها نداشتن حداقلِ اطلاعات دینی) و نقش ملایان در ایجاد و گسترش این دین و این اواخر با ناآگاهی عقیدتی از عقاید سیاسی/اجتماعی آیت الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در آگاهی، سازماندهی و هدایت توده های مردم باز مانده اند.

این چنین بود که در نبودِ آگاهی های تاریخی و در نبود مطالعات و پژوهش های روشنگر، شبکه های سنتی و سراسری روحانیت توانستند روز به روز تقویت شوند و سرانجام بلای ایران سوز را در دهه خونین خود بر ایران نازل نموده و جهل و خرافه را بر مردم استوار نمایند و به دست کم یکی از آیه های قرآنی جامه عمل بپوشانند:

وعده جانشینیِ الله به کسانی که ایمان آورده اند:

سوره ٢٤ (نور) آیه ٥٥

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ **(٥٥)**

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که **حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد** همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند**(٥٥)**

پیروزی دین الله بر سایر دین ها

سوره ٩ (توبه) آیه ٣٣

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ **(٣٣)**

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (٣٣)

سوره ٤٨ (فتح) آیه ٢٨

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (٢٨)

اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند (٢٨)

• دین اسلام چه می گوید؟

اگر نیک بنگریم، تاریخ اسلام، جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست؛ تلاش پیگیری است که ریاست طلبان در راه دست یابی به امارت و سلطنت به کار برده اند. آیین های بشر ستیزانه این دین همیشه بیش از آنکه هدف باشند وسیله بوده اند. نمونه آن ستیز اسلام با شادی است.

باورها، آموزه ها، ارزش ها و احکام اسلامی در ذات و گوهر خود با شادی، شادخواری و شادکامی در ستیز غیرقابل حل و هضم قرار دارند. گذشته از مرگ اندیشی و خوارداشت زندگی در بنمایه های اندیشه اسلامی، اما دایره محرمات و منکرات اسلام به گرد انسان آنچنان تنگ تابیده و پیچیده شده که یک خنده ساده را هم با شرط و شروط و اما و اگر روبرو ساخته است. گویی که انسان «حیوان گریان» است.

زوزه، صیحه، اشک و آه، ناله و سوز و گداز روضه خوان ها و مداحان، عزاداران اهل بیت و های های گریه مؤمنین در عزاداری ها، بیش از هر چیز نشان از اختلال در تعادل روانی این مردم بیمار دارد. در اثر تکرار و پیگیری مصیبت خوانی و عزاداری و گریه و مرثیه و ماتم و عادت زدگی و سابقهء «دراز دامن» آن در درازای قرون، و انباشت یاوه های پوچ و هردم فزاینده ای که درباره رویدادهای اسلامی تنیده و بافته شده و می شود، قشری ضخیم و چسبناک در لایه های ذهن مؤمنین رسوب کرده و به شکل گونه ای بیماری مزمنِ جمعی نمود یافته است. این نابهنجاری دقیقاً به دلیل خصلت اپیدمیک و فراگیر آن، پدیده ای عادی و طبیعی تلقی گردیده و از چشم نزدیک بین بسیاری دور مانده و مورد پرسش و آسیب شناسی قرار نگرفته است.

اسلام آمیخته ای است از دین یهودی/ترسایی، بت پرستی و سایر آیین های تازیانِ پیش از اسلام در شبه جزیره عربستان.

در اسلام (همانگونه که از نام آن پیداست)، اطاعت و تسلیم، تقوا و فضیلتِ راستین هستند و پرسشگری و نافرمانی، گناه کبیره می باشند. اسلام به خاطر ماهیت و سرشت خود، نمی توانست دربرگیرندهء آزادی ها و برابری های راستین باشد. آزادی و برابری هایی که اسلام بر آنها پافشاری می کند، تنها آزادی ها و برابری های اخلاقی است.

اندک گفتارهای انسان مدارانه اسلام هم، از فرهنگ های غنی آن زمان مانند ایرانیان، بابلیان یا مصریان گرفته شده است. حتی بسیاری از اصول نصف و نیمه اسلامی در همان مراحل نخستین آغاز به کار اسلام، نشات گرفته از مغز یک تازی پرستِ ایران ستیز بنام سلمان است.[11] برخی اعراب آن دوره، بر اینکه بسیاری از سخنان محمد از سلمان است به او اعتراض آوردند و البته الله با به اصطلاح دلیل زیر، به معترضین پاسخ گفت:

سوره ١٦ (نحل) آیه ١٠٣

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ (١٠٣)

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است (١٠٣)

"اهرنز" ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانها، زمانی از نسطوری ها (نصرانی ها) و زمانی دیگر از مانوی ها فراگرفته است.

[11] از دیگر خیانت های سلمان، دادن مشخصات برخی راهها و شهرهای ایران به تازیان بود تا آنها بهتر بتوانند ایران را مورد تازش قرار دهند.

مفهوم نخستینِ الله

اجداد اولیه ساکنان یمن در ادوار بسیار قدیم، مانند بسیاری از مردم در جاهای دیگر، به وجود نیروئی مرموز، توانمند و مبهم معتقد بوده و نسبت به آن آمیزه ای از احترام همراه با ترس و وحشت احساس می نموده اند. کم کم که اهالی یمن به پرستش خورشید و ستارگان و ماه روی آوردند در عالم خیال این نیروی مرموز را در وجود آنها یافتند و نام «اله» را به آن موجودات درخشان اطلاق کردند. نه تنها در عربستان بلکه در جاهای دیگر جهان آن روز هم هر چیز مرموزی را که ناشناخته مانده بود و نیروی قدرتمندی پنداشته می شد را «اله» می نامیدند. با گذشت سالها، مردم عربستان کم کم ماه و بیشتر ستارگان را مذکر (مرد) و خورشید و برخی از ستارگان را مونث (زن) پندار کرده و خورشید و این قبیل ستارگان را «الهه» نامیده اند.

بگونه ای که میدانیم اهالی یمن خود را از نسل یعقوب ابن قحطان میدانستند و سبا که او را نوه یعرب و نخستین پادشاه یمن میدانند لقب عبد شمس برخود نهاده بوده و به نوکری خدای خود یعنی خورشید افتخار میکرده است.

در بین قبایل یمنی حتا پیش از مهاجرت به درون و شمال عربستان اسامی عبداله وجود داشته که به احتمال فراوان بصورت «عبد-اله» تلفظ میشده است نه «عبد – الله»؛ این نام از دو جزء تشکیل شده بود ("ال" و "اله") که به معنای « نوکر الله خود ما» می باشد. در شجره نامه قبیله «جدره» که نصربن ازد را جد اعلای خود میدانسته اند نوه نصر، عبداله نام داشته است.

پس از مهاجرت بسیاری از قبایل یمنی به درون عربستان که به بت پرستی روی آورده اند باز هم بر پایه روش گذشته و معمول، به هر یک از بت ها نام قدیمی«اله» را اطلاق کرده اند واگر بتی را مونث می پنداشته و یا اینکه آن بت به شکل زن ساخته شده بوده، آن را الهه می نامیده اند.

بگونه ای که نوشته اند بت های موجود در خانه کعبه اکثرا اصنام بوده اند یعنی به اشکال مشخص (مخصوصاً انسان) و از چیز هائی غیر از سنگ وحتا طلا ساخته شده بوده که برخی از آنها ارزش زیادی داشته اند. اما بت های بزرگ و کوچک که اشکال مختلفی داشته اند مثلاً شبیه انسان یا برخی از حیوانات و اشیاء بوده اند بر حسب اینکه جنسشان سنگ یا چیز دیگری بوده (طلا؛ نقره؛ یا فلز

دیگر) به ترتیب وثن یا صنم نامیده می شدند. و هرگاه بی شکل مثلاً پاره سنگ های نامشخص و بی شکلی بوده اند آنها را «نصب» می نامیده اند.

با توجه به همگونی نژاد و اعتقادات قوم سامی، تا اندازه ای میتوان به اشتراک ریشه ای واژه « ایل ال» در زبان عبری با «اله» در زبان عربی پی برد.

از میان هزاران «اله» که پیش از اسلام در سرتاسر عربستان وجود داشته معدودی از آنها همواره برای هر فرد بت پرست به جای اله، الهه محسوب می شده است.

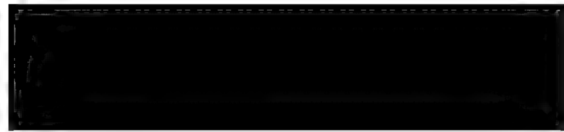
در ضمن مردم آنزمان خوب می دانستند که آن بت ها ساختهء دست خودشان هستند و هرگز (بر وارون آنچه که ملاها می گویند) آن بت ها را خدا نمی دانسته اند. آنها قصد داشتند تا با بکارگیری آن شکلواره ها، آن موجود مرموز را به حمایت از خود وادارند. هم اکنون هم هزاران زیارتگاه و مسجد و گورستان در ایران وجود دارند که برخی مردم باورمند، در و پنجره های آنها را می بوسند و از آنها مراد می طلبند. حتی بنا و نجار و صنعتگری که خود با دست خود این ساختمان ها را بنا کرده اند نیز به پرستش آنان می پردازند. این مردم دست خود را به آنها کشیده و بر سر و روی خود می کشند و چه بسا که با اینکار خود را به بیماری ای ناشناخته نیز مبتلا می نمایند.

حال خود با دیده تدبیر بنگرید و ببینید که چه تفاوتی بین آن بت ها و این امام زاده ها وجود دارد. اگر هم به عنوان نمونه، بدن شخصی بنام حسین در فلان محل دفن شده بوده است که تاکنون پوسیده شده و از بین رفته است، پس گورپرستی چه معنایی دارد؟! دست کم همان اعراب جاهلی سنگ و گلی را می پرستیده اند که وجود خارجی داشته اند.

الله؛ بتِ عرب

عربهای بیابانگرد، پیش از اسلام سنگ های صاف و مکعب شکل را محترم می شمردند و آنگونه سنگها را به عنوان محل زندگی خدا تکریم می کردند. در عربستان، کعبه از همه مهمتر بود زیرا سنگ سیاه را در خود جای داده بود. عربهای پیش از اسلام معتقد بودند که این سنگ توسط خدایان





محمد ابن عبدالله

زندگینامه محمد

شرح پرده داری کعبه[37]

از قرن دوم تا هفتم میلادی، در شمال شبه جزیره عربستان دولت هایی بوجود آمدند که در راس آنها سلاطینی از قبیله های «لخم» و «غسّان» قرار داشته اند.

در قرن پنجم میلادی (حدود ۲ قرن پیش از پیدایش اسلام)، پرده دار خانه کعبه (بتخانه مرکزی اعراب) مردی بنام **خزاعه** بود که پیش از مرگ، دخترش را به جایگزینی خود برگزید. دختر بهانه آورد که چون توانایی بدنیِ باز و بسته کردنِ در کعبه را ندارد و از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کرد و خزاعه این مقام را به برادر کوچکتر خود داد، او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر یک خیک شراب به «قصی بن کلاب» شوهر خواهر خویش واگذار کرد.

از آنچه در کتابهای تذکره نویسان نخستینِ اسلامی آشکار می شود این است که قصی (یکی از اجداد محمد)، عبادت کعبه را در بین مردم خود رواج می دهد. او دو پسر به نام های عبدالمناف (بنده مناف) و عبدالدار (بنده کعبه) داشت که آنها را به عنوان ناظر این آیین برگماشت. قصی بزرگ خاندان قریش[38] بود و بدین ترتیب بود که این خاندان از آن پس، پشت در پشت پرده دار کعبه شدند. همین خاندان بودند که مراسم «حج» را پایه گذاری کردند و سایر مردم حجاز را به پیروی از آن وا داشتند (آنهم پیش از آوردن دین اسلام توسط محمد).

جانشین قصی، پسر بزرگش «عبد مناف» بود که نخستین فرزندانش دو پسر دوقلو بودند که برپایه روایات عرب، هنگام زاده شدن، از پشت به یکدیگر چسبیده بودند. پس از بدنیا آمدن این دو بچه، بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر در میان آنها نهادند و جدایشان کردند. عبدمناف آنها را

---

[37] برگرفته از "تاریخ تمدن اسلامی" نوشته جرجی زیدان

[38] عنوان قریش در زبان باستانی عرب، به معنای "کوسه ماهی" است.

عمروالعلا و عبدالشمس نامید که اولی سرسلسله خاندان بنی هاشم و دومی سر سلسله خاندان بنی امیه شد[۳۹].

پس از عمروالعلاء، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به سیادت قریش رسید و چون او با یک ضربت، استخوان شتر را می شکست، هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و خاندان او از آن پس، بنی هاشم نامیده شدند. پس از مرگ هاشم، عبدالمطلب جانشین پدر شد. او پس از پرده دار شدن کعبه، نذر کرد که اگر الله به او ۱۰ پسر بدهد، عزیزترینشان را قربانیِ منا کند اما در زمان موعود، از سوگندش عدول کرد و بجای فرزندش شتری قربانی بت منا کرد.

عبدالمطلب بر اساس روایت های گوناگونی دارای ۱۰، ۱۲ یا ۱۳ فرزند بود. و عبدالله پدر محمد یکی از آنها بود. عبدالله پیش از دیدن فرزندش از دنیا رفت و خود عبدالمطلب سرپرستی محمد را بر عهده گرفت. خانواده بنی هاشم اگرچه در زمانی که محمد به دنیا آمد از ثروت و نفوذ خوبی در شبه جزیره برخوردار نبود ولی یکی از خانواده های محترم مکه به شمار می رفت. و بسیاری از بزرگان این قبیله مورد احترام سایر قبیله ها نیز بودند.

محمد پس از اینکه دوران نوجوانی خود را در فقر گذرانید در جوانی به همراهیِ کاروانها پرداخت. محمد از سن ۱۲ سالگی به همراه عمویش (ابوطالب) به بسیاری از شهرهای عربستان سفر نمود و با بسیاری از قبایل عربستان برخورد داشت. در این سفرها او با پنداشت ها و اندیشه های اجتماعی مذهبی دورانش آشنا شد. زمانی که محمد در برخی سفرهای تجارتیش که به همراه عمویش ابوطالب به سوریه می رفت با زاهدی بسیار آگاه به نام «بحیره» آشنا شد، دیدگاه و اطلاعات مذهبی محمد گسترش یافت. بحیره یا بحیرا یک زاهد بود که درباره دین های آن روزگار اطلاعات بسیاری داشت (بیشتر نویسندگان عرب او را یهودی دانسته اند ولی برخی افراد مانند «لبن هشام»، او را مانوی دانسته اند). محمد بسیاری از اطلاعات دینی خود (بویژه در مورد افسانه های بین النهرین و دین یهود) را از این شخص فرا گرفت.

---

[۳۹] پس کشمکش های بین محمد و ابوسفیان، علی و معاویه، حسین و یزید ... تا بنی عباس و بنی امیه، همه جنگ ها و کشمکش های فامیلی بوده اند!



* او فرزندی است که از ازدواج کنانه با همسر جوان خزیمه، به دنیا آمد.

** وی شخصی بت پرست بود.

*** قصی، نخستین رئیس بتکده کعبه از قبیله قریش بود.

محمد در بیست و چند سالگی با خدیجه که بیش از ۴۰ سال سن داشت ازدواج نمود. با توجه به اینکه خدیجه از ثروتمندان عربستان بود، از آن پس، محمد در زندگی به رفاه رسید و سرانجام در سن ۴۰ سالگی ادعای پیامبری نمود.

با نگاهی به شجره نامه محمد و پیشینیان او، ۲ نکته به روشنی آشکار است؛ نخستین نکته در این شجره نامه آنست که جد بزرگ محمد نه نوح است، نه ابراهیم است و نه اسماعیل (البته اگر هرگز چنین افرادی در تاریخ وجود داشته اند)!

نکته دیگر آنست که «خزیمه» جد پانزدهم محمد نه تنها بت پرست بوده و نه تنها موجبات ساخت بت «هبل» را فراهم کرده است، بلکه نام خود را نیز بروی آن گذاشت (هبل الخزیمه). از سویی دیگر، نام پدر محمد «عبدالله» بوده است که (بر وارون ادعای شیعیان مبنی بر اینکه تمام اجداد محمد یکتا پرست بوده اند) خود هم دلیل دیگری بر بت پرستی پدران محمد بوده است و هم نشان دهنده این است که «الله» پیش از محمد نیز در عربستان شناخته شده بوده است و مورد احترام اعراب بوده است.

محمد، ابولهب و ابوطالب

ابولهب یکی از عموهای پیامبر و یکی از بزرگان اعراب بود که نه خود و نه زنش تا زمانی که محمد در مکه بود هرگز حاضر به پذیرفتن دین اسلام نشدند. از طرفی به خاطر نفوذی که این شخص در مکه داشت، وی دردسرهایی را برای محمد فراهم آورد.

در قرآن سوره ای بنام ابولهب وجود دارد. این سوره، فحش نامه و تهدیدنامه ای است که الله برای ابولهب می فرستد. اینکه چرا الله چنین سوره ای را بر محمد فرو فرستاده به اینجا برمیگردد:

محمد زمانی که در مکه بود، شبی، چند تن از فامیل های خود را به خانه خویش دعوت کرد، برایشان قرآن خواند و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود. ابولهب، از محمد پرسید، با توجه به اینکه

محمد گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، پس وضعیت عبدالمطلب[٤٠] (پدربزرگ محمد و پدر ابولهب) که پیش از آورده شدن اسلام توسط محمد، از دنیا رفته است چگونه خواهد بود؟ محمد در پاسخ گفت که وی آمرزیده نیست.

سپس ابولهب از محمد درباره برادر خودش (یعنی عموی محمد) ابوطالب[٤١] پرسید. محمد پاسخ داد چون ابوطالب نیز از دینِ اجدادش دست نکشیده، از اینرو او نیز آمرزیده نیست. آنگاه ابولهب نام چند تن از اجداد بت پرست خود (که اجداد محمد نیز بودند) را به زبان آورده و درباره آنها از محمد پرسید. محمد در پاسخ گفت: «حکم الله قطعی است و استثناء نمی پذیرد.» آنگاه ابولهب خشمگین می شود و به محمد می گوید «نفرین بر تو محمد، این بود دعوت تو؟!».

پس از آن بود که الله چنین سوره ای را نازل نمود:

سوره ۱۱۱ (لهب)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (١) مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (٢) سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (٣) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (٤) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (٥)

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آنچه اندوخت‌سودش نکرد (۲) بزودی در آتشی پرزبانه درآید (۳) و زنش آن هیمه‌کش [آتش فروز] (٤) بر گردنش طنابی از لیف خرماست (۵)

معنای این آیه ها به شدت با ویژگی های ذات یک خدا، در تضاد هستند. در این آیه ها الله به عینه مانند یک «انسانِ از کوره دررفته» و ضعیف و احساساتی، خشمگین شده و در برابر بنده بی مقدارش شروع به ناسزاگویی کرده است.

---

[٤٠] او یکی از مردان تهیدست ولی محترم قریش بود که برای مدتی کوتاه سرپرستی محمد را نیز بر عهده گرفت. او بت پرست بود.

[٤١] ابوطالب عموی محمد و پدر علی (داماد محمد) بود. ابوطالب برای چندین سال محمد را سرپرستی نمود و او را مانند یکی از فرزندان خود گرامی می داشت و در همه حال حتی تا زمان مرگش پشتیبان محمد باقی ماند. ابوطالب با اینکه هرگز اسلام نیاورد ولی مهمترین عاملی بود که مکیان را از کشتن محمد باز می داشت.

نگارنده می پرسد که این تهدیدنامه در مورد یک عربِ ۱٤۰۰ سال پیش چه پیوندی با تمام دوران تاریخ دارد که قرآن، خود را مُفتش آن می داند؟ آیا خواندن این تهدیدنامه روان مردگان را می آمرزد و یا اندکی دانش به سوادِ دانش پژوهان می افزاید که سوره ای جداگانه بدان ویژگی داده شده است؟

در مورد اینکه روان مردگانِ پیش از اسلام مورد بخشش قرار نخواهند گرفت به آیه زیر نیز نگاهی بیندازید (این آیه بدون تردید برای نزدیکان محمد مانند ابوطالب، عبدالمطلب، عبدالله پدر وی و ... نیز صادق است):

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۱۳

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۱۳)

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند (۱۱۳)

حتی در کتاب «طبقات ابن سعد» (جلد یکم، صفحه ۸٤) آمده است که محمد پس از ادعای پیامبریش، یکبار به سر قبر مادرش رفته است و پس از لختی سکوت، یارانش او را گریان می بینند. دلیل را از او می پرسند. پاسخ می دهد: «دلیل خاموشیم این بود که از او یاد می کردم ولی گریه ام از این روی بود که، چون از الله خواستم که گناه مشرک بودنش را ببخشد، جوابی نشنیدم».

محمد، دست کم تا پیش از بعثت معصوم نبوده است

دستمایه ای بنام «عصمت» را باید بزرگترین شاه کلید ملاها برای خدا کردن ۱٤ نفر عرب بنام چهارده معصوم دانست. عصمت ویژگی است که در برخی اعرابِ خاص نهادینه شده بوده (!!) و از همین روی، این افراد نه تنها هرگز گناهی نکرده اند بلکه حتی اشتباهی نیز (در هیچ زمینه ای) انجام نداده اند. این ۱٤ نفر در هر علمی نیز عالم بودند و به گفته ملاها «علم لدنی» داشتند؛ علم لدنی

نوعی علم است که فرد، بدون رفتن به کلاس درس و بدون مطالعه و پژوهش، آنرا تمام و کمال درمی یابد. این علم نخستین بار توسط ملا «کلینی» کشف گردید و به ثبت رسید.

برچسب عصمتی که بر این ١٤ نفر و از آن فراتر درباره بسیاری از خاندان این ١٤ نفر و حتی در مورد بازماندگان این چهارده نفر (مانند خمینی و خامنه ای) پس از ١٤٠٠ سال بکارگرفته شده است باعث گردیده که هر پرسشی و یا نگاه پرسش گونه ای در مورد این افراد، گونه ای تکفیر به حساب بیاید و آن فرد بسا که به چوبه دار نیز سپرده بشود. بسیاری از هم میهنان گرامی ام را دیده ام که پرسش های خردمندانه ای درباره این افراد (١٤ معصوم) و خاندان این افراد دارند اما نه دلیریِ پرسیدن دارند و نه خرافه پرستان که به این برچسب معتقدند را امید نجاتی می بینند. آیا می توان پرسید که چگونه از علی، که ملاها مدام از مظلومیتش و فقرش دم می زنند نزدیک به ٣٦ فرزند بجای مانده است؟ چگونه علی را که مشاور جنگ و غارتگریهای عمر و عثمان در ایران بود و عمر داماد وی نیز بود را می توان در ستیز با دیگر خلفا دانست؟ سرکوب های ایرانیان در دوره او (بویژه در شهر استخر)، چگونه عدالتی می تواند باشد؟ آیا مردم می توانند بپرسند که حسن، چگونه توانسته دست کم ٧٠ زن را به همسری درآورده باشد؟ آیا کسی می تواند بپرسد که چرا حسن و حسین، شخصاً در لشکرکشی به شمال ایران شرکت داشته اند؟ کسی می تواند بپرسد که صادق چگونه دانشمندی بوده است که تمام علم او و تمام نوشته های او بدین موضوعات برمی گردد که چگونه باید با چند کنیز خوابید، چگونه باید با زن خود دخول کرد، کدام خوردنیها قدرت جماع را افزایش می دهند، آداب به خلا رفتند چندند و ...؟ کسی می تواند بپرسد چگونه بود که رضا نه تنها ولایتعهدی یک ایرانی ستیز را پذیرفت بلکه داماد وی نیز شد؟ و ...و ...!

نه! کسی نمی تواند بپرسد. آنها معصوم بوده اند!

با اینکه برپایه ادعای ملاها، ریشه عصمت به پیامبر اسلام برمی گردد اما باید گفت که خود محمد هرگز ادعایی مبنی بر عصمت خود نداشته است و در قرآن همانگونه که در ادامه خواهید دید، این موضوع که او نیز مانند سایرین، دست کم خطاهایی داشته است را بروشنی می توان دید:

سوره ۲۰ (طه) آیه

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۳۱)

و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم **با چشم حسرت منگر** و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است (۱۳۱)

سوره ۱۵ (حجر) آیه ۸۸

لاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان [=کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم **چشم مدوز (با چشم حسرت منگر) و بر ایشان اندوه مخور** و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر (۸۸)

با توجه به دو آیه بالا می توان دریافت که نگاهِ با حسرت (که اگر چه گناه نیست اما اشتباه هست) در محمد وجود داشته است و الله از محمد خواسته است که چنین کاری نکند.

سوره ۱۷ (اسراء) آیه های ۷۳ و ۷٤

وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلاً (۷۳) وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً (۷٤)

و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند (۷۳) و **اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی** (۷٤)

سوره ٦ (انعام) آیه ٦٨

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٦٨)

...

و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه یعنی خرده گیری و مسخره] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب [و با آنان معاشرت نکن] تا در سخنی غیر از آن درآیند و **اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت** پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین (٦٨)

آیه های بالا که از دو سوره اسراء و انعام آورده شده اند نشان می دهند که قدرت ایمانِ محمد چندان هم قوی نبوده است و اگر الله بداد او نرسیده و او را در راه خود استوار نکرده بوده، او دچار لغزش می شده است. البته ظاهراً قدرت الله هم آنقدر نبوده که بتواند محمد را در رویارویی با شیطان پشتیبانی کند و شیطان موفق شده است که او را به فراموشی بیندازد[٤٢].

سوره ٤٢ (شوری) آیه ٥٢

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (٥٢)

وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم **تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]** ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (٥٢)

سوره ١٢ (یوسف) آیه ٢

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (٣)

ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و **تو قطعا پیش از آن از غافلین بودی** (٣)

دو آیه بالا نیز نشان می دهند که محمد پیش از ادعای پیامبری اش نه تنها نمی دانسته است که ایمان چیست بلکه از غافلین نیز بوده است(بر وارونه ادعای ملاها مبنی بر الله پرست بودنِ محمد، قبل از

[٤٢] برخی مواقع زمانی که خود محمد قصد خواندن آیه ای را داشت، پیش می آمد که آیه را بدرستی در خاطر نداشت و از همین روی، برخی بر پیامبری او خرده گرفتند و الله هم آیه ٦٨ سوره انعام را نازل نمود تا به مردم بگوید که شیطان است که محمد را به فراموشی انداخته است.

بعثت). بنابر این، روشن است که بر پایه همین آیه های قرآن، محمد اصلاً نمی توانسته که معصوم باشد.

سوره ۹۳ (ضحی) آیه ۷

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷)

و تو را گمراه[٤٣] **یافت** پس هدایت کرد (۷)

سوره ۹٤ (شرح یا انشراح) آیه های ۱ تا ۳

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم (۱) و **بار خطاهایت را از [دوش] تو برنداشتیم** (۲) [باری] که [گویی] پشت تو را شکست (۳)

سوره ٤٨ (فتح) آیه های ۱ و ۲

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا (۲)

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی (۱) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت‌خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند (۲)

در سه آیه بالا بطور کلی بر ادعای معصومیت محمد خط قرمز کشیده شده است. الله، محمد را گمراه می یابد، او را با برداشتن بار خطاهایش، به راه راست می آورد و سپس با یک پارتی بازیِ الله گونه از گناهان گذشته وی و گناهان آینده وی درمی گذرد. درگذشتن از گناه آینده محمد بدین معناست که الله، انجام هر کاری توسط محمد را پیشاپیش پسندیده است و پروانه انجام هر عمل خطایی را بدو داده است زیرا پیشاپیش حتی گناهِ خطای نکرده اش نیز بخشوده شده است.

---

[٤٣] ماله کشان اسلامی مانند الهی قمشه ای "تورا گمراه یافت" را "تو را سرگشته یافت" معنی نموده اند. درصورتی که "ضال"، و کلماتی مانند ضلالت و یا ضالین (مثلا در سوره توحید آیه " غیر المغضوب والاضالین") معنای «گمراهی» می دهند و نه سرگشتگی.

رویهم رفته از نص صریح و غیرقابل خدشه قرآن چنین برمی آید که خود محمد هرگز ادعای عصمت و داشتن مرتبه ای فرا انسانی را برای خود نداشته است. خصلت های فوق انسانی، عصمت و داشتن معجزه، ویژگی هایی بوده اند که بعدها توسط ملایانِ با دستار و بی دستار به او نسبت داده شده اند.

محمد بیسواد نبوده!

دلایل بسیاری وجود دارد که ثابت می کند محمد بی سواد نبوده است و در ادامه به برخی از آنان می پردازیم:

- برپایه نوشته های تاریخ نویسان بزرگ اسلامی که مورد تایید سنی و شیعه نیز می باشند، محمد پیش از مرگش از اطرافیان خود خواسته است که قلم و کاغذی بدستش بدهند تا چیزی برایشان بنویسد.
- زمانی که صلح حدیبیه بین مکیان و مسلمان در حال شکل گیری بود. در برگه کاغذِ صلح نامه نوشته شده بود " ... محمد، رسول الله ...". مکیان به این امر معترض شدند و گفتند که اگر محمد را به عنوان رسولِ الله پذیرفته بودند که دیگر نه جنگی بود و نه صلح نامه ای لازم. محمد به عمر می گوید که این نوشته را تغییر دهد اما او از انجام این کار، سر باز می زند، به علی هم امر می کند اما او هم سر باز می زند. محمد خودش قلم را می ستاند و نوشته را تغییر داده و می نویسد "... محمد ابن عبدالله ...".
- سخنی از امام ششم شیعیان است که می گوید «ظهور محمد را از بین قومی که اگرچه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و به همین علت «امـّی» نامیده شده اند، را باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست»[٤٤].

در بسیاری از موارد، ادعای «بیسوادی محمد»، ترجمهء مغرضانه ای (و یا دست کم، ناآگاهانه ای) است که از واژه «امـّی» در قرآن شده است و این ترجمه مغرضانه، مهمترین دلیل دستاربندان است

[٤٤] این سخن در کتاب بحارالانوار، نوشته بزرگِ دستاربندان، آیت الله مجلسی نیز آورده شده است.

که مدعی شوند محمد بی سواد بوده است. واژه «امّی» شش بار در قرآن تکرار شده است. این واژه «امّی» که در قرآن آمده دارای ۲ معنا می باشد که عبارتند از «مردم مکه و مدینه و حاشیه آن» و یا افراد «غیر یهودی». پیامبرِ امّی نیز یعنی پیامبری که یهودی نیست و از مردمان مکه/مدینه است.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۲۰

فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ **وَالأُمِّيِّينَ** أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاَغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

پس اگر با تو به محاجه برخاستند بگو من خود را تسلیم خدا نموده‌ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است] و به کسانی که اهل کتابند و به **امیین**[۴۵] بگو آیا اسلام آورده‌اید پس اگر اسلام آوردند قطعا هدایت‌یافته‌اند و اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده توست و خداوند به [امور] بندگان بیناست (۲۰)

با مد نظر قرار دادن آیه بالا، باید گفت که بسیاری از قرآن شناسان و اسلام شناسان بزرگی مانند «توری»، «پالمر»، «رودول»، «لین»، «وری» و «نولدک شوالی» تاکید کرده اند که امّی به معنای «غیریهودی» است و نه «بی سواد». اصل این واژه نیز از زبان عبری به عربی راه یافته است و اصل کلمه در زبان عبری «goi» یا «goyim» می باشد.

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید « کلمه امّی به آنهایی گفته می شود که نه پیامبری برایشان ارسال شده و نه کتابی برایشان نازل گردیده است.» همچنین الطبری در تفسیر آیه می گوید که «کلمه امّی به افرادی گفته می شود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است (مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند) ولی یهودیان و مسیحیان "اهل کتاب" خوانده شده اند.»

یکی از مهمترین دلایلی که قرآن شناسان در رد معنای «بی سواد» برای امّی دارند آیه زیر است:

---

[۴۵] جای شگفتی است که در برخی از ترجمه ها جدید قرآنی، امیین به مشرکین ترجمه شده است. همچنین واژه "اهل کتاب" که در قرآن بسیار تکرار شده است به معنای یهودیان می باشد.

سوره ۲ (بقره) آیه های ۷۸ و ۷۹

وَمِنْهُمْ **أُمِّيُّونَ** لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ **(۷۸)** فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

و [بعضی] از آنان **امـّی هایی** هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند (۷۸) پس وای بر کسانی که کتاب با دستهای خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند (۷۹)

در سوره بقره، از آیه ٤٠ به بعد نخست درباره یهودی ها بحث می شود و آنگاه الله. الله در آیه ۷۸ امـّی های ناآشنا با کتاب مقدس را خطاب قرار می دهد و در آیه ۷۹ آنهایی که کتاب مقدس می نویسند را تهدید می کند.

با توجه به آیه های ٤٠ تا ۷۸ و همچنین عبارت «وای بر آنها که کتاب را با دستان خود می نویسند» (یعنی امیین)، پس هرگز نمی توان چنین برداشتی نمود که امـّی کسی است که **هم بی سواد است و هم می تواند کتاب بنویسد.**

همچنین باید گفت که، کلمه امـّی از کلمه های هم ریشه با "امـّت" است که معنی گروه می دهد. پس امـّی هم یک «گروه»، البته با مشخصات خاص می باشد. از اینها گذشته در هیچ فرهنگ لغتِ نوشته شده به دست تازیان (و نه دستاربندانِ تازی پرستِ به دنیا آمده در ایران) نمی توان چنین برگردانی برای این واژه یافت که معنی اصلی این واژه را "بی سواد" به نگارش درآورده باشند.

البته در پایان این بخش باید گفت: چیزی که واضح می باشد این است که محمد میل نداشته که باسواد بودن خودش را آشکار سازد. شاید یکی از دلایلی را که بتوان در این باره آورد به این موضوع برگردد که محمد خواسته است تا پیش از ادعای نبوتش، به مطالعاتی درباره دین و مذهب (مسیحیت و یهودیت؛ و بویژه یهودیت) دست بزند. او در سفرهای تجاری اش نیز با چندتن از این دین داران بارها و بارها وارد گفتگو می شده است و درباره دینشان از ایشان اطلاعات بدست می آورده است.

می توان به درستی بیان نمود که محمد تا پیش از ادعای نبوتش، مدت زیادی از وقت خود را صرف پرداختن به امور مردم عربستان می کرده است.

محمد، زنان و کنیزان

گاهی ممکن است بین برخی زوج ها مسایلی در رابطه با زمان یا چگونگی همخوابگیشان پیش بیاید. البته هیچ زوج خردمندی معمولاً این مسایل را برای دیگران بازپرداخت نخواهند کرد. اما در مورد محمد اوضاع دیگرگونه است. قرآنی که مسلمانان ادعا می کنند برای تمام دوران تاریخ آمده و بر همه چیز شامل است و نه تاریخ مصرف دارد و نه جایگاه مصرف؛ می بینیم که در بسیاری از آیه های آن، مسایل اخلاقی و گاهی رختخوابی محمد به میان کشیده می شوند و الله به محمد می گوید که چگونه با زنان رفتار کند، چگونه با آنان همخوابگی کند و چه زمانی!

۱- جابجا کردن نوبت همخوابگی زنان

آیه زیر مربوط به زمانی بود که برخی از زنان محمد بدو معترض شدند که چگونه، محمد نوبت همخوابگی آنان را با دیگر زنان عوض می نماید:

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۱

تُرْجِي مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (۵۱)

نوبت هر کدام از آن زنها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آنچه در دلهای شماست‌خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است. (۵۱)

۲- امتیاز پذیرشِ زنی که خود را به محمد می بخشد

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (۵۰)

ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد **[این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان** ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است (۵۰)

«اُم شریک دوسیه» یکی از چهار زنی است که خود را به پیغمبر بخشیده است[۴۶] (هبه کرده است). زمانی که او خود را به پیامبر بخشید، محمد او را بی درنگ به خود پذیرفت. عایشه از اینکه ام شریک خود را به پیامبر می بخشد و از اینکه پیامبر او را به خود می پذیرد، سخت آشفته می شود زیرا ام شریک بسیار زیبا بود. عایشه از شدت خشم و رشک می گوید که «نمی دانم زنی که خویشتن را به مردی پیشکش کند چه ارزشی دارد؟». از همین روی (و البته در دفاع از محمد) آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد.

آوردن آیه بالا، نه تنها صدای عایشه بلکه صدای چند تن از نزدیکان محمد را نیز درآورد و آنها به محمد می گفتند که این چگونه خدایی است که ترا اینچنین بدون قید و شرط رها نموده تا هر که را می خواهی اختیار کنی؟! و البته نباید فراموش کرد که این «پذیرش زنان»، تنها مختص محمد است و بس!

---

[۴۶] سه زن دیگر میمونه، زینب و خوله می باشند.

۳- موضوع عایشه و صفوان بن المعطل

یکی از غزوه های پیامبر، غزوه ای با تیره «بنی مصطلق» بود که در سال سوم یا پنجم قمری روی داد. این تیره، در فاصله دوری از مدینه زندگی می کردند.

پایان این جنگ همراه با پیروزی برای مسلمانان بود و غنایم بسیاری نیز به دست مسلمانان رسید. یکی از این غنایم، دختری زیباروی بنام جویریه بود که به محمد بخشیده شد. و زمانی که محمد او را به خود پذیرفت موجبات آزار عایشه که در این سفر همراه پیامبر بود فراهم شد و او سخت آزرده خاطر شد.

زمانی که این غزوه در حال انجام بود، در پشت جبهه جهاد، بین برده عمر و یکی از مردمان خزرج کشمکشی پیدا شد. «عبدالله بن ابی» که از مخالفان معروف (محمد) بود از این رویداد برآشفت و گفت «این بلایی است که خودمان بر سر خودمان آورده ایم (یعنی پذیرش مکیان را). و این مثل درباره ما صادق است که وقتی سگ خود را سیر کردی به خودت حمله می کند. برگردیم به یثرب تا با اکثر عزیزانمان، اقلیت خوار را بیرون بریزیم.» عبدالله بن ابی و چند تن از نزدیکانش عزم رفتن به مدینه را کردند. زمانی که غزوه به پایان رسید محمد از این رویداد باخبر شد و برای همین، کاروان را با سرعت هرچه تمامتر و با تعداد توقفاتی بسیار کوتاهتر از معمول به مدینه رهنمون ساخت تا از فتنه انگیزی عبدالله ابن ابی در مدینه جلوگیری نماید.

در راه بازگشت به مدینه، زمانی که کاروان در **افک** توقفی کوتاه داشت، عایشه بنا به دلیلی[۴۷] از کاروان جا ماند. و زمانی که کاروان به مدینه رسید محمد تازه متوجه عدم حضور عایشه شد و از این روی غوغایی برپا می شود و محمد، علی را به مسیر بازگشت کاروان به مکه می فرستد تا خبری بیاورد.

عایشه نیز که از کاروان جا مانده بوده است توسط جوانی خوش صورت (احتمالاً ۲۲ یا ۲٤ساله) بنام صفوان پیدا می شود و آنها شبی را نیز باهم بوده اند و پس از روشن شدن هوا، صفوان، عایشه را بر ترک شترش می نشاند و با هم راهی مدینه می شوند. علی که برای فهمیدن غیبت عایشه فرستاده

---

[۴۷] گویا به قضای حاجت رفته بوده است و در این میان، گردنبندش را گم می کند. در راه بازگشت، هم کاروان زود حرکت می کند و هم او راه بازگشت را گم می کند. پس کاروان بدون او راهی می شود.

شده بوده، عایشه را بر ترک شتر صفوان می بیند و پس از بازگشت، به محمد می گوید که: « رها کن این خبیثه را که زن برای تو مانند کفش است.»[48]

پس از آنکه عایشه به شهر آمد و با آنکه او بر بی گناهی خود اسرار داشت اما مردم او را زنی بدکاره نامیدند و حتی برخی از یاران نزدیک محمد نیز از او خواستند که عایشه را طلاق بدهد.

سخنهای درشتِ بسیاری بر سر زبانها بود: «هر چقدر هم که صفوان آهسته می رانده است باید بلافاصله به مدینه می رسیده است و نه این مقدار دیرتر! برخی می گفتند شاید عایشه از اینکه محمد، پیش از این سفر، زن پسرش را که بسیار هم زیبا روی بوده است را به زنی گرفته و پس از این غزوه زن زیباروی دیگری چون جویریه را به خود راه داده و به همسری درآورده است، سخت آزرده شده و او نیز از سر کینه جویی، ایچنین با آبروی محمد بازی کرده است.

برخی می گفتند چگونه است که محمد با آنهمه شیفتگی اش به عایشه از او غافل مانده است و تا زمان رسیدن به مدینه نفهمیده است که عایشه همراه کاروان نیست.

برخی دیگر نیز می گفتند هر چقدر هم که کاروان با سرعت حرکت می کرده است، صفوان و عایشه (با توجه به اینکه همراهشان بار یا وسیله خاصی نبوده است) باید به کاروان می رسیده اند.»

محمد کاملاً بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود که انتخاب هر کدام از آن راه ها برای او یک آبروریزی بود. انتخاب ادامه زندگیِ با عایشه که مردم، او را چنین دیده بودند خود یک فاجعه بود. از سویی طلاق دادن او نیز خود آبروریزی بزرگی بود زیرا طبق آیه ای از قرآن، الله به زنان محمد گفته بود که آنها را بر زنان عالم برتری داده است! چگونه می شد محمد که خود ادعای رسولیِ همین الله را می کرد زنی از زن های برگزیده الله را طلاق بدهد؟ محمد در این میان با دو تن از محرمان خود (علی ابن ابیطالب و اسامه بن یزید) وارد مشورت گردید و البته راه به جایی نبرد.

اینجا بود که مانند همیشه الله به داد محمد رسید و آیه های زیر را نازل کرد که، اگر کسی مدعی شود که عایشه با صفوان عملی انجام داده است باید هم خود و هم ۳ نفر دیگر (در همان شب) بر سر ماجرا حاضر بوده باشند (و با چشمان خود ماجرا را دیده باشند) و اگر نه، آن فرد باید شلاق بخورد.

---

[48] گفتن این جمله توسط علی مایه کینه عایشه نسبت به او شد و همین کینه یکی از دلایل شکل گیری جنگ جمل بود.

نکته بسیار شگفت آور این است که در بسیاری از موضوع هایی که در مورد آنها محمد از الله آیه آورد، موضوع را به قول تازی ها "عطف بما سبق[۴۹]" نمی کرد اما در اینجا چون پای عایشه (زن محبوب محمد) در میان بود این موضوع عطف بما سبق شد و حسن بن ثابت و حمیه دختر جهش[۵۰] هشتاد ضربه شلاق خوردند.

سوره ٢٤ (نور) آیه های ١١ تا ١٣

إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١١) لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (١٢) لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاء فَأُوْلَئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (١٣)

در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند دسته‌ای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت‌خواهد داشت (١١) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است (١٢) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند اینانند که نزد خدا دروغگویانند (١٣)

سوره ٢٤ (نور) آیه های ٤ و ٥

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٤) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٥)

---

[۴۹] به معنی آن است که اگر حکمی در زمان حال آورده شود نمی توان آنرا برای اعمال انجام شده ای بجای آورد که پیش از آورده شدن این حکم انجام شده اند.

[۵۰] این دو فرد بر معصوم بودن عایشه در این موضوع با دیده تردید نگریسته بودند.

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچگاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند (٤) **مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده** و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است (٥)

نتیجه وجود چنین آیه ای آن است که: هر کس در هر کجا زن شوهرداری را در حال ارتکاب زنا دید باید چشم برهم گذارد و از آنجای بگذرد. زیرا اگر گوشه ای از آنچه را که دیده بازنماید بلافاصله از او شاهد می خواهند و چون در آن هنگام چهار فرد بر آن واقعه حاضر نبوده اند، او را به چوب فلک می بندند و ۸۰ ضربه شلاق به او می زنند. و شگفت آور اینکه **از آن پس نیز، شهادتش در هیچ جایی پذیرفته نمی شود.**

شان نزول دو آیه ٤ و ٥ سوره نور

همانگونه که تا اینجا گفته شد، شان نزول آیه ٤ سوره نور، مربوط به زمانی بود که برخی در ماجرای عایشه و صفوان سخن هایی گفتند که محمد را سخت آزرد. اما بشنوید شان نزول آیه پنجم را:

«شان نزول: از ابن عباس نقل شده سعده بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر در جمعی از اصحاب گفت: هرگاه ... وارد خانه خود شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است؛ اگر بگذارم تا ٤ شاهد بیاید، او کار خود را کرده است و اگر بخواهم او را بکشم ... به عنوان قاتل، قصاص می شوم و اگر هم بیایم و آنچه دیده ام را برای شما بگویم، ۸۰ تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت. [معلوم نیست چرا الله خودش متوجه این اشکال نشده است؟!]

پیامبر که این سخن را اعتراض به الله می دانست با گله مندی فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

مردم عذر خواستند و گفتند که آن شخص مرد غیوری است ... سپس سعد نیز ... گفت: ... میدانم این سخن الله است ... ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم.

پیامبر فرمود: حکم الله این است و او نیز گفت صدق الله و رسوله.

چیزی نگذشت که **پسر عموی** محمد (هلال بن امیه) از در وارد شد، در حالیکه مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود ... او با صراحت گفت: من با چشم خود این موضوع را دیدم و با گوش خود آنها را شنیدم!

پیامبر به اندازه ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره اش نمایان گشت. ... در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند: دیدید همان داستان سعد بن عباد تحقق یافت. آیا براستی پیامبر، هلال را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمارد؟

در این هنگام وحی بر پیامبر نازل شد و آیه ۵ سوره نور نازل شد ...»[۵۱]

٤- سوگند درباره عدم همخوابگی با دیگر زنان و شکستن آن سوگند!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۲

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا (۵۲)

از این پس دیگر **[گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان زنان دیگری بر تو حلال نیست هر چند** زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد **به استثنای کنیزان** و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲)

سوره ٦٦ (تحریم) آیه های ۱ تا ۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (٤) عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵)

---

[۵۱] کتاب «تفسیر نمونه»، جلد چهارم رویه های ۳۷۸ و ۳۷۹

ای پیامبر چرا برای خشنودی زنانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی خدا[ست که] آمرزنده مهربان است (۱) **قطعا خدا برای شما [راه] گشودن [یعنی شکستن] سوگندهایتان را مقرر داشته است** و خدا سرپرست‌شماست و اوست دانای حکیم (۲) و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت (درباره ماریه به حفصه) و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد **وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت** مرا آن دانای آگاه خبر داده است (۳) **اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعا دلهایتان انحراف پیدا کرده است** و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت‌خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود (٤) **اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان مؤمن فرمانبر توبه کار عابد روزه‌دار بیوه و دوشیزه به او عوض دهد** (٥)

ماریه قبطیه یکی از کنیزان محمد بود. ماریه که هم سیاه پوست و هم زیباروی بود را از مصر برای محمد هدیه فرستاده بودند.

وقایعی که میان محمد و ماریه اتفاق افتاد باعث نازل شدن سوره ٦٦ (تحریم) شد، که در نتیجه محمد، ماریه را بر خود حرام کرد و به همین دلیل این سوره را تحریم میخوانند. « علی دشتی» در کتاب «۲۳ سال» خود در مورد این ماجرا این چنین مینویسد:

> «ماریه روزی نزد پیغمبر آمد. آن روز پیغمبر در خانه حفصه بود و حفصه در خانه نبود. حضرت همانجا با ماریه همبستر شد و در این میان حفصه سر رسید و داد و بیداد براه انداخت که چرا حضرت با کنیز خود در خانه و در بستر او خوابیده است و چرا نوبت او را با کنیزی عوض کرده است. پیغمبر برای تسکین خاطر حفصه و آرام کردن وی، ماریه را بر خود حرام کرد. محمد از حفصه خواست که این موضوع بینشان محرمانه بماند ولی حفصه بلافاصله این موضوع را به اطلاع عایشه رساند و رسول الله دوباره همان قسمی که برای حفصه خورده بود را برای عایشه نیز خورد و بالاخره موضوع با پادرمیانی الله حل شد.
>
> لابد پس از رفع بحران یا بواسطه علاقه ای که محمد به ماریه داشته و یا بواسطه این که ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و بازخواست کرده بود حضرت از حرام کردن

ماریه بر خویشتن عدول (صرف نظر) کرد و برای تبرئه و تزکیه وی آیه های اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است.»

البته راه عدول کردن از سوگند و شکستن آن نیز در قرآن بیان شده است و آن دادن کفاره[۵۲] است. پس نتیجه آنکه با اینکه محمد قبلاً برای حفصه و عایشه سوگند خورده بود که دیگر چنان نکند که کرد؛ اما الله به او می گوید که چرا من که زن را (به هر گونه و از هر راه و از هر شکلی) بر تو حلال کرده ام، تو بر انجام ندادن همخوابگی با آنان، سوگند خورده ای؟ سوگندت را با دادن کفاره ای بگشا!

به هر روی می توان به این نتیجه هم رسید که در اسلام، سوگند خوردن، هیچ بهایی ندارد و یک مسلمان می تواند سوگندی بخورد، با پرداخت وجهی، با الله معامله کند و بر سر انسانی کلاه بگذارد و ... . اکنون باید پرسید که اگر سوگند خوردن که در اسلام دارای جایگاه والایی است اینچنین بتوانید تحریف شود آیا به سخن و قول یک مسلمان متعصب می توان اهمیتی داد؟ آیا خمینی نیز از همین آیه درس گرفته بود که پس از به ایران آمدن و به تخت نشستن و ایرانی کشی آغاز کردن و ... در برابر پرسشی از وی که علت دیگرگونه عمل کردنش پس از آشوب ۵۷ (نسبت به سخنانش در پاریس) را دلیل خواست، گفت «خدعه بود»؟ و نگارنده اطمینان دارد که خمینی، کفاره این دروغ گویی را هم به اربابان انگلیسی/فرانسوی خود پرداخت نموده است تا خدای ناکرده گردی بر دامان سفید او ننشیند و خدای ناکرده بی بهره از حوریان همیشه باکره بهشتی نماند!

باز هم درست به درون مایه آیه های بالا توجه کنید که چگونه (با پا درمیانی الله) پس از اینکه حفصه راز گفته شده را به دیگری می گوید، رسول الله قول می دهد که اگر این راز پوشیده بماند، هم رسول، ماریه را بر خود حرام می کند و هم پدر حفصه، (عمر) خلیفه خواهد شد. آیا این در شان خداوندگار بزرگ است که به مسائل زناشویی محمد بپردازد و بین محمد و زنانش خبرچینی کند؟؟

آنچه در این میان دارای اهمیت می باشد این است که با آنکه آن راز را حفصه به عایشه و عایشه به محمد گفته است، ولی محمد می گوید که این راز را «الله دانا و آگاه به وی خبر داده است».

---

[۵۲] سوره پنجم، مائده (آیه های ۸۹ و ۹۵)، یکی از سوره هایی است که چگونگی کفاره دادن را بیان نموده است.

حاشیه نویسی در قرآن، خود سند دیگری است که مجتهدان و قرآن نویسان از آن استفاده کرده تا وقایعی را که باعث نزول آیات شده اند را برای خوانندگان بازگو نمایند.

به همین دلیل بجاست که به آن قسمت از حاشیه قرآن که مربوط به سوره تحریم است، نگاهی بیاندازیم تا تصویری روشن تر از مسائل خانوادگی محمد داشته باشیم.

حاشیه قرآن مهدی الهی قمشه ای[٥٣] درباره سوره تحریم:

« شان نزول آنکه: حضرت رسول با ماریه قبطیه کنیز ام ولدش ابراهیم بود، روزی در بیت حفصه یا در بیت عایشه خلوت کرد و حفصه بر آن آگاهی یافت، پس باین جهت حضرت رسول ماریه را بر خود حرام کرد، چنانکه در بیان تحریم تحریر خواهد یافت و به حفصه فرمود که این راز را با کسی مگو و چون آن حضرت بیرون رفت حفصه به عایشه گفت و بوحی الهی آن حضرت اطلاع یافت،... »

٥- زنان بیچاره محمد

سوره ٣٣ (احزاب) آیه های ٦ و ٢٨

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (٦) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٢٨)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و **همسرانش مادران ایشانند** و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند] مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت‌یا] احسانی کنید و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است (٦) ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم (٢٨)

---

[٥٣] کتاب "قرآن المجید با منتخب التفسیر فارسی" مهدی الهی قمشه ای – خط حسن میرخانی – سال ١٣٣٧ (رویه ٧٤١)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۳

... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا **(۵۳)**

... و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید **از پشت پرده از آنان بخواهید** این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا **[نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید** چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است (۵۳)

> ابن عباس[۵۴] می گوید «شخصی پیش یکی از زنان حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نباید چنین کاری [سخن گفتن و دیدنِ زن من] از تو سر بزند. مرد گفت: این زن دختر عموی من است، نه از من عملی ناروا سر زد و نه از او. پیغمبر گفت: این را می دانم ولی کسی از الله غیورتر و از من غیورتر نیست. مرد دمغ شد و در حالی که دور می شد غرغرکنان می گفت: مرا از سخن گفتن با دختر عمویم نهی می کند؛ پس از مرگش با وی ازدواج خواهم کرد.»

پس از این رویداد بود که چنین آیه ای بر محمد نازل شد!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۳۲ و ۳۳

يَا نِسَاء النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۳۲) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا **(۳۳)**

ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر سر پروا دارید پس **به ناز سخن مگویید** تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویید (۳۲) و **در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید** و نماز برپا دارید و زکات

---

[۵۴] او را نخستین مفسر اسلامی می دانند.

بدهید و خدا و **فرستاده‌اش را فرمان برید** خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند (۳۳)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۲۸ و ۲۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ای پیامبر به همسرانت بگو **اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم و** [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸) و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است (۲۹)

آیه های بالا نشان میدهند زنان پیامبر از وضعیت مادی خود رضایت نداشته اند، و بنابراین ادعای اسلامگرایان در مورد اینکه پیامبر صرفاً برای پشتیبانی مادی، با زنان (البته با زنان زیبا و جوان خود[۵۵]) ازدواج کرده است، دروغی بیش نیست. در این آیه ها خداوند جهان به کمک محمد آمده و همچون یک مشاور خانوادگی تلاش میکند مشکلات محمد را با وعده های دروغین یا تهدید، حل کند.

محمد از زنانش می خواهد که در خانه بمانند، زینتهایشان را آشکار نکنند، با هیچ کس جز از پشت پرده سخنی نگویند، فرمانبرداری محمد را بکنند، پس از مرگ وی با هیچ مردی ازدواج نکنند و ... . محمد از یک سو، به وسیله‌ی اسلام، همسرانش را مادر تمامی مؤمنان خطاب می‌کرد و به این شیوه، ازدواج دوباره اشان را بنا بر عرف اعراب ناممکن می‌ساخت و از سوی دیگر، به آن‌ها پیشنهاد طلاق هم می‌داد.

اما جالبتر از همه اینکه محمد برپایه آیه ۳۳ زنان خود را با فاحشه گان همسنگ نموده است. شاید برخی از ماله کشان اسلامی در اینجا یقه بدرانند که او تنها آنان را نهی از منکر کرده است. و پیشاپیش از آنان خواسته است که چنین کاری را نکنند. اما نگارنده مثالی می آورد.

---

[۵۵] در بین همه زنان محمد، آیا یک زن زشت چهره یا فقیر و بینوا وجود داشته است؟ پاسخ تاریخ به این پرسش منفی است اما برخی از شارلاتان ها و ماله کشان اسلامی مانند علی شریعتی بارها گفته اند که زنان پیامبر بسیار پیر و فرتوت بوده اند و پیامبر برای اینکه وضعیت مالی آنها را بهتر کند و آنها را در پناه خود (!!) بیاورد با آنها ازدواج کرده است!

مادری زمانی که فرزندش را برای نخستین بار به مدرسه می فرستد به فرزندش می گوید « ... فرزندم مبادا جیب معلمت را بزنی که این کاری بس زشت است ...». آیا می توان گفت که مادر این فرزند در حال ارشاد فرزندش است؟ یا اینکه باید به یکی از این دو نتیجه رسید که یا مادر از داشتن عقلی سالم معاف است و یا فرزندش را پیشینه دزدی در کارنامه.

تشخیص اینکه هدف الله از این آیه به کدام یک از نتایج "ابله بودن الله" یا "بدکاره بودن زنان محمد" منتهی می شود را به خواننده واگذار می کنم. تنها یک سخن دیگر چاشنی این قضیه می کنم که الله در قرآن آورده است: زنان محمد بر زنان جهان برتری داده شده اند[56] و الله به این زنانِ برتری داده شده می گوید که فاحشه گری نکنند.

این قضیه را با توجه به مثالی که پیشتر آوردم چنین جمع بندی می کنم که این بار مادری نه به فرزند مدرسه ایش بلکه به فرزندش که معلم مدرسه است بگوید که « ... فرزندم مبادا جیب شاگردانت را خالی کنی که این کاری بس زشت است ...».

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۳۰

يَا نِسَاء النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ **بِفَاحِشَةٍ** مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰)

ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به **فاحشه گری**[57] آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است (۳۰)

---

[56] شیعیان با نادیده گرفتن این آیه معتقدند که فاطمه دختر پیامبر بر زنان جهان برتری داده شده است و نه زنان پیامبر. شیعیان از سویی دیگر، عایشه، یکی از همین زنان برگزیده (و البته زن سوگلی محمد) را یک فاحشه می دانند و حتی این نام را بر روی دختران خود نیز نمی گذارند.

[57] در ترجمه های نگارش جدید ماله کشان اسلامی، بجای واژه "فاحشه گری" واژه "کار زشت" یا "کار خطا" آورده شده است. خواننده گرامی می تواند به خود کلمه عربی آیه دقت نماید.

نتیجه گیری

بر پایه آیه های آورده شده (دست کم در سوره احزاب) نتیجه شگفت انگیزی می توان گرفت:

پیامبر می تواند:

- بیش از چهار زن رسمی داشته باشد.
- افرادی که مهاجرت کرده اند بر وی حلالند.
- هر زن مومنه ای که خود را به محمد ببخشید، محمد می تواند بدون مهر و شهود با او همخوابه شود.
- از بکارگیری داد و تساوی میان زنان خود معاف است. نوبت هر کدام را می تواند به تاخیر اندازد و حتی می تواند زنی را ترک گوید.
- زنان وی حق تقاضای نفقه (خرج روزانه) بیشتر را ندارد و اگر داشتند پیشنهادشان برآورده نمی شود و زن معترض باید بین «ساختن و سوختن» یا «طلاق» یکی را برگزیند.
- زنانش باید فرمانبردار بی چون و چرای او باشند.
- هر زنی را که خواست و یا خواستگاری کرد بر سایر مومنان حرام است.
- پس از مرگش کسی حق ازدواج با زنانش (حتی عایشه هفده هیجده ساله یا صفیه بیست و چند ساله) را ندارد.

زنان محمد را باید بیچاره ترین زنان عالم دانست. آنها پس از مرگ محمد حق ازدواج نداشته اند. نوبت همخوابگیشان نیز هرگونه که محمد می خواست می توانست برهم خورد، حق درخواست نفقه بیشتر هم ندارند، حجاب کامل باید رعایت کنند و از پشت پرده با مردان دیگر سخن بگویند (حتی زمان سخن گفتن، شصت در دهان بدارند تا لحنشان نیز آنگونه نمایان شود که نیست!)، حق بیرون رفتنِ آزادانه از خانه را هم نداشته اند، ...!

قرآن و اسلام برای عرب زبانهای عربستان است (و نه برای جهانیان)

سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۲

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید (۲)

سوره ٤٣ (زخرف) آیه ۳

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید (۳)

سوره ٤١ (فصلت) آیه ۳

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده **قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند (۳)**

سوره ٤١ (فصلت) آیه ٤٤

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (٤٤)

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعا می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان [؟] بگواین [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشهایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند (٤٤)

در دو آیه نخست که در بالا آورده شده است، گفته شده که قرآن به این دلیل عربی نازل شده است که در آن بیندیشند. در آیه ۳ سوره فصلت گفته شده است که این قرآن برای مردمی است که زبان عربی می دانند. اگر بنا بود که بر پایه ادعای پوچ ملاها، قرآن برای همه جهان باشد و محمد پیامبر همه جهانیان، چرا گفته نشده است که مثلاً "... قرآنی است به زبان عربی برای همه مردم دنیا"، یا "... قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که عربی می دانند یا نمی دانند". از این گذشته چه لزومی داشته که بر روی عربی بودن آن پایفشاری شود. اگر الله خدای همه مردم دنیا است، آیا او تنها زبان عربی می داند؟ البته الله اینبار پیش دستی کرده و برای اینکه اعراب از او خرده نگیرند که چرا این کتاب غیر عربی است، بنابراین تصمیم گرفته که آنرا به عربی بفرستد! عجب منطق قابل ستایشی!

در آیه ٤٤ سوره فصلت، هم گفته شده این کتاب عربی برای عرب زبان هاست و همچنین گفته شده اگر غیرعربی نازل می شد، مردم می گفتند چرا آیه های آن روشن بیان نشده. چه کسی می تواند روشن بودن یا نبودن یک نوشته را بفهمد؟ آیا فهم روشن بودن یا نبودن یک کتاب را جز کسی می تواند بسنجد که به زبان نوشتاری آن کتاب کاملاً آشناست؟ اگر بنا بود که قرآن برای جهانیان باشد، اصلاً احتیاجی به این آیه وجود نداشت.

در آیه های رویه بعد، بگونه دقیق تری نشان داده شده است که، آنهایی که قرآن و اسلام برایشان نازل شده است و خواه ناخواه باید بدان گردن بنهند، تنها و تنها مردم شبه جزیره عربستان هستند؛ آنهم نه همه مردم شبه جزیره بلکه تنها بخشی از آن، مانند مردم مکه، مدینه و قبایل چادرنشین اطراف آن:

سوره ٤٢ (شوری) آیه ٧

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (٧)

و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست بیم دهی گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (٧)

سوره ٦ (انعام) آیه ٩٢

وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٩٢)

و این مبارک کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم [و] **کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می‌کند و برای اینکه [مردم]ام‌القری [=مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی** و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند به آن [قرآن نیز] ایمان می‌آورند و آنان بر نمازهای خود مراقبت می‌کنند (٩٢)

سوره ٦٢ (جمعه) آیه ٢

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٢)

اوست آن کس که **در میان امیین**[٧٠] **(= مکه، مدینه و اطراف آن) فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند** و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (٢)

سوره ٣٢ (سجده) آیه ٣

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (٣)

---

[٧٠] در برخی از ترجمه های اسلامی، "امی" به اشتباه "بیسواد" معنی شده است.

آیا می‌گویند آن را بربافته است [نه چنین است] بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست **تا قومی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است هشدار دهی** امید که راه یابند (۳)

پیش از پرداختن به ٤ آیه بالا، باید گفت واژه «ام القری» که در چند جای قرآن آورده شده است به معنای مردم مکه و مدینه و پیرامون (اطراف) آن است. این واژه را برای مکانی که مرکزیت یا پایگاه نخستین یک اعتقاد نیز باشد بکار می برند. از همین روی است که ملاهای ایران، که سردمدار کنونی اسلام در جهانند، کشور قربانی شده ایران را «ام القری اسلام» می خوانند و پی آمدش نیز اینست که واژه ورجاوند «ایران» را با واژه ایران ستیز «اسلام» همسنگ نموده و نام کشورمان را «ایران اسلامی» گذاشته اند. عربستانی که پایگاه این دین بشمار می رود «عربستان اسلامی» نیست، پاکستان و افغانستان که پایگاه تربیت کنندگان راستین فرزندان اسلام هستند، «پاکستان و افغانستان اسلامی» نیستند. اندونزی که یکی از پایگاه های اسلام در خاور دور است، «اندونزی اسلامی نیست»، ترکیه که برای چند قرن وظیفه خطیر خلیفه سازی را در جهان اسلام برعهده داشته و اگر روشن اندیشی مانند «آتاترک» در آنجا زاده نشده بود اکنون وضعیتی بهتر از پاکستان و افغانستان نمی توانست داشته باشد، «ترکیه اسلامی» نیست. کشورهای صاحب تمدنی مانند سوریه و مصر که مکانهای ملاپرور اسلامی هستند و بسان ایران، تمدن خود را به آیینی بیابانی فروخته اند، «سوریه و مصر اسلامی» نیستند اما ایران که پس از ورود اسلام بدان، مردمش برای مدت ۲۰۰ سال حاضر به پذیرش اسلام نشدند و پس از آنکه به برده ای و غلامی مسلمانان درآمدند و پرداخت جزیه کمر آنها را شکست و پی درپی به دلیل مسلمان نبودنشان کشتار شدند، آنگاه با رضا و رغبت (!؟) به دین اسلام گرویدند و تاکنون ۱٤۰۰ سال است که زخم ها از تازیانه های این دین برپیکر دارند و برای براندازی این آیین ایران ستیز قربانی هایی چون بابک، مازیار، ابن مقفع، سنباد، یعقوب لیث و ... داده اند، "ایران اسلامی" است. دور نیست که اگر مردم ایران، این دین را به پایگاه آن (عربستان) برنگردانند، ملاها نام ایران را نیز قلم بگیرند و نام کشور ما کشور «اسلام» بشود.

به هر روی در چهار آیه بالا بیان شده که اسلام برای هشداردهی مردم مکه و مدینه و اطراف آن نازل شده است. در جایی هم از امیین نام برده شده که به معنای مردم مکه و مدینه و اطراف آن که غیر یهودی هستند می باشد. همچنین آیه ۳ سوره سجده بخوبی نشان می دهد که این دین برای دقیقاً همین مردم مکه و مدینه است که پیامبر نداشته اند؛ زیرا در قرآن ادعا شده که سایر قوم های عربی عربستان (مانند لوط، عاد و ...) دارای پیامبر بوده اند.

سوره ۲۷ (نمل) آیه ۹۱

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ **(۹۱)**

من مامورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مامورم که از مسلمانان باشم (۹۱)

در آیه بالا نه تنها بگونه غیرمستقیم بر محلی بودن دین اسلام صحه گذاشته شده بلکه محلی بودن خدای این دین (همان الله) نیز نشان داده شده است. در این آیه گفته شده «... پروردگار این شهر ...»؛ اگر الله خدای همه مرم دنیا بود باید گفته می شد که «... پروردگار همه مردم دنیا ...» و نه تنها یک شهر!

سوره ۲۲ (حج) آیه ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ **(۲۵)**

بی‌گمان کسانی که کافر شدند و **از راه خدا و مسجدالحرام** که آن را **برای مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین** یکسان قرار داده‌ایم جلو گیری می‌کنند و [نیز] هر که بخواهد در آنجا به ستم [از حق] منحرف شود او را از عذابی دردناک می‌چشانیم (۲۵)

اینگونه پیداست که احکام مسجدالحرام تنها برای مردم مقیم مکه و بادیه نشینان می باشد؛ درغیر اینصورت، چرا نامی از مردم جهان برده نشده؟ چرا گفته نشده که این احکام برای عالمیان می باشد؟ هر چند نکته جالبتر درمورد این آیه آن است که بدانیم دین اسلام برآمده از دین یهود است زیرا آیین های مربوط به مسجدالحرام در اصل همان آیین های مربوط به یهود بوده است. البته این آیین ها بعدها با آیین های جاهلی عربستان بهم آمیخت، با افسانه ها و استوره ها کشورهای دیگر مانند ایران، یونان و ... بهم آمیخت و ... و نهایتاً اسلام کنونی از آن پدیدار شد.

سوره‌ء ۲٦ (شعرا) آیه های ۱۹۲ تا ۱۹۵ و ۱۹۸ و ۱۹۹

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹٤) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (۱۹۵) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹)

و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (۱۹٤) به زبان عربی روشن (۱۹۵) و **اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم** (۱۹۸) و **پیامبر آن را برایشان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند** (۱۹۹)

یکی از پایه ای ترین آیه های قرآن که نشان می دهد قرآن برای عرب هاست و نه همه دنیا همین آیه های سوره شعرا هستند. الله خود گواهی می دهد که اگر این آیه ها را برای مردم غیر عرب نازل کند و حتی خود محمد این آیه ها را برای آن مردم بخواند، آنها ایمان نمی آورند.

این آیه ها از یک سو نشان می دهند که قرآن برای عرب ها نازل شده است و نه غیرعرب ها. از دیگر سو کشورهای متمدن آن زمان مانند ایران، مصر، هند، چین، یونان و ... از همه نظر (جز آدم کشی، زن بارگی، قتل و غارت و غزوه و سایر امورات غیر انسانی) از اعراب آن زمان جلوتر بودند و آیین و فرهنگ و دینشان نیز از همه نظر بر اسلام برتری داشته است[71]. و البته مسلم بود که اگر حتی خود محمد که پدیدآورنده اسلام و قرآن بود نیز برای آنان قرآن را می خواند آنها ایمان نمی آوردند. از همین روی بود که عمر، عثمان، علی، خلفای اموی و عباسی برای ایرانیان قرآن را نخواندند بلکه شمشیر را از رو بستند و آنها را بر سر ۳ راهی کشته شدن، ایمان آوردن و یا جزیه دادن قرار دادند.

[71] حتی دین و آیین همین کشورهای نام برده شده در آن زمان، از دین اسلامِ ماله کشیده شده در زمان کنونی که قرن هاست ملاها و ماله کشان اسلامی آنرا بزک کرده اند و عیب هایش را ماله کشیده اند و ... برتر بوده است.





نگاهی به قرآن و معجزاتش

نگاهی به قرآن

قرآن از کلمه «قرء» بمعنی خواندن مشتق شده است. کتاب امروزیِ قرآن، در زمان عثمان (و به درخواست مادر عثمان) گردآوری و تدوین شد و راویان و کاتبان قرآن پس از سالها تلاش و ممارست در این کار (و با پذیرش برخی آیات و رد کردن برخی دیگر)، قرآن یگانه ای بوجود آوردند و نوشته های متفاوت با قرآنِ مورد تصویب را سوزاندند. در آغاز، این قرآن به خاطر احترام به مادر عثمان، قرآن مادر نامیده می شد.

کتاب قرآن از ۱۱٤ سوره، ٦۲۳٦ آیه ۷۷٦۳۹ کلمه (یا ۷۷۹۳٤ کلمه)، ۳۲۳۰۱۵ حرف (یا ۳۲۳٦۲۱ حرف) تشکیل شده است.

۱- حروف مقطعه قرآن

برخی از آیه های قرآن با حروفِ ناپیوسته ای آغاز می شوند که هنوز پس از گذشت بیش از ۱٤۰۰ سال، هنوز دستاربندان و تازی پرستان نتوانسته اند دستاویزی برای این حروف بیابند و آنچه در این زمینه گفته شده است بیشتر جنبه تفریحی البته تفریحی از نوع خودآزار می باشند.

یکی از مقبول ترین دیدگاهها درباره این حروف در جهان اسلام همان چیزی است که توسط «زید بن ثابت» ارایه گردیده است:

پس از مرگ محمد، زید بن ثابت به دستور خلیفه وقت، درصدد گردآوری سوره ها و آیه های قرآن و ویرایش آنها برآمد. او برای این کار به افرادی که قسمت هایی از قرآن را از بر داشتند و یا آنرا بروی چیزی نوشته بودند مراجعه می نمود. حروف یا حرف آمده در پیش از این گونه سوره ها نماینده نام افرادی است که زید بن ثابت، آن قسمت از قرآن را از آن شخص یا اشخاص دریافت کرده است. برای نمونه حرف "ص" نماینده نام حفصه، حروف "کاف" نماینده نام ابوبکر، "نون" نماینده نام عثمان و غیره می باشد.

۲- آیه های قرآن از دیدگاه مفهومی

قرآن دارای هیچ گونه نظم و ترادف موضوعی، منطقی یا فلسفی نیست. برای مثال سوره جن بیشتر از آنکه درباره جن باشد، از مسجد بحث می کند و پرستش الله یکتا. سوره روم درباره شکست ایرانیان از رومیان و خوشحالی مومنان و الله از شکست ایرانیان، آغازِ سخن می کند، سپس درباره نماز حکم می دهد، آنگاه سخن از زنده کردن مردگان در جهان آخرت به میان می آید و سپس بحث درباره باد و باران تغییر پیدا می کند. سوره شعرا که ۲۲٦ آیه دارد، درباره تنها چیزی که سخن نمی گوید شعر و شاعری است. این سوره درباره قوم نوح، فرعون، موسی، لوط و قهر الله و شاهکارهای او در هلاک کردن بندگانش سخن می گوید و تنها در ٤ آیه آخر است که در نکوهش شعر و شاعری سخنی به میان می آید. سوره نحل که معنی «زنبور عسل» می دهد و دارای ۱۲۷ آیه است تنها در ۲ آیه آن (آیه های ٦٨ و ٦٩) از زنبور عسل سخن به میان آورده است.

۳- رستگاران از دیدگاه قرآن

داستانهای وحشتناک قرآن و مطالبی که درباره خشم و غضب الله و مجازات بندگانش آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی می کند. همچنین مطالب غیرمنطقی و نامعقولانه قرآن درباره برخی علوم مانند علم ستاره شناسی، انسان را به شگفتی می اندازد.

تمام کتاب های دینی غیر سامی در دنیا مانند نوشته های مربوط به زرتشت، کتاب های دینی هندوان، مصریان قدیم و چینیان و ... معمولاً خدا را موجودی پرمحبت، صمیمی و پرگذشت می دانند که در همه حال خیر بندگانش را می خواهد، او را هرگز به حال خود باقی نمی گذارد، و به دلیل اینکه این خدایان بسیار دانا هستند هرگز نیازی به آزمایش بندگانشان ندارند.

اما در قرآن، الله که همان خدای دین اسلام است، دارای وجودی قهار، مکار، غیرمنطقی، خودخواه، انتقام جو، ترسناک و ... است. او به میل خود، بندگانش را خوب و بد می آفریند و سپس بَدان را به عذابی ابدی رهنمون می کند.

هرگز در قرآن آیه ای نیست که بگوید: انسان ها به دنبال آگاهی بروید، به دنبال سواد بروید، به آزاداندیشی روی بیاورید، نوآوری را ملکه ذهن خود کنید و یا حتی انسان باید بدنبال سرخوشی و شادزیوی برای خود و دیگران باشد! به بیانی دیگر، قرآن بجای اینکه پیروانش را به پیروی از اعمال خِردورز رهنمون سازد، آنها را از خشم و غضب خود می ترساند و بس! در قرآن بارها گفته شده آنکس که ذکات می دهد و قرآن می خواند رستگار است. آنکس که نماز به پای دارد رستگار است. آنکس که روزه می دارد رستگار است. آنکه از الله می ترسد رستگار است و ... . پس باید سفاک بزرگی چون خمینیِ گجستک را بزرگترین رستگار اسلامی دانست زیرا او بر اساس قرآن، ذکات داد و نماز خواند و قرآن خواند و ...؛ و چون انجام همین عمل ها رستگاری بهمراه می آورد می توان گفت اعمال الله پسندی که از خمینی سرزده او را رستگار کرده و مهم نیست که دستان خمینی چه اندازه به خون ایرانیان آغشته شده است. اینکه چگونه خمینی، کشور ایرانی که می رفت برای همیشه از دست جهل و خرافه رهایی یابد را چگونه دیگرباره به منجلاب بدبختی و کهنه پرستی و خرافات بازگرداند اصلاً موضوعی نیست که بتواند مانع رستگاری او شود.

همه چیز در قرآن آمده هست

سوره ٦ (انعام) آیه ٢٥

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (٥٩)

و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و **هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است** (٥٩)

سوره ٦ (انعام) آیه ٣٨

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (٣٨)

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند **ما هیچ چیزی را در کتاب [قرآن] فروگذار نکرده‌ایم** سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید (۳۸)

در این دو آیه بالا و چند آیه دیگر در قرآن گفته شده است که قرآن همه چیز را در خود بیان نموده است و هیچ چیزی نیست که فرو گذاشته باشد و به گفته ملاها «قرآن چراغ آیندگان است». بر نگارنده پیدا نیست که چرا هر جای دنیا که این «چراغ»، پا گذاشته، جهل، فقر، فساد و عقب افتادگی به همراه آورده و باعث تاریکی در آنجا شده است و هر جای دنیا که این چراغ در آنجای روشن نشده، ثروت و خوشبختی و در اصل، روشنی وجود داشته است. البته ملاها چنین می گویند که « ... مسلمانان آیین اسلام را صد در صد اجرا نمی کنند پس خشم الله برانگیخته می شود و پیامد کار، همین عقب ماندگی است و غیرمسلمانان از اینرو زندگی بهتری دارند که الله آنها را به خود واگذاشته تا در این دنیا خوش باشند و در [جهان ناپیدای آخرت] هیزم جهنم بشوند ...». نگارنده آرزو می کند که روزی الله کشور ما را هم به حال خود وابگذارد!

قرآن فصیح و شیوا است!

سوره‌ء ٢٦ (شعرا) آیه های ١٩٢ تا ١٩٥

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (١٩٤) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (١٩٥)

و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (١٩٤) به زبان عربی **روشن** (۱۹۵)

سوره ۳۸ (زمر) آیه ۲۸

قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٢٨)

قرآنی عربی بی‌هیچ کژی باشد برای اینکه آنان راه تقوا پویند (۲۸)

سوره ۲۷ (نمل) آیه های ۱ و ۲

طس تِلْکَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

طا سین این است آیات قرآن و [آیات] **کتابی مبین [بیان کننده و روشنگر]** (۱) که [مایه] هدایت و بشارت برای مؤمنان است (۲)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۸۵

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِيَ أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ... (۱۸۵)

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و **[متضمن] دلایل آشکار هدایت** و [میزان] تشخیص حق از باطل است پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد ...

سوره ٥٤ (قمر) آیه های ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ٤٠

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

و قطعا قرآن را برای پندآموزی **آسان** کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست

سوره ١٦ (نحل) آیه ۱۰۳

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ (۱۰۳)

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی **روشن** است **(۱۰۳)**

در تمام آیه های بالا گفته شده است که قرآن فصیح و روشن است و آسان بیان گردیده است تا هدایتگر مردم باشد. پس اگر قرآن مبنای اسلام باشد باید پرسید که مفسر قرآن برای چیست؟ البته باید بدانید؛ زمانی که امری مجهول یا ناقص یا نادرست باشد آنگاه حتماً نیاز به مفسر است. اگر ملاها می گویند حتماً باید مفسر وجود داشته باشد پس آنها بر وارونه دستور قرآن عمل کرده اند.

البته از دیدگاه دیگری هم می توان به این موضوع نگاه کرد که قرآن نه روشن است نه فصیح است نه مبین است و نه ...، پس ملاها برای ماله کشی مطالب آن مجبور شده اند که به ت«فسیر قرآن»، بیش از «خود قرآن» بها دهند. جالب است بدانید که برخی از این تفسیرها (لابد به سبب فصیح بودن قرآن) کاملاً در تضاد با هم نیز هستند.

افزون بر آنچه گفته شد، به آیه های زیر از سوره حجر نیز نظری بیفکنید که قرآن حتی مفسرین خود را به عذاب تهدید کرده است. اگر واقعاً باید مفسر، قرآن را برای مردم بگوید یا بخواند، چرا اینهمه «یا ایها الناس»، «یا ایها المومنون»، «یا ایها الذین آمنو» و ... در قرآن آمده است و به جای این واژه ها نیامده: «یا ایها المفسرون»، «یا ایها العالمون» یا «یا ایها المراجع التقلید»؟

سوره ۱۵ (حجر) آیه های ۹۰ تا ۹۳

كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (۹۱) فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳)

همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم (۹۰) همانان که قرآن را جزء جزء کردند (۹۱) پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید (۹۲) از آنچه انجام می‌دادند (۹۳)

برخی از معجزات قرآنی!

۱- شق القمر کردنِ محمد

سوره (قمر) آیات ۱ تا ۱۲

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ [۵٤-۱]

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

و هر گاه نشانه و معجزهای را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سِحری است مستمر!

...

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ

بنابراین از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می‌کند (دعوت به حساب اعمال).

خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ

آنها از قبرها خارج می‌شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می‌دوند!

مُّهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ

در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می‌کشند و کافران می‌گویند امروز روز سخت و دردناکی است.

...

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ

و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب به اندازه‌ای که مقدر بود با هم درآمیختند.

آیه ای که مسلمانان آنرا مرتبط با شق القمر میدانند آیه یکم این سوره است، یکبار دیگر به این آیه توجه کنیم:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

این آیه میگوید «الساعه» نزدیک شد، و ماه از هم شکافت. آیت الله مکارم شیرازی، ساعه را به قیامت ترجمه کرده است. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه تقریباً هرجای قرآن که واژه الساعه آمده است منظور قیامت بوده است (برای نمونه نگاه کنید به الأنعام: ۳۱، الأعراف: ۱۸۷ ، یوسف: ۱۰۷ ، الحجر: ۸۵، النحل: ۷۷ ، مریم: ۷۵ ، الحج: ۵۵ ،الروم: ١٤ ،غافر: ٤٦ ،فصلت: ٤٧ ،الشوری: ۱۷ ،الزخرف: ۸۵، النازعات: ٤٢ ،محمد: ۱۸ ،الجاثية: ۲۷) و از این گذشته آیات ۷ و ۸ نیز به روشنی به این اشاره دارند که مرده ها از قبرها بیرون می آیند و کافران فرار میکنند و غیره که تماماً نشانه های روز قیامت است، افزون بر این در آیه ٤٦ همان سوره نیز دوباره به الساعه اشاره میکند، اینبار روشن است که منظور قیامت است:

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ

(علاوه بر این) رستاخیز موعد آنها است و مجازات قیامت هولناکتر و تلختر است.

نتیجه آنکه ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ترجمهء درستی است، این آیه میگوید قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره شد! حال اگر این آیه به معجزه شق القمر محمد اشاره داشته باشد، باید این دو اتفاق هردو در یک زمان انجام شده باشند، یعنی هم ماه شکافته شده باشد و هم قیامت نزدیک شده باشد، حال آنکه اکنون تقریباً ۱٤۰۰ سال از زمانی که این آیه سروده شده است میگذرد و هنوز قیامتی رخ نداده است! در نتیجه شق شدن ماه اساساً مربوط به معجزه محمد نیست بلکه توصیفی است از روز قیامت که در آن قرار است ماه دو پاره شود، زیرا در روز قیامت قرار است ماه بی نور شود و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند[۷۲] و غیره! سوره قیامت به این مسئله اشاره دارد:

سوره (قیامه) آیات ۸ و ۹

وَخَسَفَ الْقَمَرُ؛ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

و ماه بینور گردد؛ و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

---

[۷۲] الله چون خبری از میلیاردها سیاره و ستاره دیگر نداشته گفته است که ماه و خورشید در یکجا جمع می شوند. روشن نیست که سایر کهکشانها، سیاره ها و ستاره ها کجا جمع می شوند و یا اینکه اصلاً جایی جمع نمی شوند و بر پایه سخن قرآن، چون آنها چراغ های آسمان هستند، الله اصولاً دکمه پاور آنها را می زند و آنها را خاموش می کند!!

روشن است که اگر محمد شق القمر را انجام داده بود، در برابر درخواست های مشرکان برای معجزه همیشه بهانه جویی نمی کرد، بلکه میگفت من برای شما معجزه کردم و ماه را دونیم کردم! در هیچ کجای قرآن چنین چیزی نیامده است. قرآن پیوسته تلاش میکند با دلایل واهی همچون ترساندن مردم و تشویق آنها به درس گرفتن از سرنوشت مردمانی که پیامبرانشان را پیروی نکردند و نابود شدند، مردم را قانع کند که از محمد پیروی کنند. اکنون آیا ممکن است که محمد شق القمر کرده باشد و قرآن به صراحت به آن اشاره نکند؟ قرآن هرگز به این معجزه اشاره ای نداشته است، همچنین در قرآن آمده است که خود قرآن کافی است تا نشان دهد که محمد یک پیامبر است (سوره عنکبوت آیه ۵۱)، حال اگر قرار است محمد معجزه دیگری نیز داشته باشد، آنگاه خود قرآن حرف خود را نقض کرده است یعنی در جایی میگوید خود قرآن کافی است و در جایی دیگر میگوید محمد معجزه ای دیگر نیز داشته است و این بدان معنی است که "خود قرآن کافی نیست"!

افزون بر این، اگر ماه واقعاً در ۱٤۰۰ سال پیش دو نیم شده باشد، افزون بر آثار باستانی و تاریخی که انتظار میرود مردم در این مورد از خود بجای گذاشته باشند، باید انتظار اسناد علمی را نیز داشته باشیم؛ چندان برای دانشمندان دشوار نیست که بفهمند آیا ماه در گذشته به دو قسمت تقسیم شده است یا نه. جالب اینجاست که برخی از مسلمانان اسنادی در این ارتباط را نیز ارائه میدهند؛ به نمونه زیر توجه کنید:

> روزنامه ی کیهان (در تاریخ ١٤ / ١١/ ١٣٨٢ ، رویه ١ ، به نقل از خبرگزاری قرآنی ایران، و آن خبرگزاری هم به نقل از پایگاه خبری kuwait chat) نوشته است: «فضانوردان آمریکائی در آخرین تحقیقات زمین شناسی خود به این نتیجه رسیده اند که کرهء ماه در گذشته به دو نیم تقسیم شده و سپس در یک فعل و انفعال، دوباره به هم پیوند خورده است. این مطلب که در یک میزگرد تلویزیونی و از زبان یک گروه فضائی اعلام گردید، از آن جا آشکار شد که فضانوردان قصد داشتند پرچم آمریکا را بر فراز ماه نصب کنند اما موفق به این کار نشدند. برای جستجوی علت این مسأله، فضانوردان به تحقیقات زمین شناسی روی آوردند و در نتیجه برای آنان روشن شد که کره ی ماه سالها پیش، به دو نیم تقسیم شده و سپس دوباره به هم پیوند خورده است . ... »

روزنامه کیهان البته یقیناً یکی از معتبرترین روزنامه های جهان به شمار میرود(!) خوب بود نویسنده از خبرگزاری جهانی حوزه علمیه قم و سایر منابع علمی و معتبر جهانی هم نامی ذکر میکرد. اما این داستان واقعاً شگفت آور به نظر میرسد، کاملاً آثار مغز بیمار اسلامی را در این داستان میتوان دید. فیلمی که در آن پرچم آمریکا در خاک ماه به زمین زده میشود موجود است، به نظر نمی آید در انجام اینکار فضانورد آمریکایی نیل آرمسترانگ به مشکلی برخورده باشد.

برخی از مسلمانان پا را فراتر گذاشته اند و گفته اند نیل آرمسترانگ در فضا صدای اذان را شنیده است و نفهمیده است این صدای چیست، اما وقتی به زمین بازگشته است فهمیده است که این صدا صدای اذان بوده است و سپس مسلمان شده است! خود نیل آرمسترانگ که اکنون نزدیک هشتاد سال سن دارد در کنفرانسی که در سال ۲۰۰۵ در مالزی انجام شد شرکت کرد و این قصه های اسلامی را تکذیب کرد. وی همچنین در مصاحبه ای رادیویی شرکت کرد و این ماجرا را به کلی نادرست خواند، در جایی دیگر تلویزیون الجزیره دانشمند مسلمانی را دعوت کرده است که میگوید نیل آرمسترانگ اثبات کرده است که کعبه در وسط زمین قرار دارد.

مسلمانان بهتر است دست از تحریف و یاوه گویی بردارند و اسناد معتبر و قابل اتکایی را ارائه کنند، شنونده ها و پیروان علمای اسلامی اکثراً پامنبری ها و افراد ناآگاه هستند و این داستانها ممکن است آن افراد را تحت تاثیر قرار دهد ولی یقیناً نمیتواند روی افراد فهمیده تر تاثیری بگذارند و این سخنان تنها باعث میشوند که مسلمانان، افراد نادانی به نظر برسند و ناآگاهی مستور آنان هویدا گردد.

۲- واژه یوم

در توجیه دین از دیدگاه دین سالاران، رجوع به عقل و خرد، خودکشی (دین کشی) به شمار می آید و برخی ناگزیر به جای مطرح کردن دلایل علمی، منطقی، اخلاقی یا ... به معجزه متوسل می شوند.

یکی از کشفیات اعجازگونه اینان، به واژه "یوم" برمی گردد به این شکل که این واژه در قرآن ۳۶۵ بار (به تعداد روزهای سال) تکرار شده است. و یا تعداد واژه های روز و شب به صورت مساوی در قرآن آمده است و یا واژه امام در قرآن ۱۲ بار آمده است.

اما با کمال تاسف برای تازی پرستان و ماله کشان اسلامی، باید گفت که امروزه با استفاده از کامپیوتر بسیاری از این ارقام و اعداد مورد پژوهش قرار گرفته اند و بر روی تمام این ادعاهای پوچ و بی پایه خط بطلان کشیده شده است.

نه واژه امام ۱۲ بار تکرار شده است و نه تکرار واژه های زن و مرد برابرند و نه تعداد کلمه های روز و شب!

واژهء «یوم» نیز بدون پیشوند و پسوند، ۲٦۹ بار تکرار شده است . همچنین این واژه در حالت های ترکیبی ٤٧٤ بار تکرار شده است. و ظاهراً این دو عدد برابر ۳٦۵ نیستند! مگر اینکه دانشمندان مسلمان (!) به فرمولی ریاضی دست پیدا کنند که بگوید: ۳٦۵ = ۲٦۹ یا ۳٦۵ = ٤٧٤ است!

از اینها گذشته، فرض کنیم که مثلاً تعداد تکرار واژه یوم در قرآن ۳٦۵ می بود. آیا این براستی معجزه است؟ از این گذشته اینکه این واژه ۳٦۵ بار تکرار شده باشد (که نشده) چه دردی را تیمار می کند؟ کدام قانون علمی را برملا می سازد؟ کدام مشکل مسلمانان را حل کرده و می کند؟ آیا این به آگاهی و دانسته های ما چیزی می افزاید؟

ایرانیان و چینیانِ ٤ یا ۵ هزار سال پیش، به این شناخت رسیده بودند که تعداد روزها ۳٦۵ است؛ یعنی ۲٦۰۰ یا ۳٦۰۰ سال پیش از به کتابت درآمدن قرآن!

۳- گسترش یافتن کائنات

سوره ۵۱ (ذاریات) آیه ٤٧

وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (٤٧)

[ترجمه مکارم شیرازی] و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان ما **[آسمان]گستریم** (٤٧)

البته طبق معمول و براساس آنچه در معجزات علمی قرآن گفته شد، این (گسترش یافتن آسمان) هم نوعی معجزه است. پیش از پرداختن به بن مایه این موضوع، بهتر است بگوییم که بسیاری از مترجم های قرآن (ایرانی یا خارجی) آیه را به گونه ای متفاوت با این معنا، ترجمه کرده اند. به عنوان

نمونه به چند ترجمه فارسی و انگلیسی زیر از چند نفر از دستاربندهای معروف اسلامی التفات بنمایید:

- عبدالحمید آیتی

و آسمان را به نیرو برافراشتیم و حقی که ما توانمندیم:

- یوسف علی

With power and skill did We construct the Firmament: for it is We Who create the_ vastness of pace.

به چم «... ما این گستره را آفریدیم»

- پیکتال

We have built the heaven with might, and We it is Who make the vast extent.

به چم «... ما این گستره عظیم را ساختیم»

- شکیر

And the heaven, We raised it high with power, and most surely We are the makers of things ample.

به چم «... ما بوجود آورنده این گونه [مانند آسمان] چیزهاییم»

پندار اینکه قرآن از "گسترش یافتن" سخنی گفته باشد، بر مبنای ۵ رویکرد، بی پایه است:

نخست اینکه؛ همانگونه که مشخص است، تنها ترجمه های افراد شیادی مانند مکارم شیرازی است که از وسعت بخشیدن سخن می گوید. این لابد از مبین بودن قرآن است که معلوم نیست قرآن چه می گوید و بین یک ترجمه ساده از قرآن (و نه تفسیر آن) این همه تفاوت وجود دارد.

دوم اینکه؛ اگر به ترجمه های قرآنی پیش از آشوب آخوندی/انگلیسی ایران (که از آن با نام انقلاب یاد می شود) برگردیم، معناهای اینچنینی (مانند ترجمه های مکارم شیرازی یا قمشه ای را) در آن ترجمه ها نمی توان یافت. این موضوع همچنین جای پرسش دارد که آیا اذهانِ باز و پویای

آخوندهای با عمامه و بدون عمامه این معنا را به تازگی پدید آورده است یا سفارش انگلستان به ایشان، پیامدی اینچنینی داشته است؟

سوم هم اینکه؛ کلمه ای که از آن به معنی گسترش "سوء معنی" شده است به معنای «غنی کردن» است. مثلاً این کلمه در آیه ۲۳٦ در سوره ۲ (بقره) نیز به کار رفته است و ترجمه همین مکارم شیرازی از آن کلمه، "گسترش دادن" یا "وسعت یافتن" نیست:

لاَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهُنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳٦)

اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده و بر ایشان مهری [نیز] معین نکرده‌اید طلاق گویید بر شما گناهی نیست و آنان را به طور پسندیده به نوعی **بهره‌مند کنید** توانگر به اندازه [توان] خود و تنگدست به اندازه [وسع] خود [این کاری است] شایسته نیکوکاران (۲۳٦)

چهارم؛ اکنون فرض می کنیم که معنای "موسعون" همان گسترش دادن باشد (که نیست). نکته آن است آنچیزی که حتی در ترجمه مکارم شیرازی نیز آمده است دقیقاً آن چیزی نیست که برخی ملاها یا ماله کشان می خواهند به مردم بقبولانند زیرا آنچه که توسط مترجمان قرآن درون کروشه می آید نه معنی خود قرآن بلکه توضیحی اضافی از مترجم است که برای روشن کردن معنای آن آیه قرآنی می آید[۷۳].

پس اگر قسمت درون کروشه را برداریم معنا چنین می شود: " ... ما گستریم". اکنون شما خواننده گرامی خود بسنج که معنیِ " ... ما گستریم" کجا و "... ما آسمان را گسترش می دهیم" کجا! شاید شما خواننده ارجمند بگویید که با توجه به اینکه در آغاز آیه، از آسمان سخن رفته پس این گسترانیدن هم باید مربوط به همان آسمان باشد. اما این فرض زمانی درست می بود که آیه های قرآنی (چه کوچک و چه بزرگ) از نظر موضوعی و معنایی، یک دست بودند (که نیستند). در قرآن بسیار می بینیم که : در آغازِ آیه ای از حیض شدن زنان سخن گفته می شود و در ادامه از برتری مردان، آیه ای با دستور کشتار شروع می شود و با درخواست خمس به پایان می رسد، آیه ای درباره ستون های آسمانی سخن آغاز می کند و درباره داستان موسی سخن به پایان می برد، آیه ای از

---

[۷۳] و لابد این هم از مبین بودن قرآن است که روخوانی ساده آن نیز بدون این اضافه نویسی ها گنگ و درهم برهم است.

آفرینش موجودات به صورت جفت سخن آغاز می کند و درباره نبریدن از خویشاوندن سخن به پایان می رساند و ...!

پنجم؛ فرض کنیم آنچه که در چهار دلیل پیشین آمد نادرست باشند (که نیستند) و قرآن واقعاً گفته باشد که آسمان گسترده می شود. اما آنچه که «نظریه هابل»[۷۴] می گوید این نیست که «آسمان» دارد از هم باز می شود بلکه این است که «فاصله اجرام آسمانی» دارد از هم زیاد می شود. بر اساس نظریه هابل، در بیرون از محدوده هر سیاره ای، مفهوم "آسمان" چیز بی پایه ای است.

٤- تنگ شدن نفس در هنگام پرواز

یکی از ادعاهای باطل که در مورد معجزات علمی قرآن مطرح میشود، این است که در قرآن به این نکته اشاره شده است که اگر شخصی بخواهد در آسمانها صعود کند دچار تنگی نفس میشود، در این نوشتار به بررسی این ادعا خواهیم پرداخت.

آیه ای که از آن برای اثبات این ادعا استفاده میشود از این قرار است:

سوره ٦ (انعام) آیه ١٢٥

فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ.

در زیر چند ترجمه و تفسیر از این آیه آورده شده است:

آیتی: هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید، و هر، کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گویی می خواهد که به آسمان فرا رود بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.

---

[۷۴] پس از ارایه نظریه هابل مبنی بر "فاصله گرفتن اجرام آسمانی از یکدیگر" و نه "گسترش یافتن آسمان" بود که دستاربندان ترجمه های تازه خود را به دکان دین فروشی گسیل داشتند.

مکارم: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آنچنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بال برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد!

خرمشاهی : بدینسان هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد بیراه وا گذارد، دلش را تنگ و تاریک می‌گرداند، (چنانکه) گویی می‌خواهد به آسمان بپرد (و نمی‌تواند)؛ خداوند این چنین عذاب را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌گمارد.

فولادوند: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

به نظر نمیرسد «تنگ شدن سینه ها» برابر یا هم معنا با «تنگی نفس» باشد. باید به یاد داشت که یکی از خطاهای فاحش قرآن این است که الله یا محمد می پندارد که انسان با قلبش فکر میکند (که در فصل هفتم این نسک به آن پرداخته شده است)، و معمولاً منظور قرآن از سینه واقعاً سینه نیست بلکه قرآن در مورد «گنجایش فکری افراد» سخن میگوید. تفسیر المیزان در این مورد توضیحات کاملتری آورده است :

« ... « اضلال» معنای مقابل « هدایت» است ، و به همین جهت اثرش هم مقابل اثر آن است ، و آن این است که دل گنجایش حق و صدقه را نداشته و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد، لذا دنبال کلمه « ضیقا» کلمه «حرجا» را که همان امتناع داشتن است ذکر فرمود. کلمه « حرج» بطوری که صاحب مجمع البیان گفته به معنای تنگترین تنگ است. و در مفردات گفته: « حرج» و « حراج» در اصل به معنای آن فاصله تنگی است که در هنگام اجتماع دو چیز در میان آن دو مشاهده می شود و به همین جهت هر فضای تنگی را حرج می نامند و گناه را هم حرج می خوانند. »

و بنا به گفته وی جمله « حرجا کانما یصعد فی السماء» به منزله تفسیری است برای کلمه «ضیقا» و اشاره است به اینکه «امتناع دلهای گمراهان از پذیرش حق مانند است به امتناع ظرفی که بخواهند چیزی را که حجمش بیشتر از حجم ظرف است در آن جای دهند.»

بنابر این قرآن اساساً در مورد موضوعی دیگر صحبت میکند و منظور قرآن تنگی نفس نیست. اما اگر هم فرض کنیم این آیه واقعاً به بالارفتن و صعود انسانها در آسمان ارتباط داشته باشد بازهم نمیتوان آنرا معجزه نامید، زیرا میدانیم محمد خود برای عبادت یا هر منظور دیگری به کوه نور میرفته است، در تاریخ و احادیث بسیاری از به کوه رفتن محمد سخن گفته شده است، بعنوان مثال او حتی چند بار به دلیل بیماری روحیِ خود به بالای کوه رفته است تا خودکشی کند.

هرکس اهل کوه نوردی باشد میداند که بالا رفتن از کوه، هم به دلیل تحرکی که صورت میگیرد و هم به دلیل تغیر فشار هوا موجب تنگتر شدن نفس و دشواری نفس کشیدن میشود، از همین رو است که برخی از کوهنوردان امروزه با خود کپسولهای اکسیژن حمل میکنند تا در بالای کوه ها دچار مشکلات تنفسی نشوند. آیه ای که این "معجزه" از آن استخراج شده است میتواند به این قضیه اشاره داشته باشد، بویژه اینکه اگر منظورش براستی صعود در آسمان بود میتوانست از کلمه پرواز کردن «طیر» استفاده کند. کسی که از کوه بالا میرود در عین حال در حال صعود به آسمانها نیز هست! بنابر این دانستن این مطلب که از کوه بالا رفتن تنگی نفس می آورد چندان دشوار نیست و به هیچ عنوان نمیتوان دانستن این موضوع یا بازگویی آنرا یک اعجاز دانست.

۵- پدید آمدن موجودات از آب

دریاها همیشه و همچنان از شگفتی های جهان حساب میشوند، عمق دریاها و دامنه گسترده اشان و ناتوانی بشر در دریافتن حقایق آنها (تاکنون) همیشه باعث شده است که دریاها مادر افسانه ها و استوره ها باشند و داستانها و افسانه های زیادی درباره دریاها و موجودات درون آن از روزگاران پیشین تا به امروز وجود داشته است. «ندانستن و ندیدن» همواره عامل پیدایش خدایان و موجودات افسانه ای بوده است و بسیاری از ادیان باستانی برای دریا، خدای جداگانه ای در نظر میگرفتند. حتی در برخی از جاهایی که دریاچه ای وجود داشته است مردم روستایی و بومی آن ادعا میکرده اند که در آن دریاچه اژدهایی یا موجودی وجود دارد و دریاچه هایشان اسرار آمیز است. این اسرار آمیز بودن و جالب بودن دریاها و گستردگی دریاها نظر بشر را همیشه به خود جلب کرده است و بشر را به این نتیجه رسانده است که دریا باید منشع حیات و اسرار هستی باشد. این اندیشه به قرآن هم راه یافته است.

به هر روی، امروز دانش نیز این قضیه را تایید میکند که منشع حیات آب است و موجودات زنده از آب پدید آمده اند. از این گذشته همه انسانهای روی زمین میدانند که بدون آب هیچ موجودی نمیتواند زندگی کند و موجودات زنده بدون وجود آب خواهند مرد، بنابر این شاید نخستین منشعی که انسانهای متمدن اولیه میتوانستند برای جانوران در نظر بگیرند، آب بوده است. از این گذشته مقدار زیادی از حجم بدن انسان را مایعات و آب تشکیل میدهد که این خود دلیل دیگری بر این بوده است که دانشمندان زیادی پندار کنند که انسانها از آب پدید آمده اند.

مسلمانان ادعا میکنند که این موضوع در قرآن مطرح شده است و از آنجا که هیچ کس در آن دوران این موضوع را نمیدانسته است پس معجزه علمی قرآن است و پیش دستی اسلام بوده است که امروزه صحیح از آب در آمده است. البته ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه قرآن بدین مسئله اشاره میکند درست است و بر خلاف سایر ادعاهای اسلامگرایان در مورد معجزات علمی قرآن، این مورد بطور دقیق و شفاف در قرآن چندین بار از جمله در (سوره ۱۱ آیه ۷، سوره ۲۱ آیه ۳۰، سوره ۲۵ آیه ۵٤، سوره ۲٤ آیه ٤٥) آمده است. اما آیا واقعاً این قرآن است که این معجزه را انجام داده است؟ آیا پیش از نوشته شدن قرآن کسی از این قضیه خبر نداشته است؟

قطعاً اینگونه نیست. تالس فیلسوف و دانشمند یونانی شخصی است که بیش از ۱۰۰۰ سال پیش از محمد زندگی میکرده است. بسیاری معتقدند تالس نخستین دانشمند حقیقی تاریخ بشر است که برای نخستین بار علوم را از استوره ها جدا کرد و دانش راستین، یعنی بررسی دنیا بدون باور به اینکه خدایان و جانوران متافیزیکی بر آن تاثیری دارند را بنا نهاد. در مورد زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست جز اینکه او قطعا در سال ۵۸۵ پیش از میلاد زنده بوده است زیرا کسوفی را که در ۲۸ام ماه می آن سال انجام گرفته را با موفقیت پیش بینی کرده بود. تالس یک تاجر بود و علوم مختلفی را جمع آوری کرد و به یونان معرفی کرد، از جمله علومی که او در آن شهرت دارد هندسه است. در هندسه هنوز هم قضیه ای به نام تالس وجود دارد مبنی بر اینکه خطوطی که دو خط موازی را قطع کنند، اندازه های متناسب پدید می آورند. وی همچنین اولین کسی است که ثابت کرده است یک قطر، دایره را به دو قسمت تقسیم میکند. از قضیه تالس در دوران حیات او برای یافتن ارتفاع اهرام مصر و امروزه برای یافتن ارتفاع کوه ها استفاده میشود.

امروز از تالس هیچ کتابی باقی نمانده است اما اندیشه های او در کتابهای سایر اندیشمندان یونانی از جمله کتاب متافیزیک ارسطو باقی مانده است. تالس معتقد بود که زمین همانند یک سیلندر و یا دیسک است و خورشید و ماه دایره وار دور آن چرخش میکنند، این دقیقاً دیدگاهیست که بعدها در ادیان نیز راه یافت و ادیان سامی از جمله اسلام بر اساس این دیدگاه شکل گرفتند که در آنها زمین مرکز کائنات است. این دیدگاه حدود ۲۰۰۰ سال، یعنی تا زمان انقلاب کوپرنیکوسی در بسیاری از اندیشه ها نفوذ کرده بود. البته تالس نخستین دانشمند شناخته شده است که چنین چیزی را بیان کرده بود، و الا باور بر این است که خود این ایده آموخته شده از مصریان و بابلیهای باستان است. از جمله سایر اندیشه های تالس، اندیشه تکاملی بود که او آنرا بنیاد گذاشته بود. وی معتقد بود "موجودات از آب بوجود آمده اند" و حیوانات برتر از حیوانات فروتر، و انسان هم همچون سایر جانوران نتیجه تکامل است، وی معتقد بود انسان از ماهی بوجود آمده است. همچنین وی باور داشت که جهان بطور کلی از عناصر چهارگانه ای بوجود آمده است. و چقدر جالب است قرآن نیز هروقت میخواهد بگوید چیزی از چیز دیگری بوجود آمده است از همان عناصر استفاده میکند، شیطان از آتش بوجود آمده است و انسان از خاک. بنابر این تالس و پس از او دانشمندان زیادی باور داشتند که حیات از آب آغاز شده است، در واقع دانشمندان ماتریالیست همچون تالس به سختی میتوانستند برای حیات منشع دیگری بجز آب در نظر بگیرند و این عقیده تا امروز نیز باقی مانده است. تالس معتقد بود نخستین عنصر آب بوده است و این دیدگاه را با مشاهده سنگواره ها گسترش داده بود.

اما افزون بر دانشمندان و فیزیک دانان باستانی، در ادیان نیز این عقیده که موجودات زنده از آب بوجود آمده اند ریشه ای بسیار کهن دارد. یکی از قدیمی ترین ادیانی که هنوز هم طرفداران بسیاری دارد بودائیسم است. پیروان این دین بیخدا هستند و به هیچ نوع خدایی معتقد نیستند، هرچند به روح و تناسخ روح معتقدند. بودا نیز بیش از هزار سال قبل از محمد زندگی میکرده است و در کتاب پیدایش یا خلقت آگانا سوتا (Aganna Sutta) آیه ۱۱ بطور مشخص به این قضیه که موجودات از آب بوجود آمده اند و غیر از آب هیچ چیز در ابتدا وجود نداشته است اشاره میکند. بنابر این اسلام حتی نخستین دینی هم نیست که به این قضیه اشاره مستقیم دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که به دلیل اینکه قرآن کتاب محکم و کاملی نیست واقعاً نمیتوان دانست که حرف قرآن در مورد یک قضیه چیست. بوجود آمدن موجودات از آب که قضیه ای روشن است و در تضاد با علم نیست نیز، خود در تناقض جدی است با سایر آموزه های اسلام است.

همانطورکه میدانیم قرآن بر اساس فرضیه باطل خلقت (اینکه آدم توسط خدا ساخته شده و بصورت انسان به زمین فرستاده شده و سایر انسانها از نسل نخستین انسان یعنی آدم هستند) که خود کپی برداری شده از اعتقادات یهودیت و در آنجا نیز کپی شده از آثار زرتشتی است، بنا نهاده شده است. قرآن که دم از آفرینش دو انسان نخستین به نام آدم و حوا میزند چطور میتواند همزمان معتقد باشد که انسانها، هم به شکل خلقتِ آدم و حوا بوجود آمده اند و هم، همه موجودات از آب بِدر آمده اند؟

مشخص است که پدید آمدن و "متکامل شدن انسانها از آب" و "خلقت یکباره انسانها" دو قضیه کاملاً متناقض هستند و جمع آنها باطل است. چنانکه امروزه دو تئوری خلقت و تکامل همواره روبروی هم قرار گرفته اند و مذهبیون بسیاری بطوری مضحکی تکامل را همچنان رد میکنند. البته دینداران در سطوح جهالتِ مختلفی بسر میبرند، مثلاً کلیسای کاتولیک برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر برای دکان دینشان بالاخره اعلام کرد که تئوری تکامل را پذیرفته است، و داستانهای کتاب مقدس و داستان آدم و حوا میتوانند تنها داستانهای آموزنده و استوره ای باشند. اما برخی مسلمانان که در مسابقه جهالت همواره رتبه نخست را دارند هرگز آنرا نپذیرفته اند. چنین به دیده می آید که پیامبر اسلام در مورد این قضیه دچار گیجی شده است و نتوانسته است حکم روشنی را در این مورد صادر کند بنابر این اقدام به «دوپهلو صحبت کردن» کرده است و هردو تئوری را بیان کرده و بعبارتی هر آنچه می شنیده است را به الله بیچاره چسبانده است.

٦- معجزه تولد محمد

برخی از دستاربندان دروغ هایی درباره زاده شدن محمد به هم بافته اند که در زمان زاده شدن محمد دریاچه ای خشکید، طاق کسری شکاف برداشت و آتشکده فارس خاموش شد. تاریخِ زیست شناسی منکر خشک شدن دریاچه مرده در آن سالهاست. طاق کسری پس از حمله وحشیانه تازیان به آن، شکاف برداشت و آتشکده فارس نیز در آن تاریخ خاموش نشده است.

از همه مهمتر، اگر به مهمترین کتاب مرجع مسلمین یعنی قرآن برگردیم می بینیم که حتی یک آیه در مورد چنین واقعه های بزرگ و شگرف (اگر اتفاق افتاده بودند هم) وجود ندارد.





ضد و نقیض گویی در قرآن

اگر خدایی برای جهان بپنداریم، فرای اینکه این خدا باید در منتهای کمال باشد، این خدا باید دارای ضعف های انسانی نیز نباشد. از جمله: این خدا نباید دچار فراموشی یا حواس پرتی بشود و هر بار درباره یک موضوع، گویش متفاوتی را بکار ببرد، و گاهی وقت ها یک داستان ساده را کاملاً متفاوت با بار پیش تعریف کند یا ضد و نقیض گویی در کلام او آشکار باشد یا بدتر از آن گاهی وقت ها سخن پیشین خود را نیز رد نماید و ... .

انسانِ کم توان (از دیدگاه تجربی و آینده نگری) با توجه به مقدار توانایی اش در مواجهه با مشکلات، دشواریها، خوبی ها، بدهی ها، و شادی ها یا غم ها ممکن است دو گونه یا چند گونه حالت (یا واکنش) را از خود بروز بدهد که برخی از این حالت ها کاملاً با هم در تضاد باشند. اما بر اساس ادعای قرآن، که بیان می کند هیچ چیزی بر الله پوشیده نیست و او در همه چیز مطلق است و بر اراده اش، رادع و مانعی نیست. چگونه است که او هم مانند یک انسان به ضد و نقیض گویی پرداخته است؟

گرفتن تصمیمی و عدول از آن یا در پیش گرفتن روشی و سپس تغییر دادن آن روش، برای انسانها امری عادی است زیرا آنها نه از همه چیز آگاهند و نه از کنه هر چیزی مطلع؛ زیرا دامنه اندیشه انسان محدود است پس ممکن است خطایی کند (دست به تجربه ای بزنند) و آنگاه با گذشت زمان درست آن چیز را دریابد و تغییر روشی را در سخن یا کارش در پیش بگیرد. آیا دامنه اندیشه الله نیز محدود است؟

قرآن که به ظاهر نوشتهء خامهء[۷۵] الله (اگر الله، خدا باشد) است آنچنان دارای تناقضات آشکاری است که هر انسان خردمندی را به شگفتی وا می دارد. در این فصل به برخی از این ضد و نقیض گویی ها که ملاها از آن بنام «ناسخ و منسوخ» یاد می کنند نگاهی می افکنیم:

[۷۵] قلم

٦.١- آفرینش جهان در چند روز بود؟

٦ روز:

سوره ١٠ (یونس) آیه ٣

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (٣)

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز[٧٦] آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست این است‌خدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید (٣)

سوره ٧ (اعراف) آیه ٥٤

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٥٤)

در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان (٥٤)

---

[٧٦] برخی ماله کشان اسلامی در ترجمه های جدید قرآنی، بجای واژه ٦ روز، "٦ هنگام" را آورده اند. در متن عربی آیه "سِتَّةِ أَيَّامٍ" آمده است که در آن واژه "ایام" است که معنی روزها را می دهد و نه هنگام ها. دلیل این ماله کشی ملاهای بی عمامه این است که با توجه به موضوع "انفجار بزرگ" که آغاز هستی گرفتن گیتی است، قضیه آفرینش جهان و خورشید و ماه و ... در ٦ روز و استراحت الله در روز هفتم کاملا بی پایه شده است؛ ایشان نیز برای ماله کشی این قضیه به این "خدعه" روی آورده اند.

هر چند که در اصل ماجرای گفته شده در قرآن نمی تواند تغییری بوجود بیاورد و این داستان کماکان مرغِ پخته را نیز به خنده وا می دارد.

سوره ۱۱ (هود) آیه ۷

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء لِیَبْلُوَكُمْ أَیُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ (۷)

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در **شش روز** آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعا کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (۷)

سوره ۲۵ (فرقان) آیه ۵۹

الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِیراً (۵۹)

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در **شش روز** آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت رحمتگر عام [اوست] در باره وی از خبره‌ای بپرس [که می‌داند] (۵۹)

سوره ۵۰ (ق) آیه ۳۸

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ (۳۸)

و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در **شش روز** آفریدیم و **خسته هم نشدیم** (۳۸)

۸ روز:

سوره ٤١ (فصلت) آیه های ۹ تا ۱۲

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِینَ(۹) وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِینَ(۱۰)ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء

وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ(۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)

بگو آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و در [زمین] از فراز آن [لنگرآسا] کوهها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد [که] برای خواهندگان‌درست [و متناسب با نیازهایشان] است (۱۰) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم (۱۱) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا (۱۲)

- مجموع این روزها میشود: ۲روز+٤روز+۲روز= ۸روز

الله در چندین آیه، بیان داشته است که دنیا را در ٦ روز آفریده، خسته هم نشده (؟!) است، سپس به عرش خود که بر روی آب بوده رفته و ... . از کارهای شگفت آوری که الله انجام داده است یکی هم، پایان دادن به تعقیب و گریزِ روز و شب است، که در پی هم بوده اند (آیه ٥٤ سوره اعراف). او همچنین ماه و ستارگان که وحشی شده بودند را نیز رام نمود!

از نکات خردستیزتر اینکه وی بیان داشته است «... در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید ...»؛ چه بیان شگفتی! الله حتی پیش از آفریدن انسان ها نیز از آنها آزمون می گیرد! مانند آن است که معلمی در یک مدرسه آزمونی برگزار کند اما آن مدرسه نه تنها دانش آموزی ندارد بلکه هنوز مدرسه راه اندازی نیز نشده است! اینکه، کجای این ماجرا برای آزمودن بوده است، ملاءٌ اعلم[۷۷]!

---

[۷۷]ملاها و ماله کشان اسلامی زمانی که در پاسخ به پرسش های خردمندانه درباره دین اسلام، الله و ... باز می مانند برای ماله کشی موضوع و برای تفره رفتن از گفتن «پاسخِ نداشته اشان» به واژه «الله اعلم» به معنای «الله می داند» پناه می برند. دلیل بکارگیری این واژه توسط ملاها به این خاطر است که به پرسش کننده بگویند: "همین است که هست و تو را فضولی در کار ملا و زیر زره بین بردن کارهای ملا و الله نیامده!" شوربختانه گاه گاهی این واژه از زبان بسیاری از مردم ایران نیز شنیده می شود. نگارنده نیز در اینجا خواسته است این معمایی را که حتی الله از پاسخش درمی ماند را به ملاها بسپارد.

آیا زمین زودتر آفریده شده است یا آسمان؟

آسمان

سوره ۷۹ (النازعات) آیه های ۲۷ تا ۳۰

أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا (۳۰)

آیا آفرینش شما دشوارتر است‌یا **آسمانی** که [او] آن را برپا کرده است (۲۷) **سقفش را برافراشت و** آن را [به اندازه معین] درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید (۲۹) و **پس** از آن **زمین** را با **غلتانیدن** گسترد (۳۰)

زمین

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

اوست آن کسی که آنچه در **زمین** است همه را برای شما آفرید **سپس** به [آفرینش] **آسمان** پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)

به واژه های "پس" و "سپس" دقت کنید که راه را بر هرگونه ماله کشی بسته اند و بروشنی مشخص است که: الله یکبار زمین را **زودتر** از آسمان آفریده و دیگر بار همین زمین را **دیرتر** از آسمان آفریده است! آفرینش زمین هم ظاهراً مانند چرخش یک گلوله برفی بر روی سطحی برفی بوده است و الله اینقدر آنرا غلتانده است تا به این وضعیت درآمده است.

٦.٣- انسان از چه چیزی آفریده شده است؟

آب

سوره ٢٤ (نور) آیه ٤٥

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاءٍ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤٥)

و خداست که **هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید** پس پاره‌ای از آنها بر روی شکم راه می‌روند و پاره‌ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهار [پا] راه می‌روند خدا هر چه بخواهد می‌آفریند در حقیقت‌خدا بر هر چیزی تواناست (٤٥)

سوره ٢١ (انبیاء) آیه ٣٠

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (٣٠)

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و **هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم** آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (٣٠)

خون بسته یا علق

سوره ٩٦ (علق) آیه ٢

خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ **عَلَقٍ** (٢)

انسان را از **علق** آفرید (٢)

گل خشک شده

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱٤

خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن **صَلْصَالٍ** كَالْفَخَّارِ **(١٤)**

انسان را از **گل خشکیده‌ای** سفال مانند آفرید (١٤)

سوره ۱۵ (حجر) آیه ۲٦

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن **صَلْصَالٍ** مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ **(٢٦)**

و در حقیقت انسان را از **گلی خشک** از گلی سیاه و بدبو آفریدیم (٢٦)

خاک

سوره ۳۰ (روم) آیه ۲۰

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن **تُرَابٍ** ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ **(٢٠)**

و از نشانه‌های او این است که **شما را از خاک آفرید** پس بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید (٢٠)

سوره ۳۵ (فاطر) آیه ۱۱

وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن **تُرَابٍ** ... **(١١)** و خدا[ست که] شما را از **خاکی** آفرید ... (١١)

آفرینش انسان ها مانند گیاه

سوره ۷۱ (نوح) آیه ۱۷

وَاللَّهُ **أَنبَتَكُم** مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا **(١٧)** و خدا[ست که] شما را [مانند] گیاهی از زمین **رویانید** (١٧)

پیدا کنید پرتقال فروش را! بالاخره ما از آب آفریده شده ایم یا خاک، یا علق، یا گل خشکیده، یا از زمین رویانده شده ایم؟[۷۸] پیوسته بودن زمین و آسمان هم که در آیه ۳۰ سوره انبیاء آورده شده است برای نگارنده نامفهوم است!

چند خاور (مشرق) و باختر (مغرب) وجود دارد؟

یک مشرق و یک مغرب

سوره ٢٦ (شعراء) آیه ۲۸

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸)

[موسی] گفت پروردگار **خاور و باختر** و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید (۲۸)

سوره ۷۳ (مزمل) آیه ۹

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)

[اوست] پروردگار **خاور و باختر** خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن (۹)

- دو مشرق و دو مغرب:

سوره ۷۰ (معراج) آیه ٤٠

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (٤٠)

[هرگز] به پروردگار **دو خاور و دو باختر** سوگند یاد می‌کنم که ما توانا‌ییم (٤٠)

---

[۷۸] شاید ضرب المثل "پای بوته سبز شدن" بر پایه همین آیه باشد زیرا اگر انسان بتواند مثل بوته نیز سبز شود می تواند پای بوته نیز سبز شود!

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۷

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷)

پروردگار **دو خاور** و پروردگار **دو باختر** (۱۷)

سوره الرحمن(بخشایشگر۵۵) امین سوره های قرآن و از سوره های مدنی قرآن است که هم این آیه عجیب غریب در آن آمده است و هم اگر این سوره را مطالعه بفرمایید خواهید دید که الله افزون بر دو مغرب و دو مشرق (آیه ۱۷) به دو دریا که پیش راند تا به هم رسیدند (آیه ۱۹)، به دو مروارید و مرجان که از آن بیرون می آید (آیه ۲۲)، دو بهشت (آیه ٤٦)، دو چشمه که در آن دو بهشت جاری است (آیه ۵۰)، دو نوع میوه (آیه ۵۲)، دو بهشت دیگر (آیه ٦٢)، دو درخت و دو میوه (آیه ٦٨) سخن می گوید و مشخص و روشن است که سوزنِ الله روی عدد **دو** گیر کرده است و همه چیز؛ دریا، بهشت، میوه، درخت و باقی را دوتا دوتا میبیند و میتوان گفت مشرق و مغرب نیز دچار این ادبیات الله شده اند. احتمالاً اگر قرار بود الله چیزهای دیگری را هم توصیف بکند آنها را دو تا دوتا طبقه بندی میکرد. بنابر این میتوان گفت دلیل اینکه دست کم در این آیه، به دو مشرق و دو مغرب اشاره شده است این است که این آیه در سوره الرحمن آمده است و در سوره الرحمن خداوند همه چیز را دو تا دوتا می بیند.

- چند مشرق و چند مغرب:

سوره ۳۷ (الصافات) آیه ۵

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ **الْمَشَارِقِ** (۵)

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار **خاورها** (۵)

شاهکار آیه های بالا را باید در آیه ۵ سوره صافات دید که در آن شرق نه یکیست، نه دوتاست، بلکه بیش از این صحبت هاست. ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه خداوند از گرد بودن زمین خبر میدهد را تنها میتوان با همین آیه رد کرد. افزون بر اینکه باید پرسید چرا الله در قرآن تنها از شرق و غرب نام

برده است؟ گویا او از وجود شمال و جنوب خبر نداشته است!؟ و البته که، باید پرسید: اگر دو شرق و غرب یا چندین مشرق وجود داشته باشد آیا به همان تعداد هم شمال و جنوب وجود دارد!؟

آیا شیطان از [گروه] اجنه است یا فرشتگان؟

اجنه

سوره ۱۸ (کهف) آیه ۵۰

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ **مِنَ الْجِنِّ** فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاء مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که **از [گروه] جن بود** و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند (۵۰)

فرشتگان

سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۱

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا **لِلْمَلآئِكَةِ** اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (۱۱)

و در حقیقت‌شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به **فرشتگان** گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود (۱۱)

سوره ۲ (بقره) آیه ۳۴

وَإِذْ قُلْنَا **لِلْمَلاَئِكَةِ** اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

و چون **فرشتگان** را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند (٣٤)

در دو آیه بالا، موضوعی مطرح شده است که نشان می دهد ابلیس از گروه فرشتگان است (دلیل سجده نکردنش نیز کبر او بوده است) ولی در آیه ٥٠ سوره کهف، دلیل اینکه ابلیس به انسان سجده نکرده است، این است که او از جنیان بوده است. پرسش این است که آیا جن ها پیش از آفرینش انسان، آفریده شده بوده اند که ابلیس یکی از آنان بوده است؟

آفرینش آدم و عیسی

سوره سوم (آل عمران) آیه ٥٩

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (٥٩)

در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش پس وجود یافت (٥٩)

همانگونه که می دانیم آفرینش آدم مانند آفرینش عیسی نبوده است. زیرا الله گفته است که مریم از خویشان خود دوری گزید و آنگاه روح القدس را به صورت جوانی زیبا روی بر او عرضه داشتیم و آنگاه مریم باردار شد. و این موضوع بر وارونه معنای این آیه است که قرآن می گوید: آدم را از گل (یا خاک) بسرشتیم و سپس به او گفتیم بشو و شد.

یا باید پذیرفت که الله، عیسی را مانندِ آدم آفریده است و موضوع های حامله شدن مریم و زاییدن عیسی و غیره همه یاوه خواهند بود. و یا اینکه باید پذیرفت موضع باردار شدن مریم از روحِ الله و زاده شدن عیسی از مریم صحیح است و آنچه که در این آیه آمده است یاوه ای بیش نیست.

جهاد و آدم کشی در راه الله؛ دستورهای کشتار[۱۱۲]

کشتار و جهاد، در اسلام امر واجبی است

سوره ۸ (انفال) آیه ۶۵

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ يَغْلِبُواْ أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَفْقَهُونَ (۶۵)

ای پیامبر مؤمنان را **به کشتار** [=جهاد] **برانگیز** اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند (۶۵)

سوره ۸ (انفال) آیه ۳۹

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹)

و **آنان را بکشید** تا فتنه‌ای بر جای نماند و **دین یکسره از آن خدا گردد** پس اگر بازایستند قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست (۳۹)

«جهاد» ابزار و انهدام فتنه و شرک در جهان می باشد، و هدف هر دولت اسلامی از آغاز تاکنون بوده است. دوران جهاد زمانی به پایان می‌رسد **که ادیان همه یکسره ویژه‌ی الله شوند.** مجاهدان در این نبرد چیزی برای از دست دادن ندارند. غنائم دنیوی و پاداش اخروی دست مزدهایی هستند که برای نبرد در راه خدا، یعنی فی‌سبیل الله کسب می‌کنند.

با توجه به اینکه قرآن برای همه دوره ها آمده و مسلمانان باید مو به موی آنرا به انجام برسانند. نه در ۱٤۰۰ سال پیش بلکه امروز هم باید همه اعمال آنرا مانند «جهاد» به مرحله اجرا برسانند. بر اساس جهاد، یک مسلمان باید بلافاصله خون مخالفین الله یا رسول را بر زمین بریزد. البته اگر آن نامسلمانان حاضر شود به مسلمانان فدیه یا جزیه بدهند، احتمال دارد مسلمانان (دست کم برای مدتی) از کشتن آن افراد دست بکشند.

حکم جهاد به روشنی از دو آیه زیر برگرفته شده است؛ در این آیه ها، الله جهاد را بر مسلمانان واجب کرده است و همچنین از پیروان خود خواسته است که از آدم کشی نیز کراهت نداشته باشند؛ زیرا خیر آنان در همین جهاد و آدم کشی است[۱۱۳]:

سوره ٦٦ (تحریم) آیه ۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۹)

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر [که] جای ایشان در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است (۹)

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱٦

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۲۱٦)

بر شما کشتار کردن (جهاد) واجب شده است هر چند که از آن کراهت داشتید و بسا از چیزی کراهت داشته باشید که خیرتان در آن است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱٦)

---

[۱۱۳] این جمله یکی از افشاکننده ترین جملات قرآن درباره اسلام است، زیرا اگر آدم کشی و جهاد نبود، اسلام به هیچ کشوری نمی رفت و هیچ کشوری به این آیین بیابانی روی نمی آورد و از دیگر سو، این ۱٤۰۰ سال سیاه که لکه ننگی بر چهره تاریخ جهان است و البته بزرگترین صلاح و خیر را برای هر شارلاتان، تازی پرست، ملا، ماله کش اسلامی و غیره به همراه آورده است، را هرگز بوجود نمی آورد.

بر مبنای قاعده جهاد، هر مسلمانی موظف است در برابر هر نامسلمان وارد جنگ بشود و هر کسی که در راه الله جهاد کند، بکشد یا کشته شود جایگاهی والا در نزد الله دارد و به بهشت می رود. اگر این شخص نامسلمانی را بکشد، کاری بزرگ کرده و اجر بزرگی برای او در بهشت فراهم خواهد بود. اگر غنیمت گیری کند، که این غنیمت گوارای وجود او خواهد بود و اگر کشته شود هم، شهید[۱۱۴] به حساب خواهد آمد.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۶۹

وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹)

از آیه بالا می توان نتیجه گرفت که بجز شهیدان، سایر مردم مرده اند. اگر چنین چیزی درست باشد، موضوع برزخ هم داستان بی پایه ای بیش نیست. زیرا دین های سامی معتقدند که "انسان ها پس از مرگ بدنی، روحشان زنده می ماند و در جهان دیگری بنام برزخ زندگی می کنند. برپایه درجه خلوص این افراد در دین خودشان، جهان برزخ می تواند حکم پیش زمینه ای برای جهنم و بهشت برای فرد مورد نظر داشته باشد." نکته بسیار شگفتی که در این جهان برزخ، عدالت الله را برملا می کند درباره زمان محاکمه و روز حساب در جهان آخرت است و آن زمانیست که همه انسان ها مرده اند و اصرافیل در صور خود می دمد. اما الله پیش از انجام این دادگاه، بنده های خود را در جهان برزخ عذاب می کند یا مورد لطف قرار می دهد. یعنی الله پیش از محاکمه کردن شخصی، او را عذاب می دهد!! این عملی است که از آغازِ پایه ریزی حکومت ایران ستیز «جمهوری اسلامی» در کشور ما انجام گرفته است؛ در این حکومت، شخصی را برای جرمی دستگیر می کنند، شکنجه می دهند، اعتراف می گیرند و حتی گاهی وقت ها می کشند، و سپس برای آن شخص دادگاه می گیرند و یا پس از کشتن وی، برایش حکم می دهند. برخی مواقع، خود قاتلان برای همدردی به تشییع جنازه شخص کشته شده نیز می روند.

---

[۱۱۴] از دیدگاه اسلامی در جهان آخرت ، شهید بدون پرسش و پاسخ، به بهشت فرستاده می شود.

سوره ٤ (نساء) آیه ٧٤

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقْتَلْ أَو يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (٧٤)

پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه الله بکشند و هر کس در راه خدا بکشد و کشته یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد (٧٤)

آیه بالا یکی از دهها آیه ای از قرآن است که در آن بروشنی از مسلمانان خواسته شده است که در راه الله آدم (یا به سخنی دیگر، نامسلمان) بکشند[١١٥]. نکته آنکه برخی از مترجمین قرآن برای ماله کشیِ این «دستور واضح آدم کشی» آیه را چنین معنا کرده اند:

> پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا **بجنگند** و هر کس در راه خدا **بجنگد** و **کشته** یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

سوره ٤ (نساء) آیه ٧٦

الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِيَاء الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (٧٦)

کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کشتار می کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت کشتار می کنند پس یاران شیطان را بکشید، که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (٧٦) [١١٦]

---

[١١٥] این نمونه آیه ها نشانه وجود سادیسم در درون الله است که اینچنین، بنده ای از خود را به کشتن بنده ای دیگر از خودش اجبار می کند.

[١١٦] پس از آنکه دستاربندان ماله کشیِ ترجمه این آیه را به پایان بردند معنی آن اینچنین تغییر یافت

کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (٧٦)

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۳۳

وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم پس [او] **نباید در قتل زیاده‌روی کند** زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است[۱۱۷] (۳۳)

با توجه به آیه ۷٦ سوره نساء، چنین به دیده می آید که دنیا اصلاً برای کشتار است و انسان ها برای کشتار آفریده شده اند؛ تنها تفاوت در این است که مسلمانان در راه الله کشتار می کنند و نامسلمانان در راه طاغوت! در این آیه از مسلمانان خواسته شده است با توجه به اینکه ایمان آورده اند، حتماً کشتار بکنند (ایمان آوردن و کشتار کردن، در اسلام شرط های مکملند). البته الله در آیه ۳۳ سوره اسراء (لابد با توجه به مهرورز بودنش) از بندگانش خواسته که در کشتار زیاده روی نکنند!

سوره ٤ (نساء) آیه ۸۹

وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا (۸۹)

همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا باهم برابرباشید پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تاآنکه در راه خدا هجرت کنند **پس اگر روی برتافتند هرکجا آنانرا یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان** و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید (۸۹)

[۱۱۷] به بی سر و ته بودن و بی معنی بودن سوره نیز توجه بکنید!

سوره ٤ (نساء) آیه ۹۱

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنِةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ وَأُوْلَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا **(۹۱)**

به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] ایمن باشند هر بار که به فتنه بازگردانده شوند سر در آن فرو می‌برند پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برنداشتند **هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان** **آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده‌ایم (۹۱)**

سوره ۲ (بقره) آیه های ۱۹۰ تا ۱۹۳

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ **(۱۹۰)** وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ **(۱۹۱)** فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۱۹۲)** وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ **(۱۹۳)**

و در راه خدا، کسانی که شما را می کشند **بکشید** ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (۱۹۰) و **هر کجا بر ایشان دست‌یافتید آنان را بکشید** و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [=شرک] از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر بازایستادند البته خدا آمرزنده مهربان است (۱۹۲) و **آنان را بکشید** تا دیگر فتنه‌ای نباشد و **دین مخصوص خدا شود** پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست (۱۹۳)

در سه آیه بالا از مسلمانان خواسته شده است هرجایی که مشرک یا کافر را دیدند، آنها را یا اسیر کنند و یا بکشند. این دستور آدم کشی هم البته برای این است که "دین، مخصوص الله گردد".[۱۱۸]

برخی از ماله کشان اسلامی و ملاها، زمان برخورد به این آیه ها مدعی می شوند که این آیه ها دارای شان نزول هستند. تمام آنچه که نگارنده در این نسک خواسته است بگوید (و تاکنون نویسندگان بسیاری آنرا گفته اند) همین است که قرآن برای زمان خاص و شرایط خاص و مکان خاصی بوده است؛ این زمان خاص، ۱٤۰۰ سال پیش است، شرایط خاص، فرهنگ قتل و غارت و غزوه است و مکان خاص، همان شبه جزیره عربستان است. تنها اگر بپذیریم که قرآن و آیات آن برآوردِ این سه شرط هستند و به گفته ملاها دارای شان نزول است؛ پرسش هایی پیش می آید که آیا اکنون ما ایرانیان در عربستان زندگی می کنیم؟ یا فرهنگ عربی داریم؟ یا الان سال پنج یا ششم قمری است؟ و البته اگر پاسخ به این پرسش ها منفی باشد آیا بهتر نیست که قرآن، اسلام، عربستان و فرهنگ بیابانی را، یکبار برای همیشه کنار بگذاریم؟ آیا بهتر نیست که دست کم، آنرا از زندگی و مسائل اجتماعی خود دور کنیم؟

البته باید توجه داشت که ماله کشان و ملاها همچنین معتقدند که قرآن برای تمام مردم، تمام دوران و تمام جهان است و تاریخ مصرف ندارد! اگر چنین ادعایی را بپذیریم، باید از این آقایان پرسید که چرا زمانی که خودشان با افراد آمریکایی یا اروپاییان برخورد می کنند، آمریکا و اروپاییانی که غالباً یا بی دینند و یا نامسلمان را نمی کشند؟ یا اسیر نمی کنند؟ به زن و بچه های این نامسلمانان تجاوز نمی کنند؟ چرا اصلاً کشورهای بی دینی مانند چین، روسیه، کوبا، ونزوئلا و ... باید به عنوان برادران دولتی این ملاها به حساب آیند؟ آیا پاسخ جز این است که خود ملاها و ماله کشان اسلامی بخوبی می دانند که آنچه در این باره در قرآن گفته شده مربوط به همه تاریخ و همه مردم و ... نیست؟

---

[۱۱۸] چنین به دیده می آید که دین های دیگر سامی (یهود و مسیحیت) بر وارون ادعای خود قرآن که گفته است خود الله این دین ها را فرستاده، دین هایی هستند که الله مُهر تایید بر آنها نزده و احتمالا پای خدا یا خداهای دیگری در میان بوده است. از همین روی است که الله، مسلمانان را به کشتار ترغیب کرده تا نامسلمانان را بکشند. چرا؟ زیرا تنها دینی که در جهان آخرت مورد پذیرش است، اسلام است.

بسیاری از ضد و نقیض گویی ها و یاوه گویی های الله را بسیاری از مسلمانان نیز دریافته اند اما از یک سو به خاطر وجود ترس و و از دیگر سو بخاطر تعصب های مذهبیِ دوران کودکی و نوجوانی، "راستی" را به خود گوشزد نمی کنند و راه درست را در پیش نمی گیرند.

نکته ای که در آیه های بالا و البته در بیشتر قرآن وجود دارد، نقابی است که الله پس از صدور اینگونه فرمانها به چهره می زند! مثلاً به جمله پایانی آیه ۱۹۳ سوره بقره توجه کنید که الله گفته است «... تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست». پس نتیجه گیری آسان است؛ مواردی وجود دارد که می توان به دیگران تجاوز کرد (ولو ستمکاران[۱۱۹])!

نمونه بسیار مهم این نقاب را می توان در جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» که در آغاز هر سوره ای باید بر زبان راند پیدا نمود. این جمله با اینکه اشاره به مهربان و بخشنده بودن الله دارد، جز شعاری بیش نیست. در فصل آغازین این نسک، تنها نمایی از چهره مهربان و بخشندهء الله نشان داده شده است. ملاهای و پیروانشان در ایران، قرن هاست که چنین نقاب هایی را بر چهره می زنند. در همین جمهوری اسلامی، خامنه ای در حالی که خودش یکی از شاه کلیدهای فقر و بیکاری در ایران است، در بسیاری از سخنرانی های خود، دم از این می زند که وی قلبش بخاطر جوانان بیکار شکسته و به مسئولین هم توصیه می کند که این مشکل را حل نمایند. احمدی نژاد که وی را باید نماد یک شیعه واقعی دانست، در حالی که برای افسارگسیختگی و بی عدالتی ملاها، فصل تازه ای است، همیشه در سخنانش از مهرورز بودن و داشتن دولت مهرورز دم می زند. و خاتمی که او را باید یکی از دروغگوترین و شارلاتان ترین آخوندهای عصر کنونی دانست، با اینکه خودِ وی آغازگر سانسورهای اینترنتی، کشتارهای دگراندیشان، قتل های زنجیره ای، دانشجو کشی و تفتیش عقاید در موسسات و دانشگاههای دولتی (و حتی خصوصی) بوده و هست؛ نه تنها همیشه دم از آزادی می زد، بلکه شعار اصلی انتخابات خود را نیز "آزادی" گذاشته بود.

---

[۱۱۹] خواننده گرامی توجه داشته باشد که در اسلام «ستمکار» کسی نیست که مثلا به حقوق دیگری تجاوز کنند!

سوره ۹ (توبه) آیه ۵

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵)

پس چون ماه‌های حرام سپری **شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید** و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵)

در سالی که آیه ۵ سوره توبه نازل شد، محمد برای زیارت به مکه نرفت زیرا همچون گذشته مشرکان نیز در مراسم حج شرکت داشتند. او فرماندار مکه **عتبه** را به عنوان پیشوای زائران برگزید و **ابوبکر** و **علی بن‌ابی‌طالب** را به مکه گسیل کرد. همراه علی یک آیه از قرآن بود که توسط عتبه در پایان زیارت کعبه، در بهار ۶۳۱ میلادی برای اهالی مکه ایراد شد. این ابلاغیه همان است که در سوره‌ی التوبه (۹) آیه‌ی ۵ آمده است.

از این پس نه تنها زیارت کعبه برای مشرکان ممنوع اعلام شد، بلکه آن‌ها در برابر یک تصمیم قرار گرفتند که یا به اسلام ایمان بیاورند، اقتدار دولت اسلامی و سرکردگی پیامبر الله را بپذیرند، مراسم دینی را برگزار کنند، زکات بپردازند و یا اینکه پس از گذشت ماه‌های حرام کشته شوند. همانگونه که پیشتر هم توضیح داده شد، نقاب نفاق و دورویی الله را در بخش پایانی این آیه، جایی که می گوید «زیرا الله آمرزنده و مهربان است» ببینید. ماله کشان اسلامی لطف کنند و با فرمول های «علوم اسلامی» توضیح دهند که چه پیوندی بین آمرزنده و مهربان بودن و کشت و کشتار وجود دارد!

کشتارهای وحشیانه اسلامی

در تاریخ، زمانی که بناست از قوم های نیمه وحشی که جز آدم کشی و قتل و غارت، پیشه ای یا پیشینه ای نداشتند سخن گفته شود، یکی از بزرگترین این قوم ها، بربرها دانسته شده اند که شاخه

اصلی همین بربرها، ترک هایی[۱۲۰] بودند که در زمان چنگیز، تیمور و ... بر ایران تاختند. به هر روی، امروزه بربریت به عنوان یک تمثیل درآمده و هرجا سخن از وحشی گریِ افسار گسیخته به میان بیاید، واژه «بربریت» می تواند نماد آن باشد.

اما بربریت، دست کم در ایران چهرهء بسیار بسیار انسانی تری از اسلام داشته است. بربرها زدند، کشتند، غارت کردند، و بردند و **رفتند**. اما اسلامیت: اسلام در ایران کشتارها نمود، غارت ها نمود، تجاوز ها نمود و نه تنها نرفت، نه تنها تغییر چهره نیز نداد بلکه **ماند!** همه این قتل و غارت ها نیز برپایهء قرآن انجام شد و فرامین اسلامی. به نمونه ای از دستورات کشتارهای وحشیانه اسلامی، که در زیر آورده شده است توجه کنید:

سوره ۸ (انفال) آیه ۱۲

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)

---

[۱۲۰] شوربختانه، برخی از نوکران توده ای شوروی سابق که کوس رسواییشان سالهاست که کوبیده شده است، دهه هاست که در ایران فتنه گری کرده اند و حرکت های نافرخنده ای را به راه انداخته اند. ایشان معتقدند که «آذربایجانیهای ایران از روز ازل ترک بوده اند، فارس ها به آنان زور گفته اند و چنین و چنان». ایشان حیا را خورده اند و جوانمردی را قی کرده اند تا آنجاکه حتی دست به تبلیغات تفرقه افکنانه ای دست زده اند که هر میهن پرستی را نگران می کند. با این تبلیغات مسموم و با توجه به ناکارآمدی این رژیم اسلامی و شیوه ایران ستیز و فرهنگ ستیزشان که سرچشمه از اسلام گرفته است، برخی مردم یا از روی نادانی و یا به سبب دست نشاندگی، پیرو این حرکت های میهن ستیز شده اند. اندگی از این افراد به محض شنیدن واژه ترک، سینه سپر می کنند و هر نقدی بر این مردم را به ستیز می گیرند. اما حقیقت این است که آذربایجان، اصلاً خودِ ایران است و به گفته ای سرِ ایران است، فرهنگ ایران (نه فرهنگ اسلامی) ریشه در فرهنگ های مردمان جای جای ایران و از جمله آذربایجان دارد. آذری ها مردمانی هستند که اگر نگوییم همیشه، باید گفت در بیشتر مواقع جزو پیشآهنگان مبارزه با تازش عرب ها بوده اند و بسیاری از میهن پرست ترین ایرانیان، زاده شده در خاک پاک آذربایجانند. این مردم غیور، ایرانی هستند. داشتن زبان ترکی آنها نشانگر هیچ پیوندی بین آنها و ترک های وحشی که در طول تاریخمان، چندین بار به ایران تازش کرده اند ندارند.

بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی و حتی آمریکای شمالی (مانند مکزیک) به زبان اسپانیایی صحبت می کنند اما بسیاری از این مردم نه تنها خود را اسپانیایی نمی دانند؛ نه تنها پیوندی بین خودشان و اسپانیایی ها قائل نیستند، بلکه بسیاری از آنان، اسپانیایی ها را متجاوزانی می دانند که چند قرن پیش به کشور آنان تاخته اند. به هر روی، نگارنده، واژه ترک را برای کسانی بکار برده است که نه ایرانی بوده اند و نه هیچ پیوندی با ایرانیان داشته اند، و نه آذربایجانیهای غیور و دیگر ترک زبان هایی داخل ایران که بخشی از وجود گرانمایه ایرانند و هیچ پیوندی با این مردم ستیزه جو و خونخوار نداشته و ندارند.

و آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. [پس شما] کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت‌خواهم افکند **پس بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید (۱۲)**

سوره ۵ (مائده) آیه ۳۳

إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳)

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند **جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت‌یکدیگر بریده شود** یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت (۳۳)

در دو آیه بالا، نمونه هایی از کشتارهایی که ویژه دین اسلام است را می توانید ببینید. حتی بربرها نیز امروزه دست و پای مخالفان خود را بصورت ضربدری قطع نمی کنند (یعنی دست چپ با پای راست و دست راست با پای چپ). قطع کردن انگشتان و به دار آویختن و گردن زدن مخالفان (که جزو اصول لایتغیر و لایتقدم اسلام است) امروزه در هیچ فرهنگ غیراسلامی ای (حتی اقوام نیمه وحشی آفریقایی) نیز پسندیده نیست. بسیاری از این دستورات وحشیانه کشتار در برخی کشورهای اسلامی مانند ایران، افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان اجرا می شوند.

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ **قَاتِلُواْ** الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، **بکشید کافران را یکی پس از دیگری [هرکه نزدیکتر و بیشتر در دسترس است] آنان باید خشونت و عدم گذشت و ملایمت را در شما ببینند** و خدا با تقواپیشگان است. (۱۲۳)

آیه بالا لابد جزو آیه هایی است که نشان می دهد اسلام، دین رافت و عطوفت است! در اینجا از مسلمانان خواسته شده است به محض رسیدن به کافران، آنان را گردن بزنند و این کار را با «خشونت» و «عدم گذشت» انجام دهند. در زیر ترجمه انگلیسی این آیه را ببینید که چگونه توسط ماله کشان اسلامی، ترجمه آیه چیز دیگری شده است. "fight" در انگلیسی به معنای کارزار و نبرد و حتی دعوا می باشد؛ اما الله در این آیه از واژه " **قَاتِلُواْ** " استفاده کرده است که به معنای "kill" درانگلیسی است و نه "fight". پرسشی که دراینجا به ذهن هر خرد بیداری می رسد این است که اگر واقعاً ریگی به کفش الله نبود، چرا باید ترجمه این آیه به انگلیسی، مانند زیر باشد؟

Surah (At-Tawbah (Repentance)) Ayah 123

O ye who believe! **fight** the unbelievers who gird you about, and let them find firmness in you: and know that Allah is with those who fear Him

سوره ٤٧ (محمد) آیه ٤

فَإذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (٤)

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنها [یشان] را بزنید و چون آنها را **سخت فرو فکندید،** پس [اسیران را] **استوار در بند کشید** سپس یا منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند (٤)

در این آیه نیز، دستورهای کشتار اسلامی را میتوان دید. در این آیه نه تنها سخن از کشتن و افکندن و دربند کشیدن است بلکه سخن از این است که این کار را باید با شدت هرچه تمامتر انجام داد.

در زیر نمونه ای دیگر از ترجمه های انگلیسی جمهوری اسلامی برای قرآن را ببینید. و ببینید که چگونه معنای آیهء ٤ سوره محمد، در ترجمه انگلیسی آن ماله کشی شده است. در اینجا نیز، برای

ماله کشی، با اینکه چنین واژه ای در متن عربی این آیه نیست ولی واژه **"in fight"** توسط متجرم محترم درون پرنتز آورده شده است تا نشان دهد که الله قصد داشته بگوید «زمانی که در حال جنگ و در حین جنگ با کافران هستید» آنان را بکشید و بیفکنید و اسیر کنید و ...!

Surah (Muhammad) Ayah 4

Therefore, when ye meet the Unbelievers **(in fight)**, smite at their necks; At length, when ye have thoroughly subdued them, bind a bond firmly (on them): thereafter (is the time for) either generosity or ransom: Until the war lays down its burdens. Thus (are ye commanded): but if it had been Allah's Will, He could certainly have exacted retribution from them (Himself); but (He lets you fight) in order to test you, some with others. But those who are slain in the Way of Allah,- He will never let their deeds be lost.

کشتار در ماههای حرام

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱۷

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ **قِتَالٍ** فِيهِ قُلْ **قِتَالٌ** فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ **الْقَتْلِ** وَلاَ يَزَالُونَ **يُقَاتِلُونَكُمْ** حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷)

از تو در باره ماهی که کشتار در آن حرام است می‌پرسند بگو **کشتار** در آن **گناهی بزرگ** [است] و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام [=حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر و فتنه [=شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۲۱۷)

در عربستانِ زمان محمد، نه دولتی وجود داشت و (تغریباً) نه قانونی مدنی! اعراب، نه تمدنی می شناختند و نه انسانیت جایگاه راستین خود را در بین آنها دارا بود. اما به هر روی اعراب جاهلی قوانینی نصف و نیمه برای خود گذاشته بودند که همه اعراب به آن پایبند بودند و آنانرا را، رعایت می نمودند. یکی از این آیین ها مربوط به ماههای حرام بود[۱۲۱]. ماههای حرام، چهارماه از ماههای قمری اعراب بودند و یکی از کارهایی که در این ماه ها حرام بود، انجام غزوه و کشتار بود.

در یکی از این ماههای حرام به دستور محمد غزوه ای بر ضد یکی از قوم های یهودیان انجام شد. این کار، برخی مسلمانان را به اعتراض واداشت و محمد را از این کار بازخواست نمودند. الله نیز چون همیشه به داد محمد رسید و چنین توجیهی کرد که در بالا آمد.



فرتور ۱۵ – فرتور سمت چپ در ماههای حرام گرفته شده و چون خاتمی نمی توانسته چاوز را قتال کند برای او دست زده. فرتور سمت راست پس از ماههای حرام است ولی یک ملا مانع شده است که خاتمی، چاوز را قتال کند!

[۱۲۱] موضوع ماههای حرام پس از پیامبری محمد نیز تغریباً، همانگونه مورد توجه قرار گرفتند که اعراب جاهلی بدان التفات داشتند. جای بسی شگفتی است که صیغه این ماههایِ به اصطلاح حرام در قوانین جمهوری اسلامی نیز کماکان به حکم پیشین خود پابرجاست. برای نمونه؛ حکم مجازاتهای اعمالی که از دیدگاه اسلام خلافند، در این ماه ۲ برابر ماههای دیگر است (همانند اعراب ۱۴۰۰ سال پیش)!

آیا شایعه پراکنان را باید کشت؟

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ٦٠ و ٦١

لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (٦٠) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا (٦١)

اگر **منافقان** و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و **شایعه‌افکنان** در مدینه [از کارشان] باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند (٦٠) از رحمت‌خدا دور گردیده و **هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد** (٦١)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. آیا شخصی که شایعه پراکنی می کند را نیز باید کشت؟ آنهم به سختی؟

تجاوز به زنان شوهردار

سوره ٤ (نسا) آیه ٢٤

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (٢٤)

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] **مگر آن زنان که در جنگهای با کفار بحکم خدا متصرف شدید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است** و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلما خداوند دانای حکیم است (٢٤)

فرض کنیم آنگونه که پیشتر هم گفته شد؛ کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص های بددل[۱۲۲] و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. نگارنده می پرسد که آیا این مهرورزی دین مهر و رحمت است که زنی را که شوهر دارد و بدست مسلمانی افتاده است را باید مورد تجاوز قرار داد؟ این آیه بروشنی گفته است که زنان غیرمسلمانی را که بدست شما مسلمانان می افتد را مالک شوید. دلیل اینکه زنان ایرانی را در جنگ اعراب با اسلام به تاراج بردند، کنیز کردند، به آنها تجاوز نمودند و ... نیز، نه از آن روی بود که به گفته ملاها و ماله کشان اسلامی، «اعراب، متجاوز بودند». نه! این دستور صریح قرآن است و انجام این کارها از آن روی بود که «اعراب، مسلمان بودند»!

نتیجه ای که از وجود این آیه می توان گرفت همان است که لابد اگر با زن شوهردار غیرمسلمان می توان چنین کرد، با دختران چگونه می توان رفتار کرد!؟ آنان که هنوز زن نشده اند! پس احتمالاً نمی شود به آنان تجاوز کرد و یا آنان را مالک شد. پس باید تدبیری اندیشید!!

در سالهای آغازین حکومت انگلیسی/آخوندی ملاها در ایران؛ به دستور خمینی، بسیاری از دختران جوان و باکره ایرانی را به خاطر عقایدشان (که معمولاً غیراسلامی بودند) به دار آویختند. برای اینکه از نظر اسلامی نیز مشکلی برای جلادان وی وجود نداشته باشد، در زندان ها به این دختران تجاوز کردند و پس از برداشتن پرده بکارتشان[۱۲۳] (و به قول مسلمانان، زن شدنشان)، آنها را به کام مرگ فرو فرستادند تا هم تکلیفشان را در قبال این آیه انجام داده باشند و هم خیالشان از این بابت که گناهی مرتکب نشده باشند، آسوده باشد.

این آیه به هر روی یکی از آیه هایی است که بیش از هر عامل روانی دیگری در تشویق و تهییج تازی های شکم پرست به تجاوز (چه در زمان محمد و چه پس از آن) موثر بوده و هست.

---

[۱۲۲] به گفته قرآن، «کسانی که مرضی در دل دارند»

[۱۲۳] داشتن پرده بکارت برای دختران، جایگاه ویژه ای در قرآن و اسلام دارد. تا جاییکه حتی حوریان بهشتی نیز بصورت همیشه باکره آفریده شده اند!؟

"مومنانِ دشمن خود" را هم بکشید

سوره ٤ (نساء) آیه ٩٢

... وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً ...(٩٢)

... هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و **اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت‌خونبها لازم نیست]** و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند ... (٩٢)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص های بددل و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. فرض می کنیم که تجاوز به دختر باکره نیز مشکلی نداشته باشد و از آن مهم تر، فرض می کنیم که تجاوز به زنان شوهردار نیز امر درستی باشد و حتماً خیری در آن برای مسلمانان بوده است که تنها "الله اعلم". اما ...

اگر تمام فرض های بالا که هر کدام از آنها نه تنها در ستیز با حقوق انسانی یک بشر است بلکه در رفتار حیوانی هیچ جانوری نیز یافت نمی شود، درست باشند. باز قسمتی دیگر از چهره این دین رافت و عطوفت پرده برداری نشده است و باید پرده از آن برگرفت:

- اگر شخص غیرمسلمانی، مومنی را کشت، باید یا خون بها بدهد و یا "برده ای" آزاد کند.
- اگر شخص مسلمانی که دشمن شما (شمای مسلمان) است، شخصی را کشت، تنها باید بنده ای را آزاد کند و خون بها لازم نیست.

برده

در این فصل از نسک «قرآن و ایران» به دو موضوع کلی "برده" و "زن" پرداخته ام. دلیل اینکه زن و برده و کنیز را همه در یک فصل قرار داده ام این است که زن در اسلام نه تنها یک انسان به حساب نمی آید بلکه بر وارون تلاش های دو سه دهه گذشتهء برخی ماله کشان اسلامی مانند گنجی، قمشه ای، سروش، کدیور، شیرین عبادی و ... که تلاش می کنند نشان دهند اسلام همان حقوق بشر است (؟!) و مقام زن در اسلام همپایه مرد است، زن در اسلام، موجودی[۱۲۵] است که برای آسایش مرد، رفع نیازهای جنسی مرد[۱۲۶]، بچه زاییدن، بچه شیردادن و ... آفریده شده است. و بنابراین زن نیز نوعی برده است. زن هم مانند یک برده باید دارای قباله[۱۲۷] باشد، شیربهایش باید پرداخت شود و مرد صاحب اوست!

به هر روی، در چهار بخش آغازین این فصل به موضع برده داری و کنیزداری در اسلام می پردازم و در ادامه درباره شکلِ دیگری از برده در اسلام که همان زن است، سخن خواهم گفت.

سوره ٤٣ (زخرف) آیه ٣٢

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (٣٢)

یا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و **برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی**

---

[۱۲۵] نگاشته ام "موجود" و نه انسان؛ زیرا زن حتی در بهشت الله هم جایی ندارد و حتی یک آیه در قرآن یافت نمی شود که نشان دهد زنان هم به بهشت می روند؛ تنها صحبت از مردان است و دخترکان باکره و جوی شیر و عسل و ... و عیاشی و شکم بارگی و ...!

[۱۲۶] گویا زن، خود هیچ نیاز جنسی ندارد و مانند یک ماشین برای رفع نیاز سکسی مرد است و بس!

[۱۲۷] یکی از رسم های خردآزاری که در بسیاری از مراسم های ازدواج در ایران صورت می پذیرد، نوشتن قباله (یعنی سند خرید) برای زنان است. در این قباله حتی نرخ جنس خریداری شده (یعنی زن) نیز نوشته می شود. قباله برگه کاغذی بوده که اعراب را صاحب کنیزان ایرانی نشان می داده است. و کنیز مانند یک جنس می توانست بین اعراب دست بدست شود. آفرین بر خرد برخی ایرانیان که هنوز همان دیدگاه را نسبت به زنان خود دارند و آفرین بر خرد برخی دختران ایرانی که خود را در برابر برگه ای بنام قباله، به مردی می فروشند!

از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت و سخره گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است (۳۲)

قرآن با اینکه درباره جزای نپرداختن زکات، جزای پیروی نکردن از محمد، جزای شرکت نکردن در غزوه، جزای ایمان نداشتن به جهان آخرت، جزای دزدی کردن، جزای قتل کردن، جزای زنا کردن و ... و ... چندین آیه دارد، هرگز درباره جزای برده داشتن، جزای کنیز داشتن، یا حتی جزای بدرفتاری با کنیز و برده هرگز سخنی به میان نیاورده است.

چرا "الله" حتی یک آیه در نفی برده داری (خرید و فروش انسان) بر محمد نفرستاده است؟ چرا نوشیدن مشروبات الکلی (شرب خمر) در اسلام «حرام» است ولی برده داری در اسلام حرام شناخته نشده است؟ ضرر کدامیک برای جامعه بیشتر است؟!

آیا تصرف زنان غیرمسلمان، خرید و فروش آنها مانند یک کالا و صدور پروانه تجاوز به این کنیزها عملِ نادرست تری است یا پرداخت نکردن زکات؟ یا شرکت نکردن در جهاد؟ یا عدم اعتقاد به آخرت؟

اینکه قرآن حتی یک آیه در رد کنیزداری و غلام داری ندارد به این مهم بر می گردد که اینها عمل های نکوهیده ای در اسلام نبوده و نیستند. زیرا اصلاً این، کار الله است که انسانها را بگونه ای می آفریند که برخی از آنان بتوانند برخی دیگر را به غلامی و کنیزی بگیرند. آیه ۳۲ سوره زخرف، بیانگر همین موضوع است:

سوره ۳۰ (روم) آیه ۲۸

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)

[خداوند] برای شما از خودتان مثلی زده است **آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید؟** که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان طور که شما از نفوس خود بیم دارید

از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم (۲۸)

سوره ١٦ (نحل) آیه ٧١

وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاء أَفَبِنِعْمَةِ اللّهِ يَجْحَدُونَ (٧١)

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و **کسانی که فزونی یافته‌اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند** آیا باز نعمت‌خدا را انکار می‌کنند (۷۱)

افزون براینکه الله انسان ها را بگونه ای آفریده تا برخی غلام و کنیز باشند[۱۲۸] و برخی دیگر سرور و ارباب؛ آنهایی که ارباب می شوند نباید این حق خود را [و احتمالاً هرچیزی که خود دارند را] به بردگانشان ارزانی بدارند، و البته در اسلام این یک اصل است؛ زیرا الله بگونه ای این موضوع را بیان داشته است که انجام عکس این عمل از یک بندهء الله، وی را و احتمالاً هر مسلمانی را به شگفتی می رساند. بنابراین ادعای ملاها درباره «انتقاد محمد به تجمع ثروت» اگر هم چنین چیزی حقیقت می داشته است و محمد چنین چیزی گفته باشد، باید گفت سخن او و قرآنش، نه نظم جامعه‌ی طبقاتی حاکم را نفی می‌کرده و نه مانعی در برابر روند انباشت ثروت می‌ساخته است. از همین روی هم بود که تغریباً همه امامان شیعه (بر وارون ادعای دروغین ملاها) جزو ثروتمندان زمان خود بوده اند و برابر همین آیه، چیزی از داشته های خود به دیگران نمی دادند.

سوره ۲ (البقرة) آیه ۱۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)

[۱۲۸] مسلمانان معتقدند که از دیدگاه اسلام، همه انسان ها آزاد آفریده شده اند!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در باره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده **آزاد عوض آزاد** و **بنده عوض بنده** و **زن عوض زن** و هر کس که از جانب برادر [دینی]اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت‌شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خونبها را] به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است (۱۷۸)

آیه بالا به خوبی برملا می سازد که (برخلاف ادعای ملاها) مقام انسانها نه بر مبنای «تقوای الهی» است بلکه بر اساس جنسیت و برده و غیربرده بودنشان است. حتی برای قصاص باید مقام فرد آزاد (یعنی مردها و البته نه مردهایی که برده هستند) در برابر فرد آزاد، برده در برابر برده و زن دربرابر زن باشد! پس نه مرد، نه برده و نه زن، هیچکدام با هم برابر نیستند.

سوره ٢٤ (روم) آیه ٥٨

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ **ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ** لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٨)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید قطعا باید **برده های** شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند **سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند** پیش از نماز بامداد و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز شامگاهان [این] سه **هنگام برهنگی شماست** نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [و با هم معاشرت نمایید] خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده‌کار است (۵۸)

در ایران اسلام زده، رسم است که پیروان ملاها گاه و بیگاه با رهبرشان بیعت دوباره و چندباره کنند تا وی همیشه بداند که «بردگانِ وی» چگونه فرمانبردارانی هستند. انجام این عمل برای ملاها بی پیوند با معنای این آیه از قرآن نیست. در این آیه، از برده خواسته شده است که دست کم روزی سه بار از ارباب خود کسب اجازه کند. این سه زمان، «زمان برهنگی ارباب» است!! یعنی زمانی که

ارباب **لخت** می شود، برده یا کنیز باید به او مراجعه کرده و از وی کسب اجازه بنماید! در این سه زمان، برده و ارباب نمی توانند دور یکدیگر بچرخند و غیر از این سه زمان بر آنان گناهی نیست که بدور هم بچرخند!!

معنای بی سر و ته این آیه بسان پتکی آهنین است که بر فرق سر فرود می آید و خردِ هر انسان اندیشمندی را می آزارد. مترجم محترم قرآن نیز با تمام ماله کشی هایش (مانند افزودن **"و با هم معاشرت نمایید"**) نتوانسته است چیزی از زشترویی این آیه بکاهد. آخر مگر برای معاشرت باید لخت شد؟ یا لابد این نوعی معاشرتِ اسلامی است که در زمان لخت بودن انجام می پذیرد و ما از آن ناآگاهیم. نگارنده البته توضیحات خود را دارد:

نخست باید توجه داشت که معنای «برده» که اعراب آنرا برای همین به «بند شدگان» استفاده می کرده اند با معنای «بنده» که واژه محترمانه ای در زبان ایرانی است متفاوت است. بنده به شخصی گفته می شود که از نظر جایگاهی (مانند جایگاه اجتماعی، شغلی و ...) پایین تر از دیگری است ولی از نظر مقام انسانی، آن شخص می تواند هیچ ضعفی نسبت به فرد بالادست خود نداشته باشد و شخص بالادست نیز نمی تواند خود را صاحب شخص زیردست بداند. برای روشن شدن موضوع، می توان کارمندان یک اداره را با رئیس آن اداره در نظر گرفت که در آن، کارمند، برده رئیس نیست بلکه ممکن است بنده او باشد.

اما «برده» در اسلام به معنای کسی است که هیچ اختیاری از خود ندارد و تنها ملزم به فرمانبرداری است و ارباب وی از این برده می تواند هرگونه بهره برداری را بکند.

موضوع دوم اینکه برده به دو قسمِ غلام و کنیز تقسیم می شود. کنیز کسی است که توسط یک ارباب، برای انجام کارهای خانه و همچنین بهره کشی جنسی مورد استفاده قرار می گیرد. پروانه این استفاده جنسی از کنیز را در همین فصل از نسک «قرآن و ایران» مورد بررسی قرار داده ایم. «غلام» هم به پسربچه ها و یا جوانانی گفته می شد که برای کار در خانه ارباب و مجدداً برای بهره کشی جنسی، خرید و فروش می شده اند. زمانی که این غلام به سنی می رسید که عرب محترم (؟!) دیگر از آن غلام ارضای جنسی نمی شد و یا ... آن عرب با منت گذاشتن بر سر الله، آن غلام را آزاد می کرده است! این موضوع برای کنیزان نیز به همین شکل بود. برای اینکه خللی هم در این قضیه

بوجود نیاید، قرآن دست بکار شده و آیه ای آورده است که در دین اسلام، هیچ برده ای بدون اجازه اربابش حتی نمی توانست ازدواج بکند.

موضوع سوم درباره واژه غلام است. از برخی دوستان خود که به زبان عربی مسلطند و سالها در کشورهای عربی رفت و آمد داشته اند شنیده ام که در هیچ یک از کشورهای عربی نام هایی مانند «غلام»، «غلامعلی»، «غلام حسین» و غیره نیافته اند واین نام ها ویژهء کشورهای اسلام زدهء غیر عرب مانند ایران یا افغانستان است! چرا؟ پاسخ این پرسش را با اندوه فراوان و با پوزش خواهی از کسانی که ناآگاهانه نامهای اینچنینی بر آنان گذاشته شده می گویم که: غلام[۱۲۹] به معنای کسی است که برای بهره کشی جنسی و فراهم آوری عیش و نوش برای یک ارباب کار می کند و نامی مانند "غلام علی" بدین معناست: شخصی که آماده است خود را برای بهره کشی جنسی در اختیار علی قرار دهد!

به هر روی معنایِ راستین آیه ۵۸ سوره روم اینچنین است:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، بردگان خود را که به سن بلوغ نرسیده اند در هر زمانی از شبانه روز می توانید مورد تجاوز قرار دهید به جز زمان های ... . این زمانها، موقعی از شبانه روز هستند که در آن زمانها در حالی که لخت هستید، قصد استراحت دارید. در انجام این عمل نیز، نه شما گناه می کنید و نه آنان. و الله دانای سنجیده کار است!"

پروانه تجاوز به کنیزان و زنان مشرک

سوره ٢٤ (نور) آیه ٣٣

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ **نِكَاحًا** حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاء إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(٣٣)**

---

[۱۲۹] "غلمان" از کلمه هایی است که هم ریشه با غلام است و به جوانان خوش خط و روی بهشتی گفته می شود که آنها طبق گفته قرآن، برای سرویس دهیِ (؟!) بهشتیان آفریده شده اند.

و کسانی که **[وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا** خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانتان کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند اگر **در آنان خیری [و توانایی پرداخت مال] می‌یابید** قرار بازخرید آنها را بنویسید و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید [تا تدریجا خود را آزاد کنند] و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجویید به زنا وادار مکنید و **هر کس آنان را به زور وادار کند در حقیقت‌خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزنده مهربان است (۳۳)**

این آیه نیز جزو صدها آیه ای است که بی سر و ته بودنش، هر خرد آگاهی را می آزارد.

نخست باید درباره واژه "نکاح" سخنی گفت که: ماله کشان اسلامی از روی عمد ترجمه های گوناگونی برای نکاح (بجز ترجمه راستینش) مشخص داشته اند. برخی از این معنی ها عبارتند از «جفت شدن»، «زوج شدن» یا در این آیه «امکان زناشویی»!؟ اما معنای این کلمه بسیار زشت است. دکتر مسعود انصاری در یک سخنرانی که در بخشی از آن به معنای واژه های عربی استفاده شده در مراسم های ایرانی ویژگی داشت چنین گفتند که « ... اگر کسی ... یک ملیون دلار به بنده بدهد و از من بخواهد که در اینجا معنای این کلمه را بگویم ... هرگز چنین کاری نخواهم کرد ... معنای این کلمه، کلمه ای است که با **گاف** شروع می شود.»

در مورد یکی دو جمله آغازین این آیه؛ باید پرسید که چه ارتباطی با "عدم نکاح" و "خیرِ غلامان"[۱۳۰] وجود دارد؟ برای اینکه شما خواننده گرامی دریابید که چه پیوندی بین این دو مورد وجود دارد باید به قسمت دوم این آیه توجه نمایید. در ادامه الله با مهرورزی از مسلمان محترم خواسته است درصورتی که به کنیزان تجاوز بنمایند و این تجاوز را هم با زور انجام دادند، الله نسبت به آنها (!!) آمرزنده خواهد بود![۱۳۱]

---

[۱۳۰] مترجم محترم، جلوی واژه «خیر»، واژگانِ «و توانایی پرداخت مال» را داخل کروشه قرا داده است تا معنای واقعی آیه را برگرداند و به خواننده چنین القاء کند که منظور از خیر، همان «پول» است! این در حالی است که با توجه به جمله نخستین این آیه، خیر باید چیز دیگری باشد!!

[۱۳۱] بله اندکی چشمان خود را بمالید تا رافت این دین مهر و رحمت را بیشتر ببینید. تجاوزکننده (Rapist) که هیچ گناهی نکرده است! و تجاوز شونده را نیز، الله مورد مهر و رحمت اسلامی خود قرار داده و می بخشد!

پس در جمع بندی کلی از این آیه می توان به این برداشت رسید که اگر شخصی نتوانست نکاح کند، می تواند نخست غلام خود را مورد تجاوز قرار دهد و اگر در غلامش خیری نبود، می تواند غلام خود را با گرفتن هزینه از او، آزادش کند[۱۳۲] و اگر دستش از غلام، کوتاه است، می تواند با فراق بال به کنیزش تجاوز کند؛ زیرا الله بر عربهای متجاوز، آمرزنده و مهربان است!

سوره ٤ (نساء) آیه ۲۵

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن **يَنكِحَ** الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ **فَانكِحُوهُنَّ**... (۲۵)

و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان پاکدامن با ایمان را به **همسری** [خود] درآورد **پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید [همبستر شوید]** و خدا به ایمان شما داناتر است ... (۲۵)

به قسمت های تیره رنگ عربی و فارسی این آیه توجه کنید که چگونه "ینکح" و "فانکحوهن" دو گونه متفاوت معنی شده اند؛ بین ازدواج کردن که خود این کلمه، عربی و از ریشه "زوج" است با نکاح که از ریشه "نکح" است تفاوت از زمین تا آسمان است!

الله در این آیه از مسلمانی که قصد نکاح دارد خواسته است که اگر با زن مومنی نمی تواند نکاح کند، می تواند با کنیز جوانسال نکاح کند. و البته، «... الله به ایمان شما داناتر است ...».

سوره ۲۳ (مومنین) آیه های ۱ تا ٦

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (١) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (٢) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (٣) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (٤) وَالَّذِينَ هُمْ **لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ** (٥) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (٦)

---

[۱۳۲] این چگونه آزاد کردنی است؟ پاسخ این پرسش را ملاه اعلم!

به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱) همانان که در نمازشان فروتنند (۲) و آنان که از بیهوده رویگردانند (۳) و آنان که زکات می‌پردازند (٤) و کسانی که **فرج ها (و اندامشان را از عمل بد) نگاه میدارند** (۵) **مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی** که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (٦)

نشانه های یک مسلمان واقعی را ببینید و بر دیده خود عرق شرم جاری سازید! مومن کسی است که در نمازش فروتن است، دنبال چیز بیهوده (همان دنیا) نیست، زکات می دهد و اندام تناسلی خود را از همه می پوشاند بجز زنانش و کنیزانش!

از این آیه چندین بحث متفاوت می توان برداشت نمود:

نخست اینکه زن (همان موجود ثانی)، هرگز مومن نمی تواند باشد. اگر مقام این دو (یعنی مرد و زن) باهم برابر است و بر پایه دروغ ماله کشان اسلامی که «در قرآن هر جا سخن از مرد شده از زن نیز سخن به میان آمده»، پس چرا گفته همسرانتان و نگفته "شوهران یا همسران"؟ در قرآن معمولاً همیشه مرد مورد خطاب است زیرا زن کالایی است در دست مرد و مرد صاحب اوست.

موضوع دوم، سند و مهر تاییدی است بر اینکه کنیز، برای بهره کشی جنسی است و قرآن پروانه این بهره کشی را صادر نموده است! اینکه مردی بتواند در برابر کنیزش لخت باشد یا در برابر همسر یا کنیزش، اندام تناسلی اش را محافظت نکنند، به نظرِ ماله کشان اسلامی و ملاها، کدام معنا را می تواند داشته باشد؟ ملاها که در مسائل حلال و حرام درجه های دکتری و پروفسوری دارند، بفرمایند مگر یک کنیز با اربابش محرم هستند که ارباب بتواند در برابر او لخت باشد؟ نگارنده به ملاها توصیه می کند درصورتی که از پاسخ به این پرسش درمانده اند، با ماله کش های اسلامی خود نشستی داشته باشند تا بتوانند قضیه را بگونه ای ماست مالی کنند.

موضوع سوم درباره واژه هایی مانند "لفروجهم حافظون"، "یحفظ الفروج" و غیره است که چندین بار در قرآن آمده اند و مترجم های محترم ایرانی با شارلاتانی و شیادیِ هرچه تمامتر آنانرا به پاکدامن بودن و پاکدامن ماندن و ... معنی داشته اند. این درحالی است که عفتِ کلام الله آنقدر نیست که واژه های زیبای ایرانی مانند "پاکدامنی" را در قرآن آورده باشد. فرج به معنای اندام تناسلی زن (یا گاهی مرد) است که الله لابد بدلیل اینکه می خواسته است کلامش فصیح و روشن باشد، عیناً آنها را

در چندین جای قرآن بر زبان آورده است. ماله کش ها هم که دیده اند، سخن الله زیادی روشن و فصیح شده است، دست بکار شده و معنای این کلماتِ بسیار فصیح و روشن (!!) را ماله کشیده اند.

سوره ۷۰ (المعارج) بررسی چند آیه (آیه های ۲۲، ۲۹ و ۳۰)

[از آیهء ۱ تا ۲۱ از عذاب کافران گفته شده است و در آیه ۲۱ گفته شده که چه کسانی از این عذاب ایمن خواهند بود:]

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲)

غیر از نمازگزاران (۲۲)

از این آیه تا آیه ۲۹ سوره المعارج از خصلت های این مومنین گفته شده است ولی در آیه های ۲۹ و ۳۰ چنین آمده است:

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰)

و کسانی که **شرمگاه خویش را نگه می دارند** (۲۹) **مگر بر همسران خود یا کنیزانشان** که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند (۳۰)

در این سوره نیز صحبت از نشانه های مومن است و دوباره همان گفتارِ آیه های سوره مومنون در اینجا تکرار می گردد. البته اینبار مترجم محترم، همان واژه "لفروجهم حافظون" را بگونه ای دیگر معنا داشته است.

موضوعی که درباره این آیه های سوره های معراج و مومنین وجود دارد درباره نشانه های یک مسلمان (یعنی یک انسان کامل) از دید قرآن و اسلام است. انسان خوب کسی نیست که به همنوعانش خدمت کند، اختراعی یا اکتشافی انجام دهد، کار هنری ای انجام دهد، به یادگیری و یاد دادن دانش بپردازد[۱۳۳]، با نوشتن کتابی، مقاله ای یا نوشتاری، خردی را بیدار یا آگاه کند! بخشنده

---

[۱۳۳] ملاها و ماله کشان اسلامی قرن هاست که با ساختن دروغ ها، داستان ها، روایت ها و حدیث های بی پایه، سعی کرده اند تا نشان بدهدن که دانش در اسلام جایگاه ویژه ای دارد که البته اگر اینگونه می بود باید دست کم یکی از بزرگان مذهبی اسلام یا یکی از امامان شیعه، حداقل برای یک روز به مکتب می رفتند! پاسخ ملاها به این تناقض این است که آنها علم لدنی دارند. البته علم لدنی این امامان هرگز از مسائلی مانند؛ آداب به خلا رفتن، آداب غیظ، حیض، پیدا کردن غذاهایی که قدرت جماع را افزایش می دهند و ...

بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دگراندیش بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، کسی که حس سرافکندگی در او نیست انسان خوبی نیست، داشتن حس انسان دوستی از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار محیط زیست بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار بخشش بودن و گذشت کردن از نشانه های یک انسان خوب نیست و ...!

از ۱۰۰۱ نشانه که هرکدام از آنها می تواند یکی از نشانه های انسان خوب باشد، تنها کسی انسان خوبی است که نماز بخواند، زکات بدهد، از الله بترسد و بجز زنانش و کنیزانش با کسی نکاح نکند![۱۳۴] از همین روی است که دجالانی مانند مجلسی، شیخ خراسانی، شیخ عبدالله نوری، بروجردی، خوانساری، خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، محمد خاتمی، جنتی، بهجت و ... را باید مومنان واقعی و انسان های کاملی دانست که تمام این نشانه ها را داشته اند یا دارند.

تجاوز به زنان شوهردار

سوره ٤ (نسا) آیه ٢٤

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (٢٤)

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به **استثنای زنانی که مالک [در جنگهای با کفار بحکم خدا] آنان شده‌اید** [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان

فراتر نرفته اند. البته برخی از این امامان دارای دعاهایی نیز هستند که برای دفع جن، دفع بلا، دفع ترس، دفع حیوان و ... بکار می روند!

[۱۳۴] البته در ادامه خواهیم دید که این سخن، سخنِ پوچی بیش نیست و یک مسلمان می تواند به هر زنی یا دختری (تنها با زدن برچسب نامسلمان) تجاوز اسلامی داشته باشد.

بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلما خداوند دانای حکیم است (٢٤)

الله زنان شوهردار را بر مسلمانان حرام کرده است. البته این قانون، تبصره ای دارد: «به جز زنانی که مالک آنها شده اید!» مترجم ماله کش، سعی کرده است با آوردن این قطعه در درون کروشه، معنی زشت این آیه را اندکی ماله کشی کند. اگر بپذیریم که حتی الله فراموش کرده است بخشِ «در جنگهای با کفار و به حکم الله» را اضافه دارد و مترجم محترم آنرا به یاد الله انداخته باشد، باز باید پرسید آیا این ناجوانمردی نیست که زنان غیرمسلمان (مانند ایرانیان ١٤٠٠ سال پیش) را مورد تجاوز قرار بدهی؟

شان نزول این آیه نیز از این قرار است که ابن سعید گفته است: «اسرایی از قبیله اوطاس به دست ما افتادند که شوهر داشتند و چون ما کراهت داشتیم که با آنها همخوابه شویم از پیامبر تکلیف پرسیدیم. ... این آیه بر رسول الله نازل شد ... پس بر ما تصرف آنها حلال شد.»

سوره ٦٠ (ممتحنه) آیه ١٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٠)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است **پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن [مردان] بر این زنان حلال** و هر چه خرج [این زنان] کرده‌اند به [شوهران] آنها بدهید و بر شما گناهی نیست که **در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان نکاح کنید** و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید [و پایبند نباشید] و آنچه را شما [برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند] خرج کرده‌اید [از کافران] مطالبه کنید

و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند [از شما] مطالبه کنند این حکم خداست [که] میان شما داوری می‌کند و خدا دانای حکیم است (۱۰)

در مدینه، تنی چند از زنان مسلمان که شوهر مشرک داشتند نزد محمد آمدند و از وضع خود شکایت کردند. پس درباره آنان آیه بالا نازل شد. محمد هم این پروانه را بدست آورد که آنان را بسنجد و اگر او پی برد که آن زنان، واقعاً مسلمان هستند پس آن زنان را به مردانشان حرام کند! و سپس، هم مسلمانان و هم محمد پروانه دریافت کردند که بتوانند در صورت پرداخت هزینه این زنان، با آنان نکاح کنند! این هزینه را هراندازه که بتوان آنرا ماله کشی کرد، چیزی بجز پرداخت حق فاحشگی به یک زن نمی تواند باشد!

یک برده (یا کنیز) چگونه می تواند خود را آزاد کند؟

برخی از ماله کشان اسلامی مدعی هستند که «قرآن خودش با برده داری مخالفت کرده است (؟!) ولی چون آن زمان این کار بعنوان امر مرسومی بوده است و قرآن نمی توانسته آنرا یکباره از زندگی مردم حذف کند (!؟) برای اینکه مخالفت خودش را با این کار نشان بدهد (؟!) اعراب را واداشته (؟!) تا کم کم برده های خود را آزاد کنند (؟!)». فرای اینکه تمام این ادعاها همانگونه که خود ماله کشان اسلامی نیز بخوبی می دانند، دروغی بیش نیستند، بهتر است ببینیم چگونه می توان یک غلام یا کنیز را آزاد کرد یا یک غلام یا کنیز چگونه می تواند خود را آزاد کند:

۱- مالکش باید **بنده مومنی** را به اشتباه بکشد و آنگاه می تواند یکی از بردگانش (**آنهم مومنِ مسلمان**) را آزاد کند. البته ایرانیان که در گذشته نامسلمان بودند و در زمان کنونی هم چون، دینی را بنام دین شیعه تراشیده و ساخته و پرداخت کرده اند و کماکان نامسلمان به حساب می آیند شامل این قاعده نبوده و نیستند. بنابر این اعراب مسلمان هرگز نمی توانسته اند ایرانی ای را آزاد کنند.

... وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً ...(۹۲)

... هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید **بنده مؤمنی** را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید **بنده مؤمنی** را آزاد کند [و پرداخت‌خونبها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و **بنده مؤمنی را آزاد کند** ... (۹۲)

۲- اگر ارباب برده ای، «ظهار» کند، یعنی بر پایه سنت عرب پیش از اسلام، به زنش بگوید «**تو مانند مادرم هستی**»[۱۳۵] و از همین روی، زن بر او حرام شود و مرد نتواند با او همبستر شود، و او پس از مدتی پشیمان شده و زنش را برای همخوابگی بخواهد، او باید برده ای را آزاد کند.

سوره ۵۸ (مجادله) آیه ۳

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳)

و کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند بر ایشان [فرض] است که پیش از آنکه با یکدیگر همخوابگی کنند **بنده‌ای را آزاد گردانند** این [حکمی] است که بدان پند داده می‌شوید و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (۳)

۳- برده باید آنقدر پول جمع آوری بکند (چگونه؟ نامشخص است!) که بتواند خودش را از صاحبش بخرد.

سوره ٢٤ (نور) آیه ۳۳

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ... (۳۳)

---

[۱۳۵] محمد (همانگونه که در فصل ۳ گفته شد) در آیه ای زنانش را مادر اعراب خوانده تا از ازدواج این زنان، پس از مرگش جلوگیری کند.

و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانتان کسانی که در صددند **با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند** اگر در آنان خیری [و توانایی پرداخت مال] می‌یابید قرار بازخرید آنها را بنویسید ... (۳۳)

٤- مالکِ برده، باید سوگند دروغ بخورد و به کفاره آن برده ای را آزاد کند.

سوره ٥ (مائده) آیه ۸۹

لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ... (۸۹)

خدا شما را **به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند** ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای و ... (۸۹)

دروغ گویی یا همان تقیه یکی از اصول اسلامی است. این اصل از اصول پایه ای شیعه گری است، بگونه ای که رضا (امام هشتم شیعیان) گفته است «کسی که تقیه نکند از ما نیست». به هر روی، در این آیه بروشنی می بینیم که پروانه دروغگویی صادر شده است. بدترین دروغ در اسلام همان سوگند دروغ خوردن است. البته سوگند خوردن در هر دین و آیینی جایگاه ویژه ای دارد، تا جاییکه اشخاصی مانند پزشکان یا رئیس جمهور یک کشور نیز برای آغاز کارشان باید سوگند بخورند و سوگند آنها نشانه راستگویی و نیت درست آنان پنداشته خواهد شد.

اما در دین اسلام این سوگندخوری بکلی دروغی بیش نیست. نخست اینکه اگر سوگند درباره امر کوچکی باشد که الله آنرا نادیده می گیرد! ولی اگر این سوگندخوری بر مبنای امر پایه داری باشد آنگاه شخص دروغگو تنها می تواند با شل کردن «سر کیسه» برای الله (مانند آزاد کردن یک برده؛ البته برده‌ء مومن) الله را راضی نگه دارد.

نابرابری زن و مرد در ارث و گواهی دادن

۱- تقسیم ارث بین جنسِ زن و مرد

سوره ٤ (نساء) آیه های ۱۱ و ۱۲

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا ... (۱۱) وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می‌کند **سهم پسر چون سهم دو دختر است** و اگر [همه ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر [دختری که ارث می‌برد]

یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند **برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد]** و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا د ینی [که باید استثنا شود] ... (۱۱)

بسیار روشن گفته شده است که سهم ارث دختر نیمِ پسر است و اگر ارثی از فرزند به پدر و مادر برسد، سهم مادر نیمِ پدر است! برخی از ایرانیانِ آگاه سالهاست که پشت پا به این قانون زن ستیز زده اند و پیش از مرگ، وصیت می کنند که ارث بگونه برابر بین پسر و دختر تقسیم شود و یا حتی این افراد، پیش از مرگشان، خودشان این تقسیم بندی را انجام می دهند تا پس از مرگشان، تازیانه بی عدالتی بر دخترانشان نواخته نشود.

نابرابری شهادت زن و مرد

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۸۲

... وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ ... (۲۸۲)

و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس **اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن،** از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زن) دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند. (۲۸۲)

در این آیه نیز مشخص شده است که شهادت یک مرد برابر دو زن، ارزش دارد. در ادامه نیز آیه بگونه ای سخن را به پیش می راند که گویا زنان دچار بیماری فراموشکاری هستند که باید یکی از آنان چیزی را به دیگری یادآوری کند.

نتیجه:

در نهایت به مهمترین قسمت کتاب,یعنی قسمت نتیجه گیری رسیدیم,همیشه ترس انسان از ناشناختها,که نشات از ضعف وجودی او میگیرد,انسان را بر ان میدارد,که به موجودی برتر,که خالی از هر ضعف و ناتوانیست گرایش یابد و از او استمداد کمک کند.از ابتدای تاریخ انسان از سنگ و چوب گرفته,تا اکنون که خدایی در ماورا را میپرستد,همواره در مواقع ترس و ضعف چیزی یا کسی را تا دارای توانایهای خارق العاده ای است,را به کمک می طلبد,در طول تاریخ انسانهای از این ضعف فکری دیگران سو استفاده کرده, و برای منافع شخصی خود و بهرمندی از قدرت و ثروت, دست به فریب دیگران زده و خود را فرستاده خدا می نامند,من همواره به اعتقاد و تفکر دیگران احترام میگذارم,ولی این به این معنی نیست که,اعتقادم را عنوان نکنم,یا اعتقاد انها را نقد نکنم,اما هدفم از نقد دین چیست?جواب این سوال بسیار ساده است, درک بهتر حقیقت, ما میتوانیم در فضایی بدور از تعصب کور کورانه, به نقد هم بپردازیم و نا دانستهای هم را پاسخگو باشیم ,این چنین به درک بهتر حقیقت کمک کنیم,در این کتاب من درباره مطالب زیادی از دین اسلام سخن گفتم و دین اسلام را که پر از تناقض, دروغ,خرافه,مطالب غیر منطقی و غیر انسانی و خسونت و مرگ است را به چالش کشیدم ,براستی دینی که پس از ورودش به هر جا,حاصلی جز مرگ و خشونت ,خونریزی و فقر و فحشا ندارد,را چرا نا اگاهانه یا بعضا کور ورانه پذیرفت?چرا درباره دین فقط به شنیدهایمان اکتفا کنیم ,چرا به کتب تاریخی مراجعه نکنیم,و قبل از پذیرش به مطالعه درباره دین بپردازیم وسپس از روی اگاهی بطرف انتخاب برویم.

من در اینجا از شما خواننده عزیز بخاطر نواقصی که در طرز نگارشم موجود است عذر خواهی میکنم,این کتاب اولین تجربه من در نگارش است ولی تمام سعی خود را کرده ام که ,با استفاده از کمک و راهنمایی دوستانم ,مطالب مفیدی را به شما جوانان کشورم ایران,تقدیم کنم.امیدوارم که مطالب این کتاب مورد پسند شما قرار گرفته باشد,در نهایت برای شما مردم مهربان و فهیم کشورم,ارزو می کنم که بزودی صدای خنده کودکان و لبخند زنان و مردان ایران را شاهد باشیم و همگی در کنار هم و با کمک هم,در ساخت ایرانی اباد و ازاد تلاش کنیم,ایرانی که در ان ,تفاوتی بین انسانها نیست و همه از حقوق مساوی برخوردار باشند به امید ان روز.

پیمان مرادخانی

۱۳۹۰/۰۴/۲۳